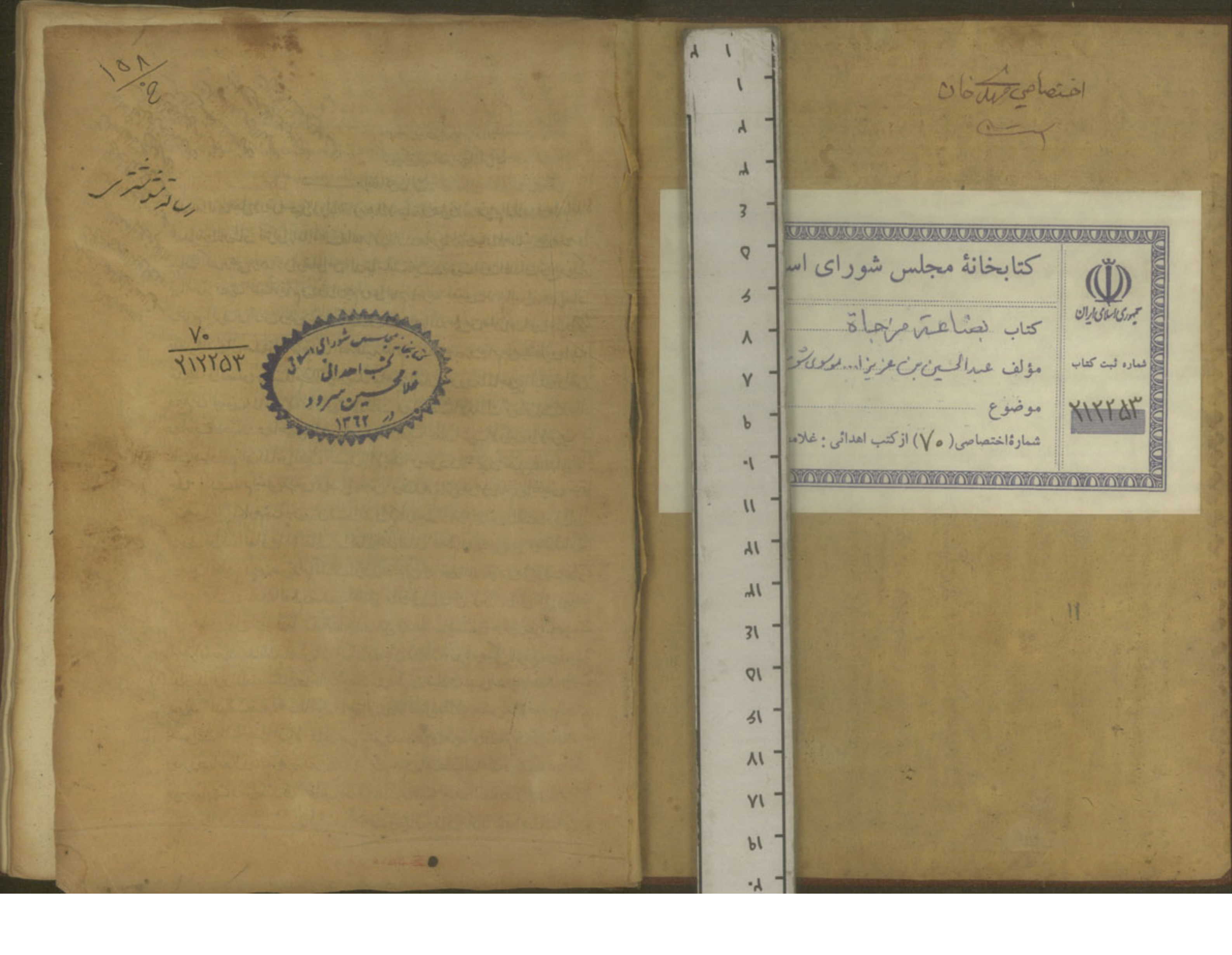

کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی
خطی اهدائی
۷۰



کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب
۲۱۲۲۵۳
کتاب بضاعة مزجاة
مؤلف عبدالحسین بن عزیزالله موسوی شوشتری
موضوع
شمارهٔ اختصاصی (۷۰) از کتب اهدائی : غلامحسین سرود
کتب اهدائی
غلامحسین سرود
۱۳۶۲
۷۰
۲۱۲۲۵۳
اختصاصی


۷۰
۲۱۲۲۵۳
کتابخانه مجلس شورای اسلامی
کتب اهدائی
غلامحسین سرود
در ۱۳۶۲
کتابخانهٔ مجلس شورای اس
جمهوری اسلامی ایران
کتاب بضاعة مزجاة
مؤلف عبدالحسین بن عزیزا... موسوی
شماره ثبت کتاب
۲۱۲۲۵۳
موضوع
شمارهٔ اختصاصی (۷۰) از کتب اهدائی : غلام


کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب بضاعة مزجاة
مؤلف عبدالحسین بن عزیزالله موسوی شوشتری (ق ۱۳)
موضوع
شمارهٔ اختصاصی (۷۰) ازکتب اهدائی : غلامحسین سرود
شماره ثبت کتاب
۲۱۲۲۵۳
کتابخانه مجلس شورای اسلامی
کتب اهدائی
غلامحسین سرود
در ۱۳۶۲
۷۰
۲۱۲۲۵۳

هو

مادا بجز تو در همه عالم عزیز نیست
گو رد کنی بضاعت مزجاة اگر قبول

ایها العزیز مسنا واهلنا الضر وجئنا ببضاعة مزجاة

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی جعل الارض مسجدا لاولیائه ومعبدا لاحبائه واهل ولائه عمّر بهم البلاد وجعلهم اعلاما للهدایة والارشاد فترکوا لاعلاء کلمة الله الاوطان وهاجروا الاقارب والاخوان حتی هدموا بنیان الکفر ومحو رسمه وارتحلوا من الدنیا متشتتین فی بیوت اذن الله ان ترفع ویذکر فیها اسمه وجری القضاء فیهم وفی دورهم وموالیهم بما جری فقبور منهم بالعراق وخراسان ومنهم بالری وفارس وخوزستان هذا ولقد فضلهم الله علی من خلق من الاولین والاخرین تفضیلا رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه ومنهم من ینتظر وما بدلوا تبدیلا والصلوة والسلام علی المرسل سدا لیاجوج الفتن وردما لماجوج البلاء والمحن ونبع من العیون الماء لولاه ما دارت الافلاک وما خلقت الاملاک وما نزلت الامطار وما جرت الانهار وما ظهرت الازهار وما ازهرت الثمار اشرف الاولین والاخرین من کان نبیا وادم بین الماء والطین سیدنا الامجد وسوددنا المجد حبیب الله ابی القاسم محمد الذین بهم یشفی المریض ویجبر المهیض وعندهم ما تزداد الارحام وما تغیض سیما من هو فی عقد المکارم جنة وعند الشدائد والمکاره جنة امام الانس والجنة ولی الولایة ومولی الموالی العالی عند الغالی والغالی عند العالی معلم ادم ومنجی نوح ومنقذ ابراهیم ومعین الکلیم ومن هو فی ام الکتاب لدی الله لعلی حکیم صلی الله علیه وعلی اولاده مخازن العلم والعمل ومعادن العلم وسدود الخلل ما رحل فی وحل ونزل وابل فطل وما صعد عمل ونزل بقاع کریمه وثنا وقباب عظیمه مدح ودعا شایسته وسزاوار پادشاهیست که معتکفان درگاه ملائک پناهش از انبیا واوصیا وائمه هدی در پا بوسی گنبد رفیع فرقدین گذارند وبر لذات نفسانی ومکاید شیطانی بند بحکم ان عبادی لیس لک علیهم سلطان را بسته دربند لله تحت قباب العز طائفة اخفاهم فی رداء الفقر اجلالا خشن ما کان هم غیر ملابسهم سحبوا علی فلک الخضراء اذیالا وجواهر زواهر و دُر فاخر جواهر صلوة وسلام وتحیت واکرام ودرود نامعدود بر هر صدر دو درود برجسم وروان روان اطاعت وبندگی ودر اقفان غرفه عبادت وسر افکندگی سحاب بارنده باران رحمت سد کننده کان جیحون ودجله وکوه بلا و زحمت مسند نشینان حشمت وجلال زاویه نشینان قناعت واعتزال

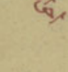
مسافران دار العدل ابدی قاصدان بزمگاه سرمدی صادقان وعد و کفتار وموفیان عهد و کردار سید و سرور بنی ادم وبهتر و بهترعالم محبوب حضرت الله سیدنا ومولانا ابو القاسم محمد بن عبد الله والکثیر النوال او بروج اثنی عشر امامت وانجم ارشاد وهدایت صلی الله علیهم اجمعین من یومنا هذا الی یوم الدین اما بعد بنده خاکسار وذره بمقدار وعمر تباه نامه سیاه ضایع روزگار ابن المرحوم عز یر الله الموسوی عبد الحسین وفقه الله لمراضیه وجعل مستقبل احواله خیرا من ماضیه ویرحم الله عبدا قال امینا بذروه عرض ناظران این سطور ومطلعان بر این مسطور میرساند که چون در این جزو اوان سعادت اقتران که موافق با شهر رجب المرجب سنه ۱۲۳۲ هجری است حضرت سپهر منزلت شعله افروز دودمان شوکت وعظمت وجلال مسند ارای انجمن خلافت ودولت وحشمت واقبال شهسوار که ساحه عز حضور پر نورش مقصد طوائف امم از اقاصی بلاد وعتبه علیه اش محط رحال ومنال رجال عرب وعجم سواء العاکف فیه والباد وسده سنیه اش مجمع امانی وسعادات نمونه عید کام منی وبیت عتیقش وجهه اولیاء ارادت ومن دخله کان امنا واتقان خدمت والانهمش از فضل بیدریغ باقدام سعی بلیغ بدعوت حاجتمندان پویان ودر قیام بر اسم انجاح حوائج محتاجین از روی نوازش وشوق وخواهش ورد سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین گویان الملک العادل السلطان الباذل الذی نعقد الاجماع علی شوکة سلطانه واتفقت علی عظم حشمته شانه زینت الخلائق سور عدله واحسانه واصبحت الملوک خاضعة لدولته وغرة بنیانه مستسلمة لاقضیة صولته ولحکام سیفه وسنانه ذو البسالة التی وقفت الشجعان فی رهانها والایالة التی عم ذکرها الممالک من العراقین وروبها وایرانها النواب الاشرف الواثق بالطاف الله الخفیة والجلیة محمد حسین میرزا حشمة الدولة العلیة العالیة لازال النصر محدقا با علامه المنیفة فی کل حین والظفر تالیا علی الشریفة ایات الفتح المبین سال وفال ومال وحال واصل ونسل وتخت وبخت بادش اندر شاد مانی برقرار بود و دوام سال خرم فال نیکو مال وافر حال خوش اصل ثابت نسل باقی تخت عالی بخت رام صفحه خوزستان را مضرب خیام عساکر نصرت فرجام فرموده چون ابتدای بعزم استقبال موکب با اجلال از شوشتر بدزفول رفته بودم واز رشحات سحاب مکرمت بندگان نامدار فع والا انواع سرور اقتباس مینمودم زیرا که پیش بودم اندر و ز در این میکده از درد کشان که در این تاک نشان بود زین تاک نشان نظر بجهات بسیار وتقریبات بیشمار که ذکر انها خارج از موضوع رساله است سواده این نقیر وابرام شاهانه والطاف خسروانه بین الاماثل والاقران والعشرة والاخوان قرین مباهات وافتخار وعزت واعتبار میفرمودند شعر این طول الزمان حتی اوذنی شکر احسانک الذی

لایؤدی ؛ واز اتفاقات آنکه روزی از روزها خلوتی گزیده و در کنجی خزیده در امر خود حیرتی داشتم
واز تقاعد از سیر غایات علوم و معارف و قناعت به نیل اسباب و شوی و این زخارف ملامتی بر خود
می انگاشتم و با خود میگفتم که با وجود تمکن بندگان ارفع اشرف حشمت شاه در مسند فرمانفرمای
و اقتدار و مملکت گیری و اشتهار چه آرزو داری و چه خیال در لوح سینه می نگاری ؛ الامانی
ادرکت والعمر زال ؛ حال وقت آنست که بتعمیر خود پردازی و خود را زیاده از این بتضییع عمر نسازی
شعر ولم ار فی عیوب الناس عیبا ؛ کنقص القادرین علی التمام ؛ فرصت را از دست مگذار و وقت را
غنیمت شمار ؛ اسباب جمع داری و کاری نمیکنی ؛ والحاصل تاسفی بر گذشته میخوردم و با این خیال
بسر میبردم بیت ما در این گفتگو که از یکسو ؛ شد زناقوس این ترانه بلند ؛ که ناگاه رسولی از
بندگان اشرف ارفع والا باحضار این داعی مأمور و از این بشارت فقیر را خبر و مسرور فرمود فورا
امتثالا للامر المطاع بر تافتم و بسوی عتبه علیه شتافتم بعد از شرفیابی بمجلس انس مونس و ظهور مراحم
خاص و التفات بالاختصاص سر مصون و راز مکنون را عرضه داشتم از مفاجات این توفیق



و دفعة میل باین رحیق تعجب میفرمودند و ابراز مکرمت مینمودند ناگاه در اثنای عرضه
داشت این مطلب و استدعای این مآرب امر بتالیف رساله فرمودند مشتمل بر احوال اشخاصی
چند از اولیاء دین و ذریه حضرت سید المرسلین که در صفحه عربستان مدفون و مانند گنج
در این ویرانه مصون‌اند از کبار سادات و مشایخ عالی درجات ادبا و حسبا رتبة و نسبا ؛
و ایضا محتوی بر احوال بند خاقانی که بر روی شط شوشتر کشیده که نشانه است از روزگار
فرخنده آثار مرحوم مبرور الملکوت حلل النور حضرت دولت شاه والد والا تبار ایشان بنحوی که
مشروحا کما و کیفا احوال بند مذکور شود که اول بانی که بود و باعث چه بوده و بچه تاریخ خراب و
بتاراج سیلاب رفته و شمه از احوال شوشتر و ما یتعلق بهذا الباب نظر بانکه ان تالیف چیزی که
مقبول طبع مشکل پسند بندگان والا باشد خود را قاصر و فاتر میدانم ؛ کجا بود مگس جائی که دیو ند
بال دیو عنقا : فقیر بزبان انکسار در مقام اعتذار در آمدم و عرضه داشتم که دیگران متصدی
ذکر احوال بند خاقانی و خوزستان شده اند مثل قاضی القضاة و کلذا الکفاة النور الابهی القاضی
نور الله التستری نور الله ضریحه در مجالس المؤمنین والعالم باحکام الله والعامل بکتاب الله
آیة الله فی العالمین عم مکرم معظم السید عبد الله عطر الله تربته در تذکرة الشوشتریه فرموده اند
میدانم و لکن میخواهم تو اقدام باین مرام نموده باشی و بعلت آنکه امتثال امر را لازم و متحتم میدانم

وبعجز اقدام باتیان مسئول و سعی در حصول مأمول چاره ندارم شعر لئن قصرت یدای عن الجزاء ؛ فما قصر
اللسان عن الثناء ؛ یدی لا ترتقی شبرا و لکن ؛ لسانی یرتقی فوق السماء ؛ عنان قلم شکسته رقم را بصوب
این میدان منعطف ساختم در انجام مأمور بپرداختم و چون منظور از تحریر این سطور آنست که بر سبیل
ارمغان اهداء مجلس رفیع و محفل منیع بندگان ارفع والا که فی الحقیقه عزیز مصر مملکت داری و کلید
باب نصر و تایید کشورگشایی و شهریاری میباشند شود از این بضاعت مزجاة نام نهادم و در شروع بمطلب
زبان گشادم و مرتب گردید بر مقدمه و سه فصل و خاتمه مقدمه در ذکر خوزستان و بلدان و وجه
تسمیه شوشتر و دزفول و حویزه و تاریخ بنای آنها و اسامی بانیان این بلدان و مدح و ذمی که از اخبار
ائمه اطهار و اشعار آبدار و کلام مورخین کامل عیار بنظر رسیده فصل اول در احوال بقاع
شوشتر فصل دویم در بقاع دزفول فصل سیم در احوال بند خاقانی خاتمه در احوال فیروزی
مآل سعادت اشتمال بندگان ارفع اشرف والا و بعض سوانح واقعه از ابتدای جلوس و تمکن ایشان
بر سریر حکمرانی و اقتدار و فرمانفرمائی و افتخار تا این اوان که تاریخ تالیف رساله است و من الله
التوفیق والهدایه فی البدایه والنهایه مقدمه در وجه تسمیه خوزستان و مداین آن
صاحب قاموس نوشته است خوز بالضم جیل من الناس و اسم لجمیع بلاد خوزستان و صاحب
برهان گفته است خوزستان بوزن شورستان نام ولایتی است شکرخیز از فارس که شوشتر
شهر اول آنست و هر ولایتی که شکر خیز باشد خوز خوانند چه خوز بمعنی نی شکر هم آمده است و نیشکر
زار و کارخانه نیشکر سازی را نیز گفته اند و خوز بر وزن روز نام ولایتی است از فارس که شکر
خوب از آنجا آورند و شوشتر شهر اول آنست و بمعنی نیشکر هم گفته اند و ایضا صاحب برهان گوید شوشتر



باشین نقطه دار بر وزن و معنی خوبتر نام شهریست در خوزستان و الجز صاحب زیج الغ بیانی ذکر
نموده اینست که خوزستان مملکتی است بر پنج مداین اهواز و عسکر مکرم و شوشتر و رام هرمز
و ارجان والحال اهواز خراب شده و در زمان سابق از بلاد عظیمه عالم بوده است و در خوزستان
بلکه در سایر ممالک ایران عظمت و بزرگی کمتر شهری یافت شده تمام بیشه و جنگل و اراضی آن شکرستان
بوده است و اماکنی چند که از برای ساختن شکر بنا نموده اند مثل حوضهای بزرگ و سنگ و آسیا
و غیره از آلات و ادوات که بکار داشته اند الحال آثار آنها باقیست و اهواز در عهد دولت بنی العباس
بغایت معمور بوده است و این شهر را سلة الخبز نامیده اند سکنه آنجا بکمال ثروت از کل عالم
ممتاز بوده اند و حوالی نزدیک باهواز رود خانه دزفول و رودخانه شوشتر یکی میشوند

واز کنار شهر اهواز میگذرند بندی که الحال آثار آن باقی است اهل شهر بر روی این رودخانه سدی
بسته بودند بنحوی که آب هر دو رودخانه در اراضی جاری میشد و اکثر محصول آن شکر بود که باطراف
عالم میبردند و در آن زمان شکر از هندوستان بروم و ایران نمیآوردند و باعث ثروت و دولت اهالی
آن بلاد وفور شکرستان و انحصارش بآنمکان بود و چون وفور دولت موجب سرکشی و طغیان میشود
ان الانسان لیطغی ان راه استغنی سکنه آنجا شروع بمجادله و مکابره با خلفا و غیرهم مینمودند تا
اینکه علی بن محمد منجم مشهور بصاحب الزنج که زنگیان و غلامان اطراف خوزستان و بیشتری از ایشان
ممالیک اهل بصره بودند لشکر خود قرار داده بود و باین سبب صاحب الزنج او را میگفتند در آنجا
علت خرابی اهواز
خروج نمود و لوای خودسری برافراشت و با خلفا سالهای چند مجادله کرد و از اهل آن دیار بعضی
بموافقت و برخی بمخالفت او کشته گشتند و بالاخره که خلفا غالب آمدند دیگر ایشان را بعمارت آن
شهر عنایتی نماند و مردم را بخود واگذاشتند و مردم نیز از مجادله باهم و ریختن خون یکدیگر دقیقه
فرو گذاشت نکردند و حکم از آندیار مرتفع گردید و ضعفا از بیداد اقویا متفرق شدند و بقیه
که بودند از عهده ضبط آن همه شکرستان عاجز آمدند و پای مترددین هم بسبب فتنه و فساد
منقطع گردید و سه سال محصول آن همه شکرستان را بر روی هم انبار نمودند و مزارع و خانهها روی


بخرابی کرد و باین سبب عقرب جراره که از جانوران مهلک و از مواد ارضیه حاره متکون میگردد
در آن شهر بهم رسید و همان شکری که در انبارها بود عقرب جراره شدند و این عقرب آنقدر
سمیت دارد که اگر کسی را گزید بعد از دو سه ساعت جان بجهان آفرین تسلیم میکند و بر و چاره
برای او نیست و آنقدر عقرب بسیار شد که بالقوه دفع آنها نماند لهذا بقیه که مانده بودند خانها
گذاشته جلای وطن نمودند و هنوز هم در اهواز از آن عقرب بسیار است جثه آن جانور
بقدر انگشت کوچکی است و تمامی جسم آن مانند زنگار از زهر سبز است و نیش خود را بزمین می
کشد و باین سبب او را جراره میگویند و اگر بر روی نمد یا غالیچه بگذرد داغ نیش او تا هر جا که
بر فرش گذشته است میماند مانند میل گرمی که بر روی نمد گذاشته باشند گویا آن تمام
سوخته میشود و قوافل که از شوشتر ببصره میروند تا چهار منزل که حدود اهواز است احتیاط
هر چه تمامتر میروند و قلیلی از اعراب تقریب دویست سیصد خانهوار در آنجا قلعه ساخته اند و ساکن
شده اند تدابیر بسیاری کرده اند که از آسیب آن محفوظ بمانند و رو بآبادی دارد و مردمی که
در آنجا اکنون ساکن اند در فصل زمستان که باران میبارد در زمین شسته می‌شود در آن

دالك

وادی جستجو کنند و هر کس را بقدر مقسوم نقره یا طلا یا جواهر چیزی دوچار کند و بعض اوقات دفینه
معتدبه بدست آید و مدتی قبل ازین پیرزنی سالی را از مردم اهواز در بصره دیدند که چند دانه اشرفی
بروی فروختن آورده بود و جرات نمودن بکسی نداشت طلای بسیار اعلا و در وزن سه ربع مثقال
موافق وزن اشرفی صنمی در یکطرف بخط کوفی شهادتین مرقوم بود و بر روی دیگر دو و اسم نام
خلفای اربعه و در وسط القادر بالله عباسی ثبت بود و الحال در آن وادی بجز آجرپاره شکسته
و خارهای زهرآب گون و هوای سمومی قتال که در فصل تموز میوزد چیزی دیگر بهم نمیرسد بیت
ابر است بر جای قمر زهر است بر جای شکر ؛ سنگست بر جای گهر خار است بر جای سمن ؛ و شعرای
متاخرین شیرین گفتار همین هوای سمومی و عقرب جراره را از اهواز مثل زده اند شیخ اجل
اوحد شیخ محمد علی حزین گیلانی میفرماید بیت در غمت نالهٔ زاغ رفت سروش ؛ شد برمن سموم
عسکر مکرم
اهوازی ؛ و در جای دیگر میفرماید، ع نیشکر عقرب جراره شود در اهواز ؛ و این همه تغییرات
و انقلابات در بن سیماگون دریا هر یک شاهد بی نیازی قادر تواناست و عسکر مکرم شهری بوده
بسمت قبلی شوشتر بقلیل فاصله که غالبا محصول آن نیشکر بوده و اکنون آن نیز خراب و بغیر تلهای
مرتفع و بعض انهار چیزی از آن باقی نیست مشهور است که یکی از امرای عرب مکرم نام بتسخیر شوشتر
آمده شهر را محاصره نمود مردم شهر پای مردی بیفشردند و در محافظت شهر کوشیدند مکرم چون
امر را طولانی دید بلشکریان حکم کرد که خانها بسازند هر کس از لشکریان در خارج شهر جایی ساختند
و بالاخره امر بمصالحه طی شد و مکرم بمقر دولت خود مراجعت نمود و آن خانها بودند و مردمان
متفرق از اطراف جمع آمدند و در آنجا سکنی نمودند و بعسکر مکرم موسوم گردید و شوشتر و عسکر
ارجان
مکرم هر دو در زیجات مرقوم اند و طول هر دو را انده درجه و ل دقیقه نوشته اند و عرض
شوشتر ۷ درجه و ل دقیقه نوشته اند و ارجان شهری بوده در حوالی شوشتر بسمت
فارس که الحال از او باقی نیست صاحب برهان نوشته است ارجان با ثانی مشدد و جیم بر وزن
پهلوان نام شهری است مابین آن و شیراز شصت فرسنگ راه است و انواع عوام ارغان خوانند
با غین نقطه دار و صاحب قاموس نوشته است ارجان نام بلد بفارس و اصح آنست که از بلاد
خوزستان بوده است چون مورخان و اهل لغت زیاده از آنچه مرقوم شد متعرض احوال ارجان
نشده اند اطاله کلام در اینمقام طول بلاطایل خواهد بود زیرا که در این اعصار بالمره ویران شده
و علامه از او مگر اسمی در بعضی از کتب تواریخ لهذا عنان کمیت قلم را بصوب نگارش احوال حویزه

حویزه

جزایر خوزستان منعطف کردانید **بیت** حدیث جدید ریاض بیاد : که تقویم پاری نیاید بکار

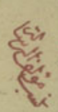
هرچند بزعم بعضی حویزه از بلاد خوزستان نیست ولیکن نظر بمراعات ادای حق جوار بذکر شمه از احوال آن اقدام شد انچه قاضی القضاة در مجالس المومنین از احوال حویزه وجزایر خوزستان ضبط نموده اینست که صاحب معجم گوید که حویزه تصغیر حوزه است بمعنی گرد آورده شده و اینموضع را کمانر احیازه نمود امیر دبیس بن عضب اسدی در ایام خلافت الطایع لله و با قوم خود در انجا نزول نمود و خانها ساخت و گفتند که این دبیس غیر آن دبیس است که از بنی مزید بود و بنای شهر حله نمود اما از همان طایفه بود و گفته اند که اینموضع میان واسط و بصره و خوزستان واقع است در میان بطایح و در میان بطیحه گفت که جمع بطایح است و بطیحه و بطحا بمعنی واحد است که آن پهن شدن اب سیل است بر روی زمین و ملحوظ در وجه تسمیه بطایح واسط همین معنی است زیرا که آب در انجا بر زمین مستولی شده و منبسط گردیده و بطیحه واسط زمینی است وسیع واقع در میان واسط و بصره که در اصل قریها بود بهمدیگر متصل و معمور و چون در ایام کسری پرویز آب دجله طغیان بسیار نمود و فرات نیز بخلاف عادة زیاده شد از بستن راه آن عاجز آمدند لاجرم اب در آنسر زمین راه یافت و آن قری را فرا گرفت و مردم از انجا جلا یافتند و چون آب کم شد و کسری عزم عمارت آن نمود متقاضی اجل مهلت او نداد و شیرویه که بعد از او پادشاه شد بواسطه قلت مدة سلطنت فرصت تعمیر آن نیافت تا آنکه دولت اسلام ظاهر شد و عجم را به اشتغال حرب و او را کی پیش آمد و مسلمانان از در ابادی حال بها دلی در عمارت زمین نمود لاجرم مدتی آنموضع خراب مانده بود و چون دولت اسلام استقرار یافت و احوال بطایح نزد سلاطین اسلام مذکور شد عمال را بکشتی نشانده بانموضع فرستادند و ایشان در میان آن مواضع بلندیها دیدند که آب بانجا نرسیده بود و صلاحیت عمارت و زراعت داشت پس در انجا قریها ساختند و جمعی در انجا ساکن شده برنج مزروع ساختند و در اوایل ایام آل بویه جمعی از دیالمه که قوم ایشان بودند بر انجا مستولی شدند و آب و کشتیهای انهارا قلعه خود ساختند و از طاعت سلطان بیرون شدند و چون دولت دیلم منقضی شد و بعد از ایشان دولت سلجوقیه نیز منتهی گردید و خلفای عباسی را قدرتی بهم رسید آن بطایح در حوزه حکم ایشان در آمد مولف گوید که بنابر انچه ظاهر شد که متوطنان آن دیار در بعضی اوقات طایفه دیلمیان بوده اند و در بعضی آنازمنه طایفه بنی اسد در انجا توطن نموده اند و این هر دو طایفه شیعه امامیه و از محلصان

سادات

سادات علویه اند در مائه تاسعه سید محمد بن سید فلاح موسوی واسطی که تلمیذ شیخ اجل احمد بن فهد الحلی الامامی قدس الله روحه بود بمیان آنقوم رفت و آنشان بمقتضای صفای عقیده او را بر خود حاکم ساختند و او بجماعت را که الحال مشعشع موسوم اند تربیت نمود و باندک روزی استعداد سلطنت بهم رسانیده و جمیع ولایت خوزستان و جزایر و بسیاری از عراق عرب را در تصرف خود در آورد و از آن زمان مذهب امامیه در سایر بلاد خوزستان انتشار یافت و شعشعه تشیع بر در و دیوار آن ولایت تافت و تا الحال حکومت اکثر آن دیار باولاد سید محمد مذکور منوط و مربوط است مولف گوید که حال تاریخ سنه یکهزار و دویست و چهل شش هجری است حکومت و ایالت بلاد مزبوره از جانب جلالت جوانب نواب فلکجناب گردون قباب سامی الالقاب مفوض و مرجوع است بعالیجاه رفیع جایگاه عمدة الاعاظم و الاعیان سلالة السادات مولی فرج الله خان که عنا لیست از آن گلستان و غصنی است از این اغصان نظر بانکه در ابتدای مقدمه بر خود ملتزم نموده که مدحی و ذمی که از اسلاف و اشراف در حق خوزستان وارد شده در این رساله ثبت شود قولوا الحق ولو علی انفسکم و علی هذا نقل کلام باعث موافقت با منقول عنه نمیشود مگر در اخبار ائمه اطهار و ثم ذکر السید الفاضل السید نعمت الله الجزایری فی کتابه مقامات النجاة ما هذا لفظه عن ابی عبد الله ع فی جواب ما کتبه الیه النجاشی لما صار والیا علی الاهواز من قبل الخلفاء و اراد من الصادق ع ان یکتب الیه قانونا یرجع الیه فی عمله قال ع فی جملة حدیث طویل و احذر مکر خوز الاهواز فان ابی اخبرنی عن ابائه عن امیر المومنین ع انه قال الایمان لا یثبت فی قلب یهودی و لا خوزی ابدا و فی ربیع الابرار للزمخشری من اقام بالاهواز حولا و هو ذو فراسة وجد فیه نقصانا و قال صاحب کتاب غرایب البلدان الحویزه و ما ادریک ما الحویزه دار الهوان و منزل الحرمان ثم ما ادریک ما الحویزه ارضها رغام و سماؤها قتام و سحابها جهام و سمومها سهام و میاهها اسمام و طعامها حرام و اهلها اللئام و خواصها عوام و عوامها طغام لا یدری ربعها و لا یرجی نفعها و لا یری ضرعها و لا یرعی زرعها و لقد صدق الله قوله فیها و لنبلونکم بشیء من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و الانفس و الثمرات و هم یتخذون الخمر و المزور الی ارزاقهم سببا و یاکلون الدنیا سلبا و یعدون الدین لهوا و لعبا و لو اطلعت علیهم لولیت منهم فرارا و لملئت منهم رعبا و یقول فیهم **شعر** اذا سقی الله ارضا صوب غادیة فلا سقاها سوی النیران تضطرم و ینسب الیها ابو العباس احمد بن محمد الحویزی و کان اذا

صفة الحویزه

عزل عن الدولة شرع فی العبادة و الزهد و مطالعة الکتب حتی یظهر للناس انه کان یتمنی العزل و اذا اقبلت
علیه الدولة کان من اظلم الظلمة فصعد الیه جماعة و شقوا بطنه انتهی کلامه اعلی الله مقامه اما
احوال جزایر خوزستان انچه صاحب مجالس المومنین در این باب نوشته اینست بعینها نقل می شود
از بعضی ثقات شنیدم که مشتمل بر سیصد و شصت موضع است و دار الملک ان مدینه نام دارد و محصول
انجا برنج و خرما و ابریشم است و نارنج و لیمو و انگور در انجا نیز بسیار است و مرغ و ماهی متجاوز از مرتبه
تناهی است و جمیع اهل انجا بر مذهب امامیه اند و همگی مداوم و مواظب فرایض و سنن شرعیه اند و شرب
خمر و زنا و لواطه و قمار و مانند ان از فسوق در میان ایشان مفقود است و تقید ایشان در ما الیات
بمرتبه ایست که یکی و نیز زکوة مال خود را جزو دیگر در خزانه خود نگاه نمیدارند و انرا حمل نموده بر جا
کما صلح و افقه فقهاء امامیه انجا باشد میبرند و تسلیم او مینمایند که او بمستحقان رساند اما
باوجود اینهمه طاعات و عبادات در خون ریختن بی اختیارند و خود را از ان معاف نمیدارند زیرا که
اکثر اوقات در میان قبایل انجا حرب و کارزار واقع می شود و در ان حروب خلق بسیار بقتل میرسد
و در ایام پادشاه مغفور که عراق عرب و بصره در تصرف سلاطین رومیه عثمانیه در امد بعضی از
مواضع جزایر نیز بواسطه سوء موافقت قبایل انجا بتصرف رومیه در امد و اخر در مدافعه
مخالف با هم موافق شدند و من بعد راه تصرف ایشان در انجا ندادند و از بعضی ثقات شنیده
که در جزایر زیاده از سیصد هزار کماندار و تفنگچی بهم میرسد و همگی قوی هیکل و در نهایت قوة و
توانائی و شجاعت و دلیری اند و اهل فضل خصوصا ممارسان فقه امامیه در انجا بسیار اند مخفی
نماند که صاحب معجم البلدان این جزیره را در باب جزایر ذکر ننموده و در باب دیگر نیز بنامی علیحده ازانرا
یاد نفرموده و ظاهر انرا در بطایح حویزه که سابقا مذکور شد داخل میداند چه این جزایر بولایت
حویزه متصل است و در اب و زراعت و مشرب و مذهب متفق و متماثلند مولف گوید که چون قلم
جز اعلم شکسته رقم در ذکر جزایر و احوال سکنه ان از سادات و اشراف بجولان در امد نظر بمضمون
صدق مشحون عند ذکر الصالحین تنزل الرحمة بخاطر فاتر رسید که این مختصر را تیمنا و تبرکا بذکر شمه
از حسب و نسب و احوال فرخنده مال سعادت اشتمال السید الجلیل العالم النبیل زین المجتهدین و فخر
المحدثین ابو الفضایل و الفواضل العارف بالله السید نعمة الله ره که جد چهارم این حقیر است منور
و مزین سازد شعر ما ان مدحت محمدا بمقالتی ؛ لکن مدحت مقالتی بمحمد ؛ موطن اصلی و مسقط
الراس ان بزرگوار صباغیه است که قریه ایست از جزایر و علماء انساب نسب انحضرت را در کتب معتبره

بدین وجه نوشته اند چون قاعده در سلسله نسب انست که از ادنی باعلی ترقی شود لهذا لازم امد که این
خاکسار اسم خود را عنوان اسامی سامی و نامهای گرامی این بزرگواران قرار دهد و الا بیت من خود چه
کسم که در شماری باشم ؛ یا در صف اهل دل سواری باشم ؛ انا الذی کالذرة او دونها ؛ پر مشخص است

که شرف الانسان بالادب لا بالاصل و النسب فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم یومئذ و لا یتسائلون
ان افتخرت بابا ء مضوا اسلفا ؛ قالوا صدقت و لکن بئس ما ولدوا ؛ باری نسال الله حسن العاقبة
فاقول و لا فخر عبد الحسین بن السید عزیز الله بن السید اسمعیل بن السید مرتضی بن السید
نور الدین ابن السید نعمة الله بن السید عبد الله بن السید محمد بن السید حسین ابن السید
احمد بن السید محمود بن السید غیاث بن السید مجد الدین بن السید نور الدین بن السید
سعد الدین بن السید عیسی بن السید موسی بن السید عبد الله بن السید بن الامام ابی الحسن
موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب شعر سلام من الرحمن نحو جنابهم ؛
فان سلامی لا یلیق ببابهم ؛ اولئک ابائی فجئنی بمثلهم ؛ اذا جمعتنا یا جریر المجامع ؛ ولادت
با سعادت انجناب در صباغیه در سنه خمسین بعد الالف بوده از ایام رضاع اثار رشد
و برتری و امارات اقتدار و سروری از ناصیه همایونش پیدا بوده بعد از انکه چهار سال
از عمرش گذشت حسب الاشاره والد بزرگوار شروع بتعلم نموده در عرض یکسال ختم قران نمود
و سواد و خطی بهم رسانید بتعلم علم نحو و صرف مشغول شد تا بسن هشت سالگی از مقدمات
مستغنی گردید و قوت تصرف و مطالعه حاصل نمود بعد از حصول استعداد تغرب نموده روانه
دار العلم شیراز گشت و مدت نه سال در ان بلده فاخره بکسب علوم و فضایل اشتغال داشت خدمت
فضلائی که متوطن دار العلم بودند مثل شاه ابو الولی و میرزا ابراهیم خلف صدر ای مشهور و
شیخ جعفر خلف شیخ کمال البحرانی و شیخ صالح بن شیخ عبد الکریم و سید اجل السید هاشم و شیخ عبد علی
حویزاوی که هر یک از اینها نادره روزگار و در غایت اشتهار بی نیاز از اظهار ند تلمذ و استفاده
نمود تا بدرجه کمال رسید و اجازه بخط هر یک تحصیل نمود صیت فضیلتش بلند گردید و با فاق
پیچید بعد از ان عود بجزایر نمود پس از چندی توقف روانه اصفهان شد و مدة هشت سال
در خدمت فیلسوف اعظم رئیس العلماء اقا حسین خوانساری و خاتم المحدثین قدوة العلماء الراسخین
العالم الربانی اخوند ملا محمد باقر مجلسی و شیخ المحدثین ملا محمد باقر خراسانی و الاستاد فی علم الیقین
مولانا محمد محسن کاشانی و الفاضل الکامل سید میر ذی جزایری اعلی الله مقامهم تلمذ نموده و مرتبه

نفصل و تبحر جریات ازاین اعاظم کالنور فی الظلم و النار علی علم بر عالم و عالمیان مسلم البرهان و بی نیاز از توصیف
و بیان است و سید بزرگوار سرآمد علمای اعلام و فضلای عالیمقام گردید در تالیف بحار الانوار آخوند
مجلسی را مددکار و اکثر از مجلدات آن کتاب تصحیح کرده آن بزرگوار است و همگی رد و قبول او را مسلم
میداشتند و بالجمله پایه فضل و رتبه کمال مرجع انام آن بزرگوار بیش از آنست که زبان شکسته قلم از علو آن حکایت
نمود و قاصد سریع السیر اندیشه از آن و امانده تر است که در این وادی مرحله تواند پیمود از آفتاب عالمتاب
فضل او ذره نمودن از مقوله بحر محیط را به مکیال پیمودنست و بقدر چهار پنج جلد کتاب که در
کتابخانه خود جمع نموده اکثر آنها مشحونند بحواشی و تعلیقات بخط مبارک ایشان و کتابی که
علامت تصحیح آنحضرت از اول تا آخر نداشته باشد بسیار کم است بلکه نیست بعد از عود از
اصفهان در جزایر انجمن آرای بزم هدایت و ارشاد بودند تا اینکه بجهات چند آثار خرابی در ناحیه
جزایر پیدا و علم فتنه و فساد از اطراف آن دیار برپا و هویدا شد بحکم استخاره جلای وطن و ورود فیض
بخش ساحت شوشتر کردند تمامی مردم از بلد و بلوکات اهالی شرع و عرف شوشتر غاشیه اطاعت
آن بزرگوار بر دوش و حلقه ارادتش در گوش کشیدند بعد از آنکه این خبر بعرض خدام والا
مقام پادشاه مالک الرقاب شاه سلیمان صفوی رسید منصب جلیل شیخ الاسلامی که در اعصار
سلف اسمی بود با مسمی و هر کس را لیاقت این منصب نبود بعکس این ازمنه که لفظی است بی معنی
و اسمی است بی مسمی و قضات که الیوم باعتبار ما سبق الان عظمت بر شیخ الاسلامی و دارند
کتسمیة الملسوع بالسلیم و المقفر بالمفازة و تدریس و نیابت صدر و امامت جمعه و جماعت
و تولیت مسجد جامع و امر بمعروف و نهی از منکر و سایر مناصب شرعیه بلد و بلوکات و سایر
بلاد قریبه بایشان مرجوع و همه آن امور خطیره را بر نهج ستوده فیصل پذیر میفرمودند بدون
آنکه نقصی در عادت مستمره از تالیف و تصنیف و عبادت و زهادت روی دهد شعر یسقی
و یشرب لا تلهیه سکرته ❊ عن الندیم و لا یلهو عن الکاس ❊ اطاعه سکره حتی تمکن من ❊
فعل الصحاح فهذا اعظم الناس ❊ و آنحضرت را مولفات بسیار هست شرح کبیر تهذیب الاحکام
مشتمل بر دوازده مجلد ٭ شرح صغیر تهذیب الاحکام ٭ مشتمل بر هشت مجلد ٭ شرح استبصار سه
مجلد ٭ شرح غوالی اللئالی دو مجلد ٭ انوار النعمانیه دو مجلد ٭ نوادر الاخبار دو مجلد ٭ ریاض الابرار سه
مجلد ٭ زهر الربیع دو مجلد ٭ قصص الانبیاء ٭ شرح توحید شیخ صدوق ٭ شرح احتجاج ٭ شرح عیون الاخبار ٭
شرح روضه کافی ٭ شرح صحیفه کبیر و صغیر ٭ حاشیه شرح جامی ٭ شرح تهذیب النحو ٭ شرح مغنی اللبیب ٭

الاولی

رساله منتهی المطلب ٭ هدیة المومنین ٭ منبع الحیاة ٭ مسکن الشجون ٭ مقامات النجاة ٭ عقود المرجان ٭
فی حواشی القرآن ٭ حواشی نهج البلاغه ٭ والحاصل این مجملی بود از احوال فرخنده مآل و اخلاق آن
یگانه آفاق عاش سعیدا و مات حمیدا ❊ کم مات قوم و ما ماتت محاسنهم ❊ و عاش قوم و هم فی الناس
اموات ❊ ماتوا فعاشوا بحسن الذکر بعدهم ❊ و نحن فی صورة الاحیاء اموات ❊ و در لیله الجمعه
ثالث و عشرین شهر شوال سال هزار و صد و دوازده در منزل جایدر فیلی در مراجعت از سفر
از زیارت علی بن موسی الرضا بریاض رضوان شتافت و پایگاه او در انجا معروف حشره الله
مع اجداده الطاهرین و بعد از فوت آن بزرگوار کثرت نسلی در اولاد و احفاد و ذریت
او بهم رسید و چه شایسته خود ستایی مصداق شجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء در حق
ایشان ظاهر گردید و اکثر اصحاب تصنیف و تالیف و وراث علم و عمل و ورع از لوث خطا
و زلل و چون کثرت و تعداد از سید سند مکرم السید نور الدین که نعم الخلف سید مرحوم
مشار الیه بود بهم رسید این سلسله علیه مشهور و مسمی بسادات نوریه شدند و الحق آنجناب
فاضلی بوده است بی مثیل و عالم کاملی بی عدیل حسن بلاغت و نیکویی تقریرش رونق شکن
بازار بلغای شیرین مقال و صفای تحریر مصنفاتش کساد افکن کالای فضلای ماضی و
استقبال از مآثر قلم فیض شیم آنجنابست شرح قسم طهارت باطن تحفه و ترجمه آن اخلاق
سلطانی و رساله طهوریه که هر دو را حسب الامر شاه سلطان حسین در سلک تحریر کشیده و ترجمه
قصص الانبیاء ٭ رساله فروق اللغه و حواشی متفرقه بسیار دارند چون برخی از احوال سید بن
سندین مذکور شد نتوانستم در ذکر مختصری از احوال فیض انتقال السید الکبیر المحقق
النحریر فرید الایام قدوة الانام علامة المشارق و المغارب محیی الحکمة السید عبدالله بن
السید نور الدین علیه الرحمه خود داری نمایم بیت زهی نام شریفش افسر لوح دیوانها ❊
مزین از مداد ذکر خیرش صدر عنوانها ❊ آنجناب نبیره مرحوم سید نعمت الله سابق الالقاب
بود شمه از فضایل و مناقب آن دریای بیکران فضیلت را در این مختصر گنجانیدن از قبیل دریا
بغربال پیمودن است و اگر خواهم که ذره از آفتاب مکرمت و فضیلت و جامعیت و حالات و
کرامات و مجاهدات و ضبط امور معاش و حسن اخلاق آنحضرت را شرح دهم مثنوی هفتاد
من کاغذ شود افاضل و مستعدان از ذکر مکارم او معترف بقصور و در رسیدن به
اولین پایه از مدارج معارج مناقبش نارسا تر از ادراک محمود مظهر شوارق انوار و موید

وجه تسمیه سید نعمة الله و احوال او

احوال سید عبدالله

بتاییدات کردگار شهود واعوام وفلک را صنواران چرخ میباید تا ثانی او بعرصه وجود اید ولادت
باسعادت او در هفتم شعبان سنه ۱۱۱۱ در شوشتر اتفاق شد جد بزرگوار او سید نعمة الله در
ایام رضاع از ناصیه او تفرس ذکا وفهم نموده بعض کتب نفیسه را از هر علم که ساخته ومحشی
نموده بود باو بخشید ودر حضانت او کوشید او هنوز در حال رضاع بود که جد بزرگوار او
ازین دار رحلت نمود ووالد علامه اش خود متوجه او شد ودر سن پانزده سالگی جامع علوم
دینیه ومعارف یقینیه وکمالات صوریه ومعنویه گردید وصیت فضیلتش باوجود بدین کمال
باطراف واکناف عالم رسید وذلک فضل الله یؤتیه من یشاء پس از ان بسمت اصفهان وسایر
بلاد ایران از خراسان واذربایجان وممالک فارس وبعض بلاد روم سیاحت واز خدمت بسیاری
از علمای عاملین وحکمای کاملین استفاضه ریاضات وحکمیات نمود وبشوشتر معاودت کرد
ووالد بزرگوارش ازاین سرای عاریت رخت بربست مناصب شرعیه کماکان از سرکار پادشاه نامدار
نادرشاه بایشان مرجوع شد نوبهار فیض سرمدی وکل خلق عظیم محمدی از گلستان فیاضش
شامه انس وجن وملک را معطر داشت وعلم فضایل وریاضات نفسانیه را که پیشه عزت است
بارسوم شرع اقدس نیکو طراز داشت چنانکه اینمراتب از ماثر اقلام ان امام همام در تحفة السنیه که
از مصنفات ان بزرگوار است که حقیقة بحری است مواج از لالی ابدار ودرجی است مملو بجواهر
شاهوار هویدا وبی نیاز از اظهار است از رشحات سحاب خامه انشید او لااقل است رساله نکت
النحو . حاشیه اربعین حدیث . ودو رساله در تحقیق قبله حویزه وشوشتر تحفة النوریه باسم والد
وان ده مسئله است در ده علم شرح اسطرلاب ذخر الرایع فی شرح مفاتیح الشرایع . جبلیه اولی
جبلیه ثانیه رساله احمدیه رساله در تحقیق ضوابط استخراج طلسم سلطانی تحفة السنیه فی شرح
نخبة المحسنیه حاشیه مدونه بر مقدمات وافی وحواشی غیر مدونه بر مطول ومدارک و
مسالک وکتب حدیث در حاشیه مغنی اللبیب وغیره ومخفی نماناد که صناعت شعری که نسبت
بصنایع علمیه ومقامات علیه برابستی نداشت بانجناب نسبت دادن دور از ادبست وما
علمناه الشعر وما ینبغی له : شاعری وطرز شعر نگار دوی است : شعر فروشی نه شعار دولت : لکن چون
گاه گاهی زبان فیض ترجمانش بانشادات جاری گردید اگر بمناسبت مقام بذکر شمه پردازد
باکی نیست ؎ صد بار میتوان سخن از زلف یار گفت : از سخنان دلاویزش فیض سحر گاهی هویدا
واز کلک در سلکش دم جان بخش مسیحا پیدا نظم عربی خامه مشکین وعبارات رنگینش زینت

زدار

زهای خاطر بدایع حریری وزلال طبعش رشک افزای بحر متنبی وانوری در ملح وخلط عربی بفارسی که اعظم
فنون شعر است شکر شکنان شیرازی را صلای احسان ونوال داده ودر بدیهه گوئی بصوامع قدسی سرایان
ومسامع مشتاقان بادیه نوشان در گنجینه فرح وسرور گشاده فقیر تخلص میفرمود یکی از غزلیات بحر طرازش
که با عارف شیرازی ومساز گشته صفحه را می ارآید شعر یا جیرة بجنابکم برقبوا الحوراء : صبرا علی جفاکم
ضیعتم الذماما : از وحشت صبح پیری شبهای وصل بگذشت : واها علی لیال بتنا مع العذاری : پیر مغان سحر که
بر کوی ما گذر کرد : دستی زباده افشاند بیدار کرد ما را : کی بیدلان شعوری وی غایبا حضوری : فاح
الصبا وانتم لم تکسروا الخمارا : در بزم سرخ رویان نفر تو وسیاهی است فارغ نسازی ار دل از خار خار ما را
دل بی صفای مشرب بی بهره است از غیب : الود چند سازی جام جهان نما را : از دست رفتگان را ذوق بقا نباشد
اری بدان بباد است زلف خراب ما را : عمر فقیر اخر ضایع بگفت وگو شد : یکره نکرد خوشنود بر خلق نه خدا را
بجمال سید عالیجناب بعد از صرف عمر بنشر علوم وحق طلبی وخیرخواهی عباد در اواخر عزلت گزید و وجه همت
از معاشرت خلق بر تافت تا در سنه ۱۱۷۳ از این جهان فانی بروضه رضوان شتافت ودر جوار والد بزرگوار
در جوار مسجد جامع شوشتر خوابگاه یافت حشره الله مع الصدیقین والشهداء والصالحین وحسن
اولئک رفیقا والحال جمعی کثیر وجمی غفیر ازاین دودمان جلالت بنیان در شوشتر متوقف و
متوطن وبهدایت وارشاد وامامت واصلاح امور عباد اشتغال دارند که قدوه قدوه این دودمان
جلالت بنیان جناب مستغنی عن الالقاب العالم الحلیم ذو الخلق العظیم والفضل الجسیم والفیض
العمیم والرای المستقیم السید السند السید حسین بن السید عبد الکریم است الحق بزرگوارست
از یگانه های زمان وسلاله این خاندان بمحاسن صوری ومعنوی موصوف وبعلم وعمل معروف
در سپهر فضایل مهر ضیا گستر ودر قوه ایمان وشدت ایقان ثانی سلمان وابادر زخارف دنیا
مستلذاتش در نظر کیمیا اثرش بی قدر وبها ودر مدارج اعتزال وانزوا بذروه علیا حاوی
انواع فضایل ونخبه اتقیاء کامل مهر منیر فلک مجد وعلا واختر تابان اسمان ورع وتقوی
در فصاحت وطلاقت لسان بلبل هزار دستان ودر بلاغت وحلاوت بیان رشک افزای
حریری وسحبان ودر گوشه عزلت نهایت عزت را دارند وبجز ارشاد گمگشتگان بادیه جهالت
همت را بچیزی نمیگمارند معاشرت مردم را بنهایت منکر واز معاشر صحبت ایشان بغایت متنفر
از صغیر وکبیر وغنی وفقیر بمصداق لن یکمل ایمان المرء حتی یری الناس کالاباعیر والحق حق با
ایشانست : واحسن الاداء رای السید : وکم له من شاهد مؤید : چه اخوان هذا الزمان

احوال السید حسین

جواسیرالعیوب هم ذباب وعلیهم ثیاب وجوههم وجوه الادمیین وقلوبهم قلوب الشیاطین:
بیت: ای بسا ابلیس ادم روی هست: پس بهر دستی نباید داد دست: کلامهم احلی من العسل
وقلوبهم امر من الحنظل: اخلاء اذا ما غبت عنهم: واعداء اذا نزل البلاء: یدیمون المحبة
ما داوفی: ویبقی الود ما بقی اللقاء: اینست مجمل احوال مردم این زمان خصوصا این صحرا
خصوصا این بلد واستقصای این خصوصیات مستلزم تسلسل است وسکوت ازاین مرحله
اولیست وعفو واغماض احری است مگر فرد نادری از ایشان وقلیل ما هم لهذا ان بزرگوار مرتا
پای نور چون شب قدر از ایشان مستور ان بد ومن مشغول تحصیل علوم ونیل منطوق
ومفهوم بوده چندی درخدمت والد علامه اش اشتغال نموده وروانه اماکن مشرفه شده
ازخدمت اساتید عظام مانند فرید الدهر العالم الربانی اقا محمد باقر بهبهانی ومیرزا مهدی
شهرستانی وغیرهما من معاصریهم کسب فضایل نموده وبشوشتر معاودت فرموده وبالحاح انام و
سعی خواص وعوام طاق ورواق مسجد را بنور طاعات مقبوله ودعوات مستجابه منور ومزین
فرموده چنانچه الحال بامامت جمعه وجماعت وارشاد وهدایت اشتغال دارند اللهم متعنا
ببقاه وزد فی معارج العز ارتقاه امین ثم امین وجمعی از ایشان درحیدراباد دکن سکنی کرده اند
وجمعی از اقارب مرحوم سید نعمت الله از صابور جزایر خرم اباد فیلی را وطن نموده اند که ابتدای
انها السیدین الجلیلین میرسید علی بن میرعزیز الله الجزایری ومیرمحمد حسین که او نیز ابن عم بلا
واسطه سید نعمت الله بوده با پدر عالی گوهرش شوشتر شد وباندک مهلتی پدر بزرگوارش شربت
ناگوار مرگ چشید ودرجوار مسجد جامع مدفون گردید وحسب الاستدعای والی ولایت
لورستان علیمردانخان که از اعاظم رؤسای ایران ودرسلک غلامان صفویه منتظم بوده راه
نوردان انوادی ودرخرم اباد توطن اختیار نمود دراکثر علوم مهارتش بکمال ودرتقوی
وورع بی مثال مناصب شرعیه ان نواحی با ایشان مرجوع ومسلم ودرنزد ولاة فیلی واعاظم
انذیار بی نهایت موقر ومحتشم بود ودرهمان بلد برحمت الهی انتقال یافت اولاد امجاد آن
خجسته نهاد دران بلد فرخنده بنیاد روزگاری بعزت واحتشام دادند وماثر ومفاخر
هریک از ان شجره طیبه کالشمس فی رابعة النهار مشهور ودرالسنه وافواه مذکور است ودر
این عصر رونق افزای بازار افادت وافاضت ومسند ارای انجمن عبادت وجلالت منحصر
بوجود فایض الجود جناب سید شهیر ذی الفخر الکثیر والشان الکبیر والقدر الاوقر والحظ الاوفر

احوال سادات خرم اباد

والنسب



والنسب الاطهر والحسب الانور والادب الازهر الابهر السید السند الاعظم الطاهر المطهر السید محمد جعفر
اختصاص دارد ونسب ان بزرگوار بدینوجه است السید جعفر بن السید محمد صادق بن السید محمد حسین
بن میرعزیز الله وان جناب بزرگواریست متخلق باخلاق حمیده مصطفوی ومتادب باداب رضیه مرتضوی
صاحب همتی است عالی ونفسی بی نهایت نفیس وعالی گنج شایگان ودولت پیشدادیان درنظر همتش
بقدر سر موئی نمیاید وبرچه دست دهد درحیطه وقت شبانه روزی خود وعیال از ایثار بوفاد وزوار
دریغ نمینماید ع بران خوان نعمت چه دشمن چه دوست: بخیرخواهی عباد از اعالی وادانی معروف
ووجه همتش بانجاح مطالب سائلین مصروف درآداب مجلس ورنگین صحبتی سلیقه اش بکمال
رسانی ودرجود وایثار دراق ناسخ افسانه حاتم طائی ودرانشاء نثر فارسی ومراسلات رافع دفاتر
وصاف وطغرای خصایل حمیده اش بکمال وبغایت خوش صحبت وشیرین مقال همواره بطریق امراء
وطرز اعاظم روزگار گذرانند باوجود مرجعیت تمام وبرسیدن بحوایج خواص وعام واداء رسوم متعارفه
بین الانام ومراودت باسلاطین وحکام ظاهرا هرگز نماز تهجد ونوافل یومیه ومستحبات از ایشان فوت
نشده وبعد از انتصاف شب دربستر استراحت نخوابیده صفات زهد وتقوی را جامع واثار درویشی و
وارستگی از بطون احوالات او لامع وحق اینست که مراتب ذکر احوال انجناب بی مثال وخصایص ذات
خجسته صفاتشان کثر الله امثاله مقامی دیگر بایست ع کو عم اندر مجمع روحانیان: انشر اللهم ظل عمره و
اشدد ازره واصلح امره: الغرض این استاره بود مجملی از احوال سادات کثر الله سعادات جزایر شوشتر والی من
القوم الذینهم هم: اذا مات منهم سید قام صاحبه: نجوم سماء کلما انقض کوکب: بدا کوکب تاوی
الیه کواکبه: واما وجه تسمیه شوشتر مولف گوید که صاحب قاموس مذکور نموده تستر کجندب بلد
وشوشتر بشینین معجمتین لحن وسورها اول سور وضع بعد الطوفان وتستر معرب شوشتر است
وباین علت انرا شوشتر نامیده اند که شوش نام ولایتی بوده که هوشنگ بنا نموده نخست شهری بوده
که بنا شده وشوش بلغت قدیم بمعنی خوبست واز اتفاقات انکه روزی هوشنگ بکنار رود کرن رسید
چون ملاحظه وضع امکان نمود گفت اینجا شوشتر است واستعداد ان برای شهر بهتر است لهذا بشوشتر
نامیده وتفصیل این داستان در فصل اول این رساله انشاء الله ثبت خواهد شد ووجه تسمیه دزفول
انست که دز بمعنی قلعه وفول یا فلا را نامند چون دران شهر کشت وزرع باقلا بسیار وخوردن باقلا
نیز در انذیار زیاده از سایر بلاد است لهذا باین اسم موسوم گردید وبانی بخصوص نداشته است زیرا که
دران منه سابقه از توابع شوشتر بوده است وبمرور دهور بجهة عذوبت اب وامتیاز مکان اباد شده

والحال شهریست مستقل و نفع خیز اینست انچه ملتزم شده بود ایراد ان در مقدمه و انا استل الله التوفیق
والتسدید وحسن الخاتمه فصل اول در احوال شوشتر و بقاعی که درین شهر واقعست بدانکه صاحب
نزهة القلوب کشور خوزستان را مشتمل برده ولایت دانسته است، شوشتر، واهواز، وفرسه،
وجندیشاپور، وحویزه ودزفول، ورامهرمز، وشوش، وعسکر مکرم، وسرقان که ظاهرا ویرانست
و ذکر نموده است که بانی دزفول اردشیر بابکان بوده است و کلام او مخالفست با انچه در مقدمه مذکور شد
بدو جهة از جهة ترکیب ولایت خوزستان و تعیین انها چه دیگران رامهرمز را از فارس نوشته اند و
بلاد خوزستان را در ولایات مذکوره در مقدمه منحصر دانسته اند و از جهة بانی دزفول چه دیگران
بانی انرا معین ننموده اند و نوشته اند که دزفول بر روی ابادی شده است و کلام صاحب نزهة القلوب
بلفظه مذکور شد کشور خوزستان و ان ده شهرست بغایت گرم وحدودش با عراق عرب و کردستان
و لرستان و فارس پیوسته است و حقوق دیوانی انجا در زمان خلفا شوشتر زیاده از سیصد تومان
بوده و درین عهد سی و دو تومان و نیم دار الملک شوشترست ششتر در لفظ شوشتر خوانند از اقلیم
سیم است طولش از جزایر خالدات فد ل و عرضش از خط استوا ل ل و هوشنگ پیشدادی ساخت
و خراب شده بود اردشیر بابکان تجدید عمارتش کرد و شکلش بر مثال اسب ساخت و شاپور ذوالاکتاف
چون از روم بایران رسید و بر قیصر غلبه کرد و پادشاهی یافت قیصر را الزام نمود تا بدل اخراجی که در
دار الملک کرده بود نمود واب شوشتر جاری نمود و سدی بست عظیم و جوی دشت اباد که مدار شوشتر
بدانست سبب انجاری شد در مسالک الممالک گوید که از ان محکمتر سدی هیچکس بر اب نبسته اند
اما بند امیر که بعد از تالیف مسالک الممالک در فارس عضد الدوله دیلمی ساخت از ان عظیم ترست
و شاپور ذو الاکتاف در شوشتر عمارات ساخت و دور انشهر پانصد گامست و چهار دروازه دارد
و هوایش بغایت گرم است و اکثر بهار و تابستان باد سموم وزد چنانچه شب نیز اید بدین سبب
بر بامها نتوان خسبید اما ابش نیك هضم است چنانچه در گرما باعتماد ان اب اغذیه خورند مضر
نبود و زمین او بغایت مرتفع و از نیکوی زمین تخم بیك دراز کوش کافی بود و غله و پنبه و نیشکر
در او نیکو می اید و پیوسته در انجا ارزانی چنانکه موسم تنگی انجا بهتر از شیراز بود و مردم انجا سیاه
چهره و لاغر باشند و مذهب ابو حنیفه دارند و در ایشان هیچ فتنه و فضولی نبود و متمول در ایشان
بنا در افتد در رساله ملکشاهی گوید در انجا چهار شکارگاه بزرگ است یکی رضاباد پانزده فرسنگ و یکی مشهد
کوه وان ده فرسنگ در شش فرسنگ یکی خویزه بیست فرسنگ در دوازده فرسنگ و از غایت گرما

مردم غریب در انجا چله بهار اقامت نتوانند کرد و غله که در ثور نبریده باشند چون افتاب بجوزا رسد نتوان
برید و حقوق دیوانیش بتمغا مقررست و بر ظهر شهر قلعه است محکم اهواز از اقلیم سیم است طولش از
جزایر خالدات فه ع و عرضش از خط استوا له ع اردشیر بابکان ساخت و او را کوره عظیم توابع کرد شد
چنانچه تمامت خوزستان بدان باز خوانند فرسه از اقلیم سیم است و شهری کوچك و گرمسیر و
بر کنار دریا افتاده چنانکه جذر و مد ماهیان را با خشکی اندازد و قوت ایشان از ان بود و مردمش
قوی هیکل و دراز بالا و صاحب قوت و سیاه چهره باشند و باغستان بسیار دارد و نارنج و ترنج
و لیمو و خرمای خوب در ان فراوان بود جندیشاپور از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات فه ه
و عرضش از خط استوا له شاپور بن اردشیر بابکان انرا ساخته است و شاپور ذو الاکتاف در
ان عمارت بسیار کرد و هوای بد دارد و در انجا شکر بسیار بود حویزه از اقلیم سیم است طولش
از جزایر خالدات فه ه و عرضش از خط استوا ل شاپور ذو الاکتاف ساخت شهری وسط است
و گرمسیر و هوای او بهتر از شهرهای دیگر خوزستان حاصلش غله و پنبه و نیشکر بسیار است
و در ان قوم صابیان بسیارند دزفول انرا اندیمشک خوانده اند طولش از جزایر خالدات فه ه
و عرضش از خط استوا لب اردشیر بابکان ساخت و بر دو جانب او جندیشاپور نهاده و پلی بر ان اب
بسته بر چهل و دو چشمه و درازی پل پانصد و بیست گامست و عرضش پانزده گز و انشهر را بدو باز
خوانند و بر جانب شرقی بالای شهر جویی از سنگ بریده اند و در زیر شهر باز در ساینده و دولابی
بزرگ بر ان ساخته چنانکه پنجاه گز اب بالا اندازد و مدار شهر بران است و شهری وسط است و مواضع
بسیار از توابع او بجد و واو است از انجمله زمینی است معروف بسابجرکه مرغزاریست نیم فرسنگ تمامی
نرگس خودرو است و در انجا دو درخت چند ند که او را از دین درخت خوانند شکوفه زرد بسیار
بقا دارد اما ثمر ندارد رامهرمز طولش از جزایر خالدات فه م و عرضش از خط استوا ل ع هرمز
بن اردشیر بابکان ساخت و رامهرمز نام شد و بمرور ایام رامز شد شهری وسط بود و هوایش
گرمسیر است و حاصلش غله و پنبه و نیشکر فراوان بود شوش شهری وسط است و از اقلیم سیم است
و گرمسیر و انشهر را قینان بن انوش بن شیث نبی ع ساخت و بر ان قلعه دیگر شاپور ذو الاکتاف
ساخت و تجدید عمارت انشهر کرد و شاپور خورده خواند و شکلش بر مثال باز نهاده و قبر دانیال
پیغمبر ع انجاست بر جانب غربی شهر در میان اب در انجا ماهیان انس اند و از مردم نترسند و ایشانرا
نیز کسی نرنجاند عسکر مکرم از اقلیم سیم است اردشیر بابکان ساخت و بر اب جویی بریده بر انجوی

ولایت نهاد شهری وسط است طولش از جزایر خالدات فه ل وعرضش از خط استوا لا ه شاپور ذو
الاکتاف بتجدید عمارتش کرد ولوبح شاپور خواندند و بردو جانب آب رود انکه بشوشتر نهاد در اول
بلفظ لشکر خواندند ولشکرش طهمورث دیوبند ساخت شهری بزرگست و از همه ولایات خوزستان
هوای او خوشتر است اما در او عقرب قتال بسیار است سرقان از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات
نول وعرضش از خط استوا ل ل اردشیر بابکان ساخته و بر آب جوی برید و بر آن جوی آن
ولایت نهاد و شهری وسط است و ولایت بسیار دارد و هم گرمسیر است انتهی کلام اینست انچه صاحب
نزهه در احوال خوزستان نوشته و مخفی نماند که اکثر چیزهائی که نسبت باوضاع شوشتر داده است
مطابق باواقع نیست همچنانکه بر هر حاضر و ناظر واضح ولایح است گویا ایشانرا اطلاع از اوضاع شوشتر
نبوده وبمسموع قناعت نموده و لاینفع مسموع اذا لم یك مطبوع و برفرض انکه محض سماع باعث رسوخ
این عقیده بوده فقد روی عن اهل بیت العصمه (ع) ایاکم والکذب المخترع سوال کردند کذب مخترع
کدام است فرمودند ان یحدث الرجل بکل ما سمع بناء علیه این کذب مخترع خواهد بود و چون صاحب
مجالس المومنین بادله قاطعه و براهین لامعه دفع کلام صاحب نزهه نموده است و بسطی در اینمقام
فرموده است بما یقر الناظر ویسر الخاطر مقاله الجناب را بعینها مذکور ساختم و خود برد کلام صاحب
نزهه نپرداختم تا دردمندان حمل بر تعصب و حب وطن ننمایند هر چند حب الوطن من الایمان شعر
ومن عادتی حب الدیار واهلها : وللناس فیما یعشقون مذاهب : هر کسی کو دور ماند از اصل
خویش : باز جوید روزگار وصل خویش : و کلام حضرت قاضی اینست سوشتر صاحب معجم گوید
که آن در اینزمان اعظم مدینه است در خوزستان و تستر معرب اوست و بعضی گفته اند که وجه
تسمیه او بتستر آنست که یکی از بنی عجل که اورا تستر نام بود انجا را فتح نمود و بنام او موسوم گشت و
این روایت چیزی نیست وصحیح آنست که حمزه اصفهانی گفته که سوس باهمال سینین مدینه است
در خوزستان تعریب شوش باعجام شینین و معنی او در زبان عجم خوب و نیکوست و چون مدینه شوشتر را
بنا کردند بنابر زیادتی خوبی و لطافت اب وهوا اورا این نام کردند و دلالت زیادتی تا و را در کلام
ایشان بر معنی زیادتی مطرد است چنانکه دلالت صیغه افعل بران در لغت عربی مطرد است و ایضا حمزه
گفته که شوش را بشکل باز ساخته اند و شوشتر را بشکل اسب و جندی شاپور را بشکل رقعه شطرنج و در
خوزستان انهار بسیار است و اعظم انها نهر شوشتر است که ملك شاپور شادروان انرا ساخته تا اب
ان مرتفع شد و در اندرون شهر که در مکانی رفیع واقع شده جاری گردیده و این شادروان از

عجایب

عجایب بناهای عالم است و طول ان نزدیک بیک میل است و انرا از سنگ و نوره و عمودهای اهن مرتب
ساخته اند و فاصلهای انرا با سرب مسدود گردانیده اند و گفته اند که در عالم بنائی از ان محکم تر نیست
و ابن مقنع گفته که اول شهری که بعد از طوفان نوح بنا نمودند شوش و شوشتر بود و بانی ان معلوم
نیست و در شوشتر قبر براء بن مالك واقع است که در وقت فتح انجا شهید شد و در انجا مردمان عامه
تیمنی میبابند و از اهل شوشتر است سهل بن عبدالله بن یونس بن عیسی بن عبدالله شیخ صوفیه
که بصحبت ذوالنون رسیده و صاحب کرامات بوده و در سال دویست هشتاد سه در بصره وفات
نموده و در بعضی از تواریخ مذکور است که چون شاپور ذوالاکتاف بر وجهی که در مقام خود تفصیلی
یافته قیصر روم را اسیر کرد بعد از انکه او شاپور را اسیر کرده بود قیصر را بیاورد و با او لطف کرد و
گفت دلخوش دار که من ترا نمیکشم اما در بند من خواهی بود تا وقتی که ولایتهای مرا که خراب کرده
ابادان کنی : و بعوض درختها که بریده درخت بنشانی و شادروان شوشتر را بر بندی و چنان
کنی که در ان زمین مزارع صیفی پیدا شود و زرع مانی در انجا بتوان کردن چون قیصر بر جان
خود ایمن شد کس فرستاد تا صناع و مهندسان زبردست از روم بیامدند و مال و خزاین بیاوردند
و بعمارت ملك ایران مشغول شدند و ولایتها را ابادان کردانید تا چنان شد که اول بوده بعد ازان
بعمارت شادروان شوشتر پرداخت و مهندسان و بنایان اورده و بدان مشغول کردانید و
قیصر بفرمود که هر روز بیست هزار گوسفند روانه کنند در گردن هر یکی تکه زر یا
نقره بسته یا اهن یا سرب یا ارزیز چنانکه هر تا مدتی هزار گوسفند میرسید و شش هزار گوسفند
و بیشتر گوسفند صادوج و نوره گل انرا تر میکردند و میراندند و سنگهای محکم را دو دو بر یکدیگر
می بستند بطوقهای اهنین و سرب می چسبانیدند بر همدیگر و در کاری نهادند تا ان شادروان
بر روی ان رودخانه معظم بر بستند و باعمال بردند و در زرع انداختند و بستانها و باغهای خود
بکردند چون از اینجمله بپرداخت قیصر را گفت که در چند شاپور ثلمه کرده اند ان ثلمه را از خاك روم
قسطنطنیه خواهم که مسدود گردانی اگر خلاص خود میخواهی و اورا الزام کرد تا قیصر بفرستاد و خاك
از قسطنطنیه بیاوردند و ان ثلمه را عمارت کرد انگاه اورا خلعت داد و از بند خلاص گردانید
و بولایت خود فرستاد بعد از ان بیامد و مداین را بنا نهاد و ایوان بنا کرد و انجا را دار الملك
ساخت و از جمله ماثر خیر و برکت شوشتر آنست که در تاریخ عضدی اورده که چون هلاکوخان
بغداد را بگرفت برادر خود بغا تیمور و بکتیمور را با طرف شوشتر بغا تیمور دی

واسط قتل و نهب کرد و بکتیمور چون بشوشتر رسید حاکم شوشتر که از قبل خلیفه بود لشکر خود را بر گرفت و بطرف
بصره روانه شد و چون بکتیمور بحدود شوشتر رسید اکابر شهر با تمام لشکر او را استقبال کردند و پیشکش
و اقامت و علوفه بردند و اظهار انقیاد و اطاعت کردند و هر چه فرمودند خلاف نکردند بکتیمور حجه الحی
با ایشان نرسانید تاج الدین کرد که اتابک لر کوچک بود با بکتیمور نویس بود گفت البته من درین شهر
قتل خواهم کرد و غارت نمایم بکتیمور نویس گفت ما ازین شهر مخالفت و نافرمانی ندیدیم الا همه طاعت
و طریقت ایلی گفت من حجتی بگیرم که بدان حجت این شهر را غارت و قتل کنم هر صنعت و حجت که داشت بکرد
فایده نداد و بکتیمور او را منع میکرد و او همچنان بر سر لجاج خود بود تا شب نخفت الا بعزم انکه با مداد
شهر را غارت و قتل کند نیم شب شکمش بیاماسید و از جمله بکرخنان بترکید که او از او را جمیع لشکر
بشنیدند بکتیمور در خیمه او درامد و او را در انحالت بدید گفت این از شومی لجاج او بود که بدین
رسید و شوشتر را شهر مبارک نام نهاد و دو روز دیگر لشکر را بر گرفت و از انجا رحلت کرد اینست انچه
از تاریخ کتب سیر در بیان احوال شوشتر نقل افتاد و تحقیق عقیده اهل خوزستان بر وجهی که از دیگر
کتب بنظر قاصر رسیده انست که در زمان امویه و عباسیه اکثر اهل خوزستان معتزلی بوده اند و در
اوایل مائه ثامنه سید اجل میر نجم الدین محمود الحسینی المرعشی الاملی از دار المومنین امل بشوشتر
امد و دختر سید عضد الدوله را که نقیب سادات حسینیه انجا بود در حباله نکاح خود در اورده در انجا
اقامت فرمود و مردم خوزستان را هدایت و ارشاد نمود جمعی که دلهای ایشان مستعد هدایت بود
مستبصر گردیدند و گروهی در تقلید عقاید اباء امراد و رزیدند بعد از ان چون ان ولایت در تحت
تصرف سلاطین موسویه مشعشعیه درامد و روز کار تقیه بسر امد سید اجل فاضل کامل امیر
نور الله مرعشی که نقیب اندیار بود بوجود ایشان مستظهر گردیده در دعوت بقیه اهل شوشتر
بمذهب حق ائمه اثنی عشر توجه بیشتر از بیشتر فرمودند تا انکه اهالی انجا بالکلیه بمذهب حق امامیه
گرویدند و غیرت افزای اهل تو و کاشان گردیدند و انچه مولف کتاب نزهة القلوب گفته که اهالی
انجا بر مذهب ابو حنیفه اند ظاهر اخلاف واقع است چه اصلا مولف کتاب از پیران معمر انجا نشنیده که در
زمان ایشان نادر رفته پدران ایشان مذهب ابو حنیفه در انجا رواج داشته باشد بلکه مسموع انست
که شافعی یا امامی بوده اند و ایضا در کتبخانهای اهالی انجا کتب فقه حنفی بغایت نادر است و کتب فقه
و اصول شافعی بسیار میباشد مگر انکه گویند که در زمان صاحب کتاب نزهه حنفی بوده اند و بعد
از ان شیخ ابو الخیر پسر شیخ محمد جزری شافعی مشهور از جانب بعضی از سلاطین گورکانی مدت بسیار

تحقیق عقیده اهل خوزستان

[illegible]

دران

در انجا حاکم شد مردم انجا را بمذهب شافعی در اورد و کتب شافعیه در انجا شایع گشت ولیکن صاحب کتاب
نزهه را چندان اهتمام بتصحیح نقل نیست و انچه از هر وادی شنیده مداربران چیزها دیده در تصحیح کلام او
بتکلف تاویل حاجت نیست از جمله انکه در همین کتاب گفته که اکثر بهار و تابستان در شوشتر باد سموم وزد چنانکه
بشب نیاوامند و بدین سبب بامها نیارند خفتن و از غایت گرما مردم غریب در انجا بعد از چله بهار
اقامت نتوانند کرد و هر غله که در تو بر نیاید بیاشند چون افتاب بجوزا رسد نتوانند برید انتهی کلامه
و بر مشاهد ادیده فصول شوشتر مخفی نخواهد بود که این کلمات خام و ناتمام است چه باد سموم نمیباشد
الا در بعضی از صحراهای انجا که بجانب فارس واقع است و در انجا اب و ابادانی نمیباشد و کسی در ان صحراها در
ایام تابستان رجوع نیست و نیز مخفی نیست که اکثر خانهای اهالی انجا سه مرتبه و چهار مرتبه بر بالای هم ساخته
می شود و التزام اینوضع عمارت جهت کسب هوا و خوابیدن بر پشت بامهای بلند است و انچه در باب درو
کردن غله نقل نموده هم غیر واقع است اری شدة گرمای صحرای انجا در وقت درو کردن غله معتدل است
و انکه نوشته که مردم غریب در انجا بعد از چله بهار اقامت نتوانند کرد علی الاطلاق مسلم نیست زیرا
که در ان شهر خصوصا در طول رودخانها و انهار مدافع گرماها و شکافهای خنک هست که اکثر اهل شهر مستغنی
و غریبان در ایام تابستان کافیست بلکه بعضی خانهای کلین در انجاهست که از سردخانه و کنار رودخانه
رکافی است و هذا با انکه مردم انجا امیر است که حس خانه سازند و برف از کوهستان دو روزه راه بیاورند
بان نمی پردازند و در اکثر سالها بعد از نوروز سلطانی تا سه ماه همه بهار و گل و لاله است و چون اه
دیار فیض اثار مولد این خاکسار است شعر دیار بها حل الشباب تمیمتی ۶ و اول ارض مس جلدی ترابها ۶
اگر بموجب کلمه شریفه حب الوطن من الایمان بذکر شطری از محاسن و محامد انجا اشتغال نماید معذور
خواهد بود بدانکه دار المومنین شوشتر بلدیست دلگشا چون نام خود در حسن و خوبی تمام و خطه ایست
جانفزا منتخب از ریاض دار السلام از هفت اقلیم ربع مسکون چون فصل بهار در لطف مزاج و اعتدال
طبع امتیاز دارد و هوای بهارش در لطافت باد هر صد جلوه گری و ناز دارد بیت حبذا شهر شوشتر
کز وی ۶ هر چه جز اعتدال مهجور است ۶ معتدل عالمی که همچو بهشت ۶ ز افت بهمن خزان دور است ۶
دلگشا روضه که همچو سپهر ۶ ساحتش پر مشاعل نور است ۶ در نظر ساکن سواد شرا ۶ هر طرف صد
بهشت و صد حور است ۶ از فلک طالب مرادش را ۶ هر نفس صد هزار منشور است ۶ شیخ نظامی در
کتاب خمسه چند جا تعریف بهار شوشتر نموده و تشبیه بهار بعضی از بلاد به بهار انجا فرموده چنانچه
در کتاب هفت پیکر گفته ۶ همه عالم بهار شوشتری ۶ جایگاه تذرو و کبک دری ۶ و از نفایس بقاع او

که در غایت لطافت و ارتفاع است آستانه امام زاده واجب الاتباع است که از آسمان از عتبات علیه او آستانست
و کهکشان از خیابان او نشانه ؛ کرسی عمارتش را اگر عرش گویم رواست ؛ و گنبد فایض النور او را اگر
طور و خانم سزاست ؛ هوای دلگشایش چون روایح انفاس عیسوی روح افزا و فزای صحن جانفزایش
چون ید بیضای موسوی معجزنما دیگر قلعه سلاسل که حصار فلک را حضیض خندق خود شمرده
و میدان مقابل او که گوی لطافت از میدان سعادت برده صفای مصلای او صلای گل گشت به
گلشن شیراز داده و هوای صحرای او در دم عیسوی جان نهاده مصر را از سوز فراق رود عزیزش
جامه در نیل و نیل را از غیرت زلال او سنگ در قندیل او از رود قلزم و رودش سرودی تازه در
ارغنونی بلند آوازه است که دجله از ذوق آن دیوانه و فرات از شوق در حرکات مستانه بند میران که
قطعه از شادروان عجیب الشان اوست چون مد الف بر سر آب افتاده و مانند سد سکندر در
دفع یاجوج طغیان ثابت قدم ایستاده بند بر جعیارش از متنزهات روزگار و عیار اقتدار سلاطین
کامکار ابخرا تو ابازلال انهارش معارضه نمودن و بادهرات را باشمال اسحارش زبان تحدی
گشودن باد بمکیال و آب بغربال پیمودنست برج ابی جرخ دولابی از خانهای چرخ آب او خزانه و صوت
ارغنون حکیم نار یا ب از ناله حزین دولاب او ترانه قوس قزح از غیرت دایره وسیعش قوس خود را
شکسته و فلک البروج از رشک منطقه رفیعش بجای منطقه زنار بر میان بسته قند سازان عسکر
و اهواز چاشنی شکر از عسل یافته او یافته اند و حله پردازان مصر و حجاز مانند دیبای زیبای
او نیافته اند صحرای در رب لشکرش لشکرگاه ریاحین و ازهار و فضای صحرای کرکرش دستگاه
عطرفروشان بهار رایحهای عذب یاد انش کوچه از تنگنای خضر پیکر دیده یا از سر انگشت معجزه
موسی چکیده میدان شاهیش باسعت عرصه خیال در جولان و تخت قیصرش با ایوان کسری هم
عنان و پایتخت سلیمان توامان از صدای صدا زدای کوه تو لنج و فضای خوش هوای سرکنج چکوم
و در مصاعد مناقب و معالی کوشک عالی بکدام قدم پویم مقام خضر دسته تماشا از ما سلامی
و مزار شیخ شمس الدین و مادر سهل و امر دم تحیت و اکرامی باد اما الحال مدتیست که ساعد عروس
معالی و مفاخر اند یاد بیسوار و مضمار مکارم و ماثر ان خطه بی سوار مانده چه بعد از وفات
پادشاه صاحبقران مغفور که انواع قصور و تفرقه و فتور بجمهور اهل ایمان رسید باد بی نیازی
حق نیز بر انجار زید و نقش پریشانی بر بخش اندیاد ظاهر گردید روزگار غدار فتنها بکار برد
و لشکر بلا و اندوه از کمین بر آورده و اسباب مکاره با هم مواضعت و موافقت نمودند یکی نرفته دیگری

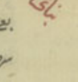
طول

حلول کرده یکی جای خود نکرده که دیگری خبر نزول فرستاد چنانکه مسعود سعد گوید بیت بلای مرا مادر روزگار
بزاید همی هر زمان دختری ؛ نخورده یکی ساغر از غم تمام ؛ دمادم فراز آورد دیگری ؛ حوادث زمن نگسلد زانکه
هست ؛ یکی را سر اندر دم دیگری ؛ و از جمله اسباب ظاهری آن حوادث پر ملال اختلال حال سادات رفیع
الدرجات اند یار است که دین مبین را رکنی استوار و شرع متین را چون قلعه سلاسل محکم حصاری بودند
و پرتو احسان و رعایت و سایه تربیت و حمایت ایشان جمهور اهل روزگار خصوصا اهالی آن دیار را شامل
بود و هر کس که نوایب روزگار او را از پرکار بعید انداخته او را مدد کردندی و بر سر کار در بردندی و چون
پادشاه صاحبقران مغفور رحلت فرمودند و بزرگان آن سلسله علیه را با او مرافقت نمودند و ارث ملک
ایران بملافعه فراعنه او زیک و روم مشغول گردید و ظل همای مرحمت بان مرز و بوم نرسید لاجرم
نوایب روزگار که چون بر دیگران دست یافتی ایشان او را دستگیری کردندی بر ایشان دست یافت
و ترکتاز اعراب اجلاف از اکناف اکناف شوکت اخلاف آن سلسله بزرگوار را بر تافت قصر جلال ایشان را
عین الکمال رسید و رقبات و سیورغال ایشان سر بخرابی کشید و قرض بر سر قرض که نزد همت کوه یان
کاهی فرض مینماید را از قبیل تضعیف بیوت شطرنج باندک حرکتی نمو غریب در طول و عرض میکند و در
بر انداختن خانها دستی قوی دارد علاوه آن همه نوایب روزگار گردید لاجرم از خلف زادگان ایشان
اکنون کاری نمیاید و مشکلی نمیگشاید اسمی کالاسم اعلی الله مقامه مخفی نماند که صیرفیان نقود آثار
و دانشمندان سیر و وقایع روزگار بعد از مطالعه مقاله این دو بزرگوار چنین نیست که بعضی
کلام قاضی القضاة را در تعریف و توصیف شوشتر حمل بر تعصب ننمایند زیرا که بلاد مرزبوم اگر
چه بر تر است از آنچه صاحب تذکره ذکر نموده ولی بمراتب پست تر است از آنچه قاضی فرموده یکی
بجانب افراط و دیگری بجانب تفریط میل کرده اند و اعتذار بحب الوطن من الایمان هر چند این فقیر
نیز معتقد بر آن شده ام ولیکن باین مثابه مسموع نیست بلکه اگر بنا بر حقیقت باشد بیت این وطن
مصر و عراق و شام نیست ؛ این وطن شهریست کو را نام نیست ؛ و ظاهرا باعث و داعی حضرت قاضی
القضاة در تعریف و بانیز تبه بر توغل در مدح و توصیف شوشتر این بوده که ایشان مدتهای
مدید از شوشتر مسافرت فرموده و در بلاد هندوستان صرف اوقات مینمودند و شروع بتالیف
کتاب مجالس المومنین در لاهور شده قاعده کلی است که لیس از آنکه شخص از مطلب و مطلوب خود
دور شده هر که باشد و هر چه باشد بمؤدای الانسان حریص علی ما منع حرص و شوقش را نافا
در تزایدات و عیوب بنظرش نمیاید زیرا که بعین الرضا متوجه او بوده شعر و عین الرضا

عن کل عیب کلیلة: کان عینا لسخط تبدی المساویا ٤ این مبالغه در تعریف شوشتر از اینجهت است و در این اعصار
بجهات بسیار و تقریبات بیشمار همواره زبان حال فقیر مترنم باین مقال است شعر وماغربة الانسان فی شقة
النوی ولکنها والله فی عدم الشکل: وانی غریب بین بستر واهلها ٤ وان کان فیها اسرتی وبها اهلی ٤ نفتی
در وقت تحریر این فقرات متذکر شدم بشعر امرء القیس در ابتدای قصیده لامیه که از سبعه معلقات است
شعر قفا نبک من ذکری حبیب ومنزل: بسقط اللوی بین الدخول فحومل ٤ که مشعر بر شدت فراق
وحدت اشتیاق اهل و اوطان و اقارب و اخوان واعتراض صفی الدین حلی براین شعر و براین عقیده
شعر تغرب فلذات الهوی فی التغرب ٤ ورد کل صاف لاتقف عند منهل ٤ ففی الارض احباب وفیها
منازل ٤ فلا تبک من ذکری حبیب و منزل ٤ ولا تستمع قول امرء القیس انه ٤ مضل ومن ذا یهتدی
بنای شوشتر
بمضلل ٤ الغرض اگرچه از مقاله صاحب مجالس و صاحب نزهه بنای شوشتر و بعض اوضاع ان معلوم
میشود ولیکن چون اینجمله داخل در موضوع رساله است بسط در ان مطلوبست عرض می شود
که جمهور مورخین از یهود و نصاری و اسلامی را رای اینست که در قضیه طوفان نوح عالم غرقاب
ومعموره زمین خراب و بجز معدودی ازان ورطه نجاة یافتند کما شهد بذلک کریمه فانجیناه واصحاب السفینة
خلافا للهنود که باعتقاد انها طوفانی نبوده است و بر تقدیر اینکه واقع شده باشد یمکن که ببعضی از بلاد عالم
دون بعضی رسیده باشد و در هندوستان و فرنگ صدمه ان طوفان نرسیده و ابتدای خلقت عالم را
از قرنهای بسیار و سالهای بیشمار نگاشته اند و آدم خلیفة الله را نبیی که در شریعت غرای او بود که وحی
از ملیین و مورخین در دفاتر ثبت نموده اند همه را منکرند و شاید که عمر دنیای حال را از کلوک بگذرانند
وعلی تقدیر الاول معدودی که از ان گرداب بکنار رسیدند روزگاری بپریشانی و بی اوضاعی داشتند
تا اینکه بمرور دهور توالد و تناسل نمودند و کثرت در افراد انسانی پدید امد هرج و مرج و جدال و
نزاع که از لوازم کثرت اند در میان انها پدید شد و ضعفا از ظلم و بیداد اقویا همواره در رنج و بلا بودند
دانایان را بخاطر رسید که یکی را بر خود پادشاه و صاحب اختیار نمایند که در محاکمات و مرافعات همگی
فرمان او را مطاع و مسلم دارند کسی از رای رزین او تجاوز ننماید و نظام امور کافه رعایا و برایا
کیومرث
منوط بقبضه اختیار او باشد بعد از شوری و مشورت کیومرث بن آدم را که بعقل و سن و رشد
و تمیز از همه ممتاز بود اختیار و هر یک از رعایا مبلغی معین قبول نمودند که هر ساله برسم خراج بکلی
پادشاه رسانند و از برای او تاجی مرتب نمودند که در بارگاه باین علامت شناخته شود مدت پادشاهی
او سی سال بود و او را کیومرث پیشدادی گویند پیشداد جمعی را گویند که در آغاز دنیا بنای ملک را

گذاشتند

پیشدادیان
گذاشتند و بلاد مردم و رسیدند و مجوس وی را آدم صفی دانند و گویند ابو البشر اوست و ابتدای خلقت عالم و
کواکب را از عهد او گیرند و بهر حال او نخستین کسی است که بسلطنت نشست و اول پیشدادیان است و
ایشان بروایت اصحاب سیزده تن اند اول کیومرث دوم هوشنگ بن سیامک بن کیومرث سیم طهمورث
بن هوشنگ ملقب بدیوبند چهارم جمشید بن طهمورث که پادشاه مقتدری بود چه جم بمعنی پادشاه
بزرگ و شید روشنی و نور آفتاب را گویند منقولست که روزی در آذربایجان بر تخت مرصع نشست و
تاجی مکلل بر سر نهاد نور آفتاب که بر ان تخت و تاج افتاد تمام ساحت مجلس روشن گردید و از ان روز
بجمشید ملقب شد یعنی پادشاه بزرگ نورانی پنجم ضحاک ماران که قصه او و کاوه آهنگر مشهور است
ششم فریدون هفتم منوچهر هشتم نوذر نهم زاب دهم گرشاسب و بعد از و نوبت پادشاهی بنحوی که
گذشت بهوشنگ که پسرزاده یا دخترزاده یا برادرزاده او بنا بر بعض اقوال بود رسید و او مردی بزیور
عقل آراسته و بعدل و داد پیراسته رعایا در زمان او بنکو سرشت در مهد امن و امان بودند و تا
ان زمان عمارات گلین متداول نبود و مردم بخانهای کپری که از چوب و نی ترتیب می دادند و مغارها
و سایه درختان بسر میبردند روزی بعضی از رعایا از آسیب سباع بحضور شاه تظلم نموده فرمان واجب
الاذعان صدور یافت که مردم خانهای گلین بسازند و خانها را متصل بیکدیگر بنا نمایند و بر گرد بنا
حصار عالی ترتیب دهند که تمام خانها حکم یکخانه بهم رسانند کارکنان حسب الحکم بساختن عمارات
گلین پرداختند و باندک زمانی شهر عالی برپا شد و مردم انجا را سکنا نموده و ذخایر و اقوات و مواشی را
در مخازن و محارز نهادند و از آسیب دزد و سباع آسوده ند و این وضع انها را خوش آمد آن شهر را
بنای شوش
شوش گفتند بلغت قدیم یعنی خوب و اکنون از ان شهر آثاری باقی نیست مگر بعضی آجرپارها و ابنیه
اماکن خرابه که با زمین یکسانند و ان در پنج فرسخی شوشتر بطرف شمال واقعست و گویند شهر شوش
بشکل باز ساخته شده بود روزی هوشنگ بتقریب شکار و تفرج باطراف شهر شوش سیر میکرد حوالی
رودخانه کرن مکانی وسیع الفضا با نزهت و صفا بنظر او در آمد بزبان الهام بیان فرمود که اینجا شوشتر است
یعنی بنای این سرزمین از برای بنای شهر بهتر است پس بمهندسان کارآزموده حکم فرمود که طرح شهر
عالی در انجا ریختند و بکار کردن مشغول شدند گویند روزی هوشنگ بر سر عمله و کارکنان
حاضر بود دید که یکی از سباع که با مردم رام بود از شهر بیرون رفته پاره گوشت شکاری بدهن گرفته
داخل شهر شد و در انجا مشغول خوردن ان گردید پادشاه ازین حرکت تطیر نموده از مشاهده این
حال گرد بر رخسار احوال او نشسته ملول گردید یکی از وزراء تفرس اینمعنی نموده بزبان نیازمندی

عرض نمود که از حرکت این جانور غباری بخاطر اقدس نشیند غالبا که مردم این شهر را دخل یومی بخرج وفا
ننماید و محتاج باشند که بمشقت از جاهای دیگر تحصیل کنند و در اینجا صرف نمایند و مقتضی تربت

این ولایت فقر و درویشی و قناعت کیشی باشد و مردم توانگر کمتر بهم رسند و در طالع شوشتر اختلاف است
بعضی از قدما برج جوزا نوشته اند و مولانا جلال الدین محمد بن عبد الله یزدی در کتاب تحفة المنجمین
سرطان گفته است و اما آب و هوای شوشتر و بعض حوادث واقعه در این بلد از گردش چرخ اخضر که مطالعه
آنها باعث مزید عبرت هر صاحب بصیرت و بصر میتواند شد در فصل ثالث از این رساله مذکور خواهد شد
انشاء چون ملتزم شده بود که در این فصل بقاع معظمه و مقابر مکرمه مذکور شود اقدام بذکر آنها

اولی و احری بود بناء علیه عرض میشود که اعظم ابنیه این بلد و اقدم از کثر بقاع لازم الاحترام و الاستدلال
مسجد جامع این بلد است و چون شرافت هر خانه بشرافت صاحب خانه منسوب است روی عن النبی
ان الله تعالی قال الا ان بیوتی فی الارض المساجد تضیء لاهل السماء کما تضیء النجوم لاهل الارض الا طوبی
لمن کانت المساجد بیوته الا طوبی لعبد توضا فی بیته ثم زارنی فی بیتی الا ان علی المزور کرامة الزایر الا
بشر المشائین فی الظلمات الی المساجد بالنور الساطع یوم القیمة مؤلف گوید که حدیث قدسی است
لا یسعنی ارضی و لا سمائی و لکن یسعنی قلب عبدی المؤمن پس معلوم شد که خانه باطن دل است و
خانه ظاهر گل است و میان این خانه تفاوت از زمین تا آسمانست آن بنای استاد بناست و این بنای خالق البنیاست
آن حرم است این محرم است آن نشانه کوه طور است و این تجلی گاه نور و عین ظهور است بیت گذار دیر و
حرم ابرای شیخ و برهمن ٭ و طف بکعبه قلب الحزین فی الخلوات ٭ القصه احوال مسجد جامع شوشتر صاحب
تذکرة الشوشتریه طابت تربته الذکیه بدین نهج مسطور فرموده که در ایام خلفای عباسی بنا شده و بر
دیوار قبلی سوره یس را یکسطر بخط کوفی گچبری کرده اند و در انجا کتابها بخط کوفی نوشته اند مشتمل بر
اسامی خلفای و غیره و انچه الی الان از انها موجود است کتابه چوبین است که بطرف راست منبر بالای
سطر یس نزدیک سقف هفت سطر است که منقوش است مورخ بتاریخ خمس و اربعین و اربعمائه
و کتابه چوبین ایضا که بر محراب چوبین بالای منبر نوشته است و کتابه بر ضلع مغربی منبر و کتابه گچبری دور
محراب مابین و کتابه گچبری ایضا بالای محراب پنج سطر و کتابهای دیگر بوده که بمرور ایام مندرس شده
و از مجموع اینها مفهوم می شود که المعتز بالله محمد بن جعفر المتوکل آغاز بنای آن نهاده و او خلیفه سیزدهمین
بنی العباس است و در سال دویست و پنجاه و چهار در زمان حضرت امام حسن عسکری ع بخلافت نشسته
و اسمش در چوب که برین منظر بود نوشته بوده و مدة خلافت او سه سال و شش ماه سر وی بود

وبعد

و بعد از او کسی متوجه اتمام آن نشد تا خلیفه بیست و پنجم القادر بالله احمد بن اسحق المقتدر و اسم او بچوب کتابه
نوشته بود که کشیده بود تا منبر و این دو چوب الحال بر طرف شده اند و مدة خلافت او چهل سه سال بود
و او نیز تمام نکرد و در سال چهار صد بیست و دو وفات نمود و بعد از او خلیفه بیست هفتم المقتدی بامر الله
ابو القاسم عبد الله بن القائم بن القادر شروع بکار مسجد نمود و مدة او نوزده سال و پنج ماه بود و قبل
از اتمام او نیز وفات نمود و اسم او در محراب چوبین بالای منبر نوشته است مورخ بتاریخ شهر رمضان و
ثمانین چوب که اسم سال بر ان مکتوب بود افتاده و بعد از او خلیفه بیست نهم المسترشد بالله ابو منصور
فضل بن المستظهر بالله المقتدی در ان باب کوشید و با تمام رسانید و اسم او در گچکاری بالای محراب
نوشته است و مدة خلافت او هفده سال و شش ماه بود و از این تاریخ ظاهر می شود که انچه فیما
بین عوام شوشتر مشهور است که حضرت امام رضا ع در این مسجد نماز گذارده از شهرهای بی اصل است
بنای مسجد جامع
زیرا که آغاز بنای مسجد مدتها بعد از زمان آن حضرت بوده لیکن محتملست که حضرت در ان حوالی که
در ان زمان صحرا بود نزول و در این مکان نماز گذارده باشد و بعد از آن بسبب این شرافت بنای مسجد را
در اینجا اختیار نموده باشند و منشا شهرت این باشد و مسجد در اصل چوب پوش بود بهمین شاه چوب
صندلی که منبر و منظر ساخته اند و چند اصله از چوبها در صفوف پیشین مابین ستونها کشیده است
و ستونهای قدیم آن با دیگر و مرتفع بود مساوی کلدسته و چون اکثر آن چوبها بمرور ایام بشکست
و خرابی در ان غالب شد جمعی از خیرمندان که سر خیل ایشان خواجه فتح الدین خیاط بود تجدید عمارت
آن باین صیغت که هست نمودند و خواجه طالب بن خواجه اسمعیل بن خواجه افضل صراف تاریخ آنرا
باین وجه گفته قطعه شک نیست که بانی مساجد ٭ در هر دو جهان بود سرافراز ٭ هر کس توفیق ساختن
یافت ٭ کرد دو جهان زخلق ممتاز ٭ فتحا بنمود انشاحش ٭ باد ابرخش در جنان باز ٭ طالب تاریخ این
بناخواست ٭ از صاحب سر و محرم راز ٭ برخاست یکی از این میانه ٭ گفتا مسجد شده خدا ساز ٭ و منار گویند
منار مسجد
با اصل مسجد ساخته نشده و بانی آن سلطان اویس بن شیخ حسن نویان است و اسم او بکتابه جلی
بر سنگی که بالای در زیر گلدسته است منقوش است تاریخ شهر ذی حجه اثنین و عشرین و ثمانمائه و این
منار از غرایب ابنیه است و منار باین ارتفاع کمتر دیده شده و چند سال قبل از این قصه آن شکسته
قصه شلوغ
خورده مشرف بانهدام بوده و از آنجا تا حد معرش خراب نمودند و از جمعی ثقات که خود مشاهده نموده
بودند استماع شده که در ایام و اخشتو خان پهلوانی بازیگر بشوشتر آمده بود که انواع هنرها از او
بظهور میرسید از انجمله کاکل بسیار درازی داشت سنگ دست آسی سنگین بکاکل می بست و صح

امتی که طول آن یکوجب و نیم بود بمنار میکوفت که نیم وجب آن بمنار می نشست و یکوجب بیرون میماند
و بالای آن میرفت و می ایستاد و میخی دیگر بهمان قرار بالاتر میکوفت تا هر جا دست او میرسید
و دست بان میگرفت و بالای آن میرفت آنگاه انگشتان پا را بان بند مینمود و سر کوبی او بر آن
میشد و با چکوش میخ اول را بیرون میاورد و راست میشد و آنرا بالاتر می کوفت و بالای آن
میرفت و آنسنگ بکلی او بسند بود و بهمین قسم تا قبه منار بالا میرفت و از راه نردبانها
پایین می آمد و از اینمقوله کارها بسیار میکرد و در خارج دروازه کرکر آسیاها بمقدار یکوجب
سنگ آسیای بزرگی افتاده است که میگویند آن پهلوان آورده و چون بسیاری از عوام الناس
فریفته او شده بودند خان او را اخراج البلد فرمود و قبله مسجد جامع را سخت درست ساخته اند
و کمترین بدایره هندی و سایر اعمال ریاضی در کمال دقت احتیاط آن نموده در نهایت استوا و استقامت
یافته و محاریب اکثر بلاد را که ملاحظه نموده از خراسان و آذربایجان و سایر بلاد فارس و عراقین
و قرای نجد و حجاز بغیر از مسجد کوفه هیچیک را بان اعتدال ندیده و قبله مسجد میرشکار بر وفق
آن بی زیاده و نقصان اعتبار شده و اینکه مابین عوام بلکه بعض خواص شوشتر نیز شهرتی داشت که
در قبله مسجد جامع اندک تیامنی هست و باین سبب در نماز تیاسر مینمودند و مساجد جدیده را
نیز متیاسر ساخته اند شهرتی بی اصلست و از بنای قدیم مسجد الحال بغیر از دیوار قبله و قطعه از
دیوار شرقی مابین گلدسته و منار چیزی باقی نیست و در مسجد سنگها منصوبست که بعض حکام و
ارباب اختیار تاسیس بعض امور خیر یا رفع بعض بدع بصیغه لعنت بوده نموده اند و بسنگها
نقش نموده بدیوارها چسبانیده اند و اسامی ایشان همه مکتوبست و قدیمترین مزارهای شوشتر
مزار براء بن براء بن مالک انصاریست و از اکابر صحابه حضرت رسالت پناهی بود و در شان او — براء بن مالک
روایت شده رب اشعث اغبر ذی طمرین لا یؤبه به لو اقسم علی الله لابره منهم البراء بن مالک
یعنی بسا ژولیده موی گرد آلوده ژنده پوش کم نام که اگر خدا را قسم دهد حق تعالی قسم او را اجابت
کند از انجمله است براء بن مالک و او همراه لشکر بود که در ایام خلافت خلیفه ثانی عمر بن الخطاب
بفتح بلاد عجم آمده بودند و سردار کل سعد بن وقاص بود و حضرت امام حسن نیز همراه ایشان
بود در آنوقت پای تخت ملوک فرس شهر مداین بود که شاپور بعد از فراغ از بهم شادروان
شوشتر در کنار رود دجله بنا نموده و سایر پادشاهان عجم بعد از او بر عمارتش افزوده بودند
و نوشیروان ایوان ساخته بود و پادشاه وقت یزدجرد بن شهریار در روز سه شنبه بیست

دویم ربیع الاول سال یازده هم از هجرت جلوس نموده بود و بعد از رحلت حضرت رسالت پناهی بچند روزی
و چون آنحضرت زوال دولت فرسیان و انتقال آن باهل اسلام خبر داده بود مسلمانان باین مژده
دلگرم و صادق العزم و فرسیان مشوش و مضطرب حال بودند و مع هذا در حین عبور لشکر اسلام
از شط دجله احوالی چند مشاهده نمود که فرسیان یقین بر مغلوبیت خود حاصل نمودند و دانستند که با
مشیت الهی معارضه و مقاومت نمیتوانند کرد بالضروره یزدجرد از مداین فرار بر قرار اختیار نمود
تا در مرو مقتول شد و شهربانو دختر اوست که بشرف فراش حضرت سید الشهداء ع رسیده و مادر حضرت
سید الساجدین است و حضرت امام حسن ع تا مداین با لشکر مرافقت نمود و سعد لشکر را بر گرفته تا — فتح شوش
حد و خراسان مفتوح و بعد از فتح شوش متوجه شوشتر گردید و مردم شهر چون بشنیدند قبل از
رسیدن لشکر خارهای سه پهلوی آهنین بسیار بساختند و در صحرا پاشیدند و چون قشون
خالی الذهن بانحوالی رسیدند و خارها بدست پای ایشان نشست متحیر گردیدند و مدتی در اینجا
توقف نمودند تا آنکه شخصی از اهل بلد خفیه بیرون آمده از عساکر اسلام امان گرفت و ایشانرا براه
دیگر دلالت نمود که تا سر پل رسیدند و گویند پیر بلادی که مزار او در شوشتر معروفست آنشخص بوده — فتح شوشتر
شهر بتیر و سنگ و فلاخن مدافعه مینمودند تا آنکه یکی از سران سپاه نزد براء آمده گفت که من از
حضرت پیغمبر در حق تو چنین شنیده ام و حدیث مذکور برا و خواند و گفت حالا اگر خواهی اینولایت
مفتوح شود دعا کن که البته مستجاب خواهد بود آنگاه براء روی بجانب آسمان کرده گفت پروردگارا
بحق جاه و جلال خودت اینقوم را منکوب و مقهور و عساکر اسلام را مظفر و منصور گردان و سپر
بر روی کشیده بر روی پل دوید و دلیران لشکر متابعت و یورش نمودند و جنگ در دروازه
قائم شد تا حوالی مغرب داخل ولایت شدند و هرمزان حاکم آنجا را که عم زاده یزدجرد بود دستگیر نمودند
و براء در آنواقعه هشتاد زخم برداشته بود و قشون مدت یکماه بسبب او توقف نمودند تا وفات
یافت و در همین مکان که الحال معروفست مدفون شد آنگاه حرکت نمودند و هرمزانرا مقید و محبوس
بمدینه نزد عمر فرستادند و هرمزان سابقا با عساکر اسلام صلحی نموده و وفا بان ننموده بود و عمر
او را ملامت نمود که عاقبت غدر را دیدی و مرارت ثمره آنرا چشیدی هرمزان گفت که سابقا که عرب
و عجم با یکدیگر محاربه مینمودند و خداء تعالی با هیچیک از ایشان نبود زیرا که همه کافر بودند همیشه
عجم غالب و حاکم و عرب رعیت و زیردست بودند اکنون که ببرکت اسلام حق تعالی با شماست غلبه
شما بان سببست نه بقوت این سپاه گونه بی هنر بی استعداد آخر الامر مسلمان شد و او را

بحضرت امیر المومنین ع بخشید و انحضرت او را ازاد نمود و دهی در حوالی مدینه داشت ینبع نام بانجا
فرستاد که متصدی و ضابط باشد و فرمود چون هرمزان حکومت کرده است در تدابیر امور دنیوی
سیاست رعایا و زارعین را نیکو میداند و در انجا بود تا ابولولو که بابا شجاع الدین گویند و او از
اسرای عجم بود عمر را مقتول نمود و حفص بن عمر بتهمت اینکه این امر بتحریک هرمزان بوده بینبع رفت
و هرمزان را مقتول ساخت و عمر رمق حیاتی داشت چون بشنید وصیت کرد که هر که بعد
از من خلیفه اسلام شود حفص را بخون هرمزان قصاص نماید زیرا که ان تهمت موجب قتل هرمزان
نبود و از جمله مطاعن که بر عثمن کرفته اند یکی این بود که عمل بان وصیت ننمود تا انکه خلافت بحضرت
امیر المومنین رسید حفص بگریخت و نزد معویه بشام رفت و در حرب صفین مقتول شد و فتح شوشتر
در سال بیستم از هجرت بود و از جمله مزارات متبرکه بقعه امام زاده عبد الله است و نسب او بدینوجه
است عبد الله بن الحسن الدکة بن الحسین الاصغر بن زین العابدین علی بن الحسین است و گویند
سر اوست که در شوشتر مدفون است و باقی اعضای او عضو عضو در بلاد متفرق کردید و چون [ثقات] بخان
او را شهید نمودند و سر او را بر گرفته که نزد والی خود برند مرور ایشان بشوشتر افتاد و در خوانه
پیرزالی نزول نموده چون شب بخسبیدند و ان ضعیفه جهت بهمی بان اندرون که سرها گذاشته
بودند داخل شد دید که سقف اندرون شکافته و نوری چند از اسمان بزمین می اید و
اشخاصی چند که اثار روحانیت بر ایشان غالب بود در انجا نشسته اند و این سر برید با ایشان
متکلم است از مشاهده این امر غریب بغایت متحیر کردید پسری داشت نوجوان ابراهیم نام در اندرونی
دیگر خسپیده بود نزد او رفت و او را بیدار نمود و بانجا اورد چون اثر ابدید بمادر گفت که این
شهید از جمله ذریت حضرت امیر المومنین ع و برگزیدگان رب العالمین است رای انست که او را
تجهیز نموده دفن کنیم مادر گفت که از دست این مخالفان چگونه خلاص توانیم شد ابراهیم گفت
سر مرا ببر و بجای این سر بگذار که ایشان ببرند و چنین کردند و ابراهیم سربخش که بقعه او
در جوار امام زاده معروفست همانست و بانی اصل عمارت امام زاده المستنصر بالله خلیفه عباسی است
و بعد از ان سادات عالی درجات مرعشی شوشتر که در نسب برادر زادگان اقا بزرگوارند و حکام
کرام انجا و سایر خیرمندان بران افزودند و از بقاع مشهوره شیخ محمد سواد در جوار مسجد
ملا محمد عجاد و صاحب مجالس المومنین احوال او را بدین نهج مسطور نموده الشیخ العارف
السیاد الشیخ محمد سواد سواد ساعد کرامت و سواد مضمار استقامت بوده است و تلمیذ معروف

امام زاده عبد الله

پیرزن

ابراهیم سربخش

شیخ محمد سواد

کرخی است

کرخی است مولد و منشاء و مدفن او دار المومنین شوشتر است اگرچه سخنان او را بیگانگان چون کوه اشنای ازمیان
انداخته اند و صرفه خود در اوراد آشنا ساخته اند اما زبان حال ان بزرگوار باین نظم شاعر مترنم است بیت انکس
که زکوی اشنایست : داند که متاع ما کجایی است : قال غوث المتاخرین السید محمد النوربخش قدس سره ان محمد
بن سواد کان من اکابر الاولیاء و اعیان العلماء بحد تام رشد امن اهل تستر انتهی و از این کلام و عبارت صاحب
تذکره و صاحب نفحات چنان مستفاد میشود که سواد نام پدر شیخ باشد و انچه مشهور و بر السنه اهل
شوشتر مذکور است که سواد بر وزن حداد عبارت از نسبت شیخ باید باو است بر سواد مخفف که دست بخی
باشد و میگویند که ایشان بان صنعت اشتغال مینموده اند و الله اعلم بحقایق الاحوال و بقعه سری بن
مغلس سقطی که این هم دو از کبار مشایخ طریقت بوده اند و خانه سهل بن عبد الله و مادر او در اصل
شهر و صحرای کرکو هنوز معروفند و انچه صاحب مجالس المومنین در احوال سهل نوشته اینست الشیخ
المتاله السری سهل بن عبد الله الشوشتری از طبقه ثانیه است کنیت او ابو محمد است از کبرای این قوم
و فضلای این طایفه است چنانچه شطری از علو مقام او در اثنای ذکر شیخ ابو یزید سبق ذکر یافت تلمذ
خال خود شیخ محمد سوار نموده و از اقران جنید بوده و با ذو النون مصری طریق مصاحبت پیموده عمر او
هشتاد سال بوده و پیش از جنید در محرم سنه ثلاث و ثمانین و مائتین در بصره اسوده هنوز خانه
های سهل و مزار مادر او سیرگاه اهل شوشتر است بحال خود است و شبهای جمعه مردم انجا بزیارت
مزار ان عابده مبادرت مینمایند انتهی ملخصا و بقعه سادات از بقاع معروفه است و بعضی گویند
عبد الله افطح است که پسر مهتر حضرت امام جعفر صادق ع است لیکن ثابت نیست و اینعمارت که
الحال هست بنای حاجی صالح کاغذی که از معارف ارباب خیر بود و از این تاریخ انرا بدینوجه گفته
این وصفه منوره کز فروغ فیض : طاعت در او بلند چه الله اکبر است : تغییر کرد حاجی خوشخلق نیکذات :
صالح که خادمی بجنابش [illegible] است : زاین ابوالی مصرع تاریخ سال آن : پرسید از خرد که بهر کار یاور است :
استاد عقل سر ز تامل چه بر گرفت : گفتا بگوی مرقد فرزند جعفر است : و عبد الله بانو بیر بعضی گویند
پسر حضرت امام حسین ع است و انهم ثابت نیست و از اخوند ملا میرزای نسابه شنیدم که در ایام فتحعلی
خان بشوشتر امده بود منقولست که از مشایخ صوفیه است و بسبب تسنن و تصوف او وارد [illegible]
و بزیارت قبر او نرفت و تصحیح نسب سید محمد بازار و سید محمد ماهر و قریب دوازده گرگر بحضرت
امام موسی کاظم ع نمود و مدافن جابر بن عبد الله انصاری و عبد الرحمن بن عوف و سعد و سعید
که هر یکی از مشاهیر صحابه اند در شوشتر معروفند و صحیح ثابت نیست و در جوار بقعه جابر جعفی

سهل بن عبد الله

سادات

عبد الله بانو بیر

جابر و عبد الرحمن سعد و سعید

اویس قرنی

کیرند که خود را غلامانه کان جابر میدانند و نزدیک باغ دهکی بقعه ایست که اویس قرنی کویند
وانچه در کتب معتبره مذکور است انست که اویس قرنی در کنار شط فرات اواز طبل شنید واز حقیقت ان
استفسار نمود کفتند محاربه علی بن ابیطالب ع با معاویه در الفور بعسکر شاه مردان ملحق شد و
از انحضرت رخصت مبارزت طلب نمود وچند نفر از شامیان را بقتل رسانید تا مقتول شد ونقل جثه

مقام حسین

صفین
او از بشوشتر بسیار بعید است والله یعلم ودر محله ماه نو بقعه است که مقام حسین کویند وهمیشه
جمعیت طایفه قزلباش که در انجا میباشند خصوصا جماعت چرکس در انجا می باشند ودر ایام عاشورا
رسم تعزیه و مرثیه خوانی وسایر رسومی که در بلاد شیعه معمولست در انجا بعمل میاورند وچند سال
قبل ازین مردم انمحله امداد و مسجدی در انجا بنا نموده اند هرچند چندان وسعتی ندارد نهایت در کمال

سید صالح

فیض وصفا ومعنویت است ودر انحوالی نیز مزاریست که سید صالح کویند ومتولیان ان اورا
صالح بن الحسن المثنی بن الحسن بن علی بن ابیطالب ع میخوانند ومقامی دیکر است مشهود بسپه فتح

براء بن مالک

وکویند سلطان محمد علمدار است که در روز فتح شوشتر با براء بن مالک بود وبقعه دیکر در انحوالی
میباشد مشهور بصالح شهید ودیکر از بقاع شوشتر بقعه سید محمد شاه است که از سلسله جلیله

صالح شهید

مرعشیه است ونسب نامی او بیر بیست واسطه میرسد بحضرت سید الساجدین ع وتفصیل نسب او

سید محمد شاه

بدینوجهست محمد شاه بن مبارز الدین مانده بن الحسن بن نجم الدین محمود بن احمد بن الحسین
بن محمد ابی المفاخر بن علی بن محمد بن ابیطالب بن ابراهیم بن یحیی بن الحسن بن محمد بن علی بن حمزه
بن علی حمزه بن المرعش بن عبدالله بن محمد الملقب بالسیلق بن الحسن بن الحسین الاصغر بن
الامام علی زین العابدین ع وسید کامل مؤید ضیاء الدین میر نور الله المرعشی وله صلبی و
نجل ارشد وشبل امجد انجنابست که شهرت مراتب علوم وکمال وابهت واجلال ان بزرکوار
کالشمس فی ابعد النهار مستغنی از بیان واظهار است ومصداق شجرة طیبة اصلها ثابت و
فرعها فی السماء در حق این سلسله علیه هویدا واشکار است جد سیم او سید نجم الدین محمود
که اختر فضل وهنر بود از قراری که در مجالس المومنین ثبت شده از دار المومنین امل مازندران
بعزم زیارت عتبات عالیات بجانب بغداد توجه نمود واز انجا بشوشتر امده بمصاحبت اجل امیر
عضد الملة الحسنی که در انوقت نقیب سادات اندیار ومقتدای اهالی ان ناحیه میمنت اثار
بود رسید وچون السید بزرکوار انوار فضل ونجابت واثار رشد ونقابت از جبین او مشاهده
نمود تکلیفا ونموده صبیه قدسیه خود را بحباله او در اورد وچون سید عضد الملة وفاة یافت

ونل

ونسل او منحصر در همان صبیه بود ضیاع واقطاعی که در شوشتر داشت بحسب ارث و استحقاق بسید نجم الدین
محمود مذکور رسید وبعد از انکه افتاب حیاة انسیدکمال روی بمغرب فنا نهاد اختلال بسیار بحال اهالی
انحوالی راه یافت وبعلت تمادی ریاح حوادث ومحن وتوالی عواطف فترات وفتن واستیلای اصحاب شقاق
وشقاق واستعلای اهل تغلب ونفاق سالها چراغ علم اندودمان منطفی ومحجب بتقالیب روزکار
نشته بار متواری ومختفی شده بود شعر نه رونق بود در دار الشقا ؛ ولا عیش علی حسب الاراده ؛ فنار
هرجا لی در ذیر باری ؛ بس میرفت ناخوش روزکاری ؛ تا انکه دیکر باره بتوفیق ملک علام وامداد
فیض مواطن اسلاف کرام از پرتو نور وجود فایض الجود سید ضیاء الدین نور الله مذکور نور
الله تعالی مرقده بمصابیح الغفران وقنادیل الرضوان منور ومستضی کردید واشعه ان نور ثاقب بر
اقارب واباعد رسید القصه توفیق یزدانی وتایید اسمانی قرین رای انمظهر الطاف ربانی کشته
در عنفوان جوانی باتفاق برادر مهتر خود سید زین الدین علی که از راه شیراز متوجه سفر
هندوستان شده بود بشیراز امد ودر انجا رحل اقامت انداخت ومطالعه علوم دینی وتحصیل
معارف یقینی را وجهه همت والا نهمت ساخت ودر خدمت مولانا قوام الدین کربالی ودیکر
موالی انحوالی که از اعاظم تلامذه سید المحققین سید شریف علامه شیرازی بودند باستفاده
اشتغال نمود وباندک روزی قصب السبق از فضلای زمان واکابر دوران بود وچون
بعد از استجماع فضل وکمال بشوشتر مراجعت نمود تمامی ولایت خوزستان در سلک تصرف و
تسخیر سلاطین مشعشع انتظام یافته بود وشعشعه رایات ایمان وعلامات ایشان بر فضای
انعرصه دلکشا تافته هوای جان فزای اندیار از غبار خلاف وشوایب تفرقه واختلاف صاف
شده بود لاجرم اقامت انجا را که وطن اصلی بود مناسب شمرده وصبیه قدسیه صاحب اعظم خواجه
حسین شوشتری که از خاندان عزت بود بعقد خود در اورده وبر سجاده نقابت ومسند هدایت
نشسته براهین جلیه او در حسم مواد بغی وعناد اهل فساد ید بیضا نمود وسده سنیه اش
مرجع اکابر واشراف ومامن خایفان اخدود واطراف بود واز جمله ماثر ومنقبات او انکه بصحبت
فیض بخش غوث المتالهین سید محمد نوربخش قدس سره رسیده واز او تلقین ذکر وانابت یافته
ودر شیراز باجناب شیخ شمس الدین محمد لاهجی شارح کلشن راز صحبت بسیار داشته واز
خدمت درویشان وفیض صحبت ایشان نصیب فراوان یافته است وچنانچه شیوه کریمه
نفوس قدسیه اکثر افراد این سلسله علیه بود پیش از موت طبیعی بند علایق صوری کسسته

واز درکات سجین اسفل سافلین مرتبه حیوانی رسته و باوج درجه ملکی پیوسته بر کنگره عرش نشسته
فلله درهم من اقوام اجسامهم فرشیه وانفاسهم عرشیه لاجرم هرکز ان قدسی صفات باغراض دنیه
ودنیویه واعراض ردیه التفات نمی نمود و دامن همت را بالواث تعلقات جسمانی و ادواث مستلذات
شهوانی نمی الود بلکه همیشه همه والا نهمت او بر اکتساب باقیات صالحات واقتنا درجات عالیه
مقصود بود و از اسباب دنیوی بقدر ضرورت اکتفا نموده فواضل انرا صرف فضایل و مثوبات
اخروی میفرمود و لهذا سلاطین مشعشع که حلقه ارادت در کوش وغاشیه متابعتش بر دوش
داشتند هرچند منصب جلیل القدر صدارت خود را براو عرض نمودند قبول نفرمود و بعد از ان
که سلطان سید علی بن سلطان محسن مبالغه بسیار در ان باب نمود انحضرت قاضی عبدالله پسر
خواجه حسین مذکور را که تلمیذ و فرزند معنوی او بود صدر ایشان ساخت و خاطر شریف از
وسوسه تکالیف ایشان پرداخت و چون سن شریف او بجد و د تسعین رسید و قوای ظاهری
و باطنی ضعیف کردید کرد فتور بر حدیقه حدقه نشست و زنکار کلال در مراات نظر اثر کرد
کوش تیز هوش که از سروش ملک و خروش مستجاب فلک در جوش و صوفیوار با وجد و سماع
هم اغوش بود و دبیب نمل را بر کثیب رمل استماع نمود مانند اهل فقر حلقه فی اذاننا وقر در
قصبه غضروف کشید حضرت پادشاه غفران پناه شاه اسمعیل صفوی انار الله برهانه بتسخیر
ممالک خوزستان متوجه شدند و چون بعد از کشتن سید علی والی خوزستان و تسخیر شهر حویزه
وقتل عام طایفه مشعشع بی توقف بشوشتر نزول اجلال فرمودند سید نور الله با وجود ضعف دیری
بیمار بود و باستقبال ان پادشاه دین پناه اقدام نتوانست نمود بنابراین بعض مفسدان اندیاد
بقاضی محمد کاشی که صدر ان پادشاه کامکار بود کفتند که سید نور الله بیماری بهانه ساخته و
بواسطه رابطه که او را با سلاطین مشعشع بود از استقبال حضرت پادشاه و زمین بوسی درکاه
تقاعد نموده ان قاضی جابر که بشرارت ذات و شرارت طبع و خشونت خلق مشهور و طینتش بقساوة قلب
و استعمال مکر و اراقت دم نسبت بجمیع اهل عالم مجبول و مفطور بود کواهی ان مفسدان را بسمع قبول
شنید و بی فتوای اشاره علیه قاهره در مقام مواخذه و مصادره ان سلاله ذریه طاهره کردید اتفاقا
حضرت پادشاه دین پناه در ایامی که در شوشتر نزول اجلال داشتند حکم فرموده بودند که مردم
انجا درهای خانها خود را بشب نبندند و هر شب با دو سه کس از خواص مقربان بخانهای مردم انجا
سیر مینمودند و تحقیق مذهب ایشان میفرمودند و از هر کس که حقیقت مذهب او را می پرسیدند

بجای انکه کوید مذهب شیعه دارم میکفت که مذهب سید نور الله دارم بناه بر این حضرت پادشاه
در مقام تحقیق حال او شده و بعضی از امرای ان پادشاه عالیجاه که بخدمت ان سید ولایت دستکاه رسیده
بود عرض اوصاف کمال و شرح بیماری و اختلال حال ایشان نمود و مقارن ان حکم جهان مطاع صادر شد
که او را در محفه نشانده بمجلس بهشت ایین حاضر کردند و چون بر کماهی احوال سعادت قرین و مساعی
او در ترویج مذهب حق ائمه طاهرین اطلاع یافتند مشمول عواطف بیقرین ساختند و ضیاع و
اقطاع او را بدستور قدیم معاف و مسلم داشتند و اخر در همان ایام بموجب کلام وحی نظام
که نحن بنو عبد المطلب ما عادانا بیت الا و قد خرب و ما عادانا کلب الا و قد جرب قاضی محمد خانه خراب
که چون سک بید نفسی قناعت کرده بود و با ان کزیده خاندان عبد المطلب اظهار عداوت می
نمود بنایره انتقام الهی و اتش غضب پادشاه الهی بحال سکان مرد و جان پلید بزبانیه دوزخ سپرد و سیعلم
الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و از جمله مصنفات ایشان که متداول و مشهور شده بود کتاب
صد باب اسطرلاب است که مطرح نظر متعینان هر دیار و مطالع انوار استبصار حکمای روزکار
کشته بیت عشاق هر کجا رقم کلک او نکار ٭ یابند بروی از شره کوهر فشان شوند ٭ هرکس کرفته
حرفی از انجا بیادکار ٭ تعویذ جان و حرز دل ناتوان کنند ٭ دیکر شرح زیج جدید که مصدر
غرایب اثار کون تا کون مظهر بدایع صنع کن فیکون است دیکر کتاب در علم طب که در معالجات ان
موافقت ولایت اب و هوای خوزستان رعایت فرموده دیکر رساله در ایه کریمه و اذ قلنا للملائکه
اسجدوا لادم فسجدوا الا ابلیس ابی و استکبر و کان من الکافرین کما نزل با التماس یکی از اعیان اندیار
تالیف نموده و از ان تاریخ الی حال رتق و فتق و حل و عقد دار المومنین شوشتر با اولاد و احفاد
انجناب است که در شوشتر هم رسیده اند و حال التحریر که سنه ۱۲۳۶ هجریست حسب الامر نواب ارفع
اشرف والاحکمران عربستان با جناب مستغنی عن الالقاب مقرب الخاقان میرزا عبدالله بن المرحوم
میرزا سلطان حسن خان است که بهتر و کهتر این سلسله علیه است و نسب ایشان بدینوجه است
میرزا عبدالله بن المرحوم میرزا سلطان محسن خان بن میرزا عبدالله بن میرزا محمد شاه میر بن میرزا
عبدالله بن میر سید علی بن میر محمد باقر بن میر سید علی بن میر اسدالله بن میر زین الدین علی بن
سید محمد شاه بن میر نور الله بن سید محمد شاه و ذی الحقیقه انجناب امیریست بسبب اصالت و
وفور جلالت موصوف و بنباهت شان و قلم دو دمان معروف باطن خجسته بنیانش مظهر
اثار عدل و سداد و خاطر فرخنده ماثرش مهبط انوار قسط و رشاد صیت علو شان و سمو قدر

ومکانش در میان جمهور مشهور وبر السنه وافواه مذکور وجودش مایه جود واحسان وجودش سبب
خرابی دریا وکان از فضل سحایبش دامن بحر پر مرجان واز قطرات باران عطایش کنار صدف پر از لآلی
رخشان باکف همتش ذکر پیشینیان باطل با دست جوادش بردن نام معن وقاآن عاطل اگر خرابیست
در مقر حکومتش دل عاشقانست واگر پریشانیست زلف دلبرانست جز نرگس فتان خوبان در عهد اقتدارش
مخموری نمانده غیر جعد معنبر مه رویان آشفته نیست اگر تطاولی رود از بازوان سیمین مه طلعتان
واگر جفایی شود از ساعد سیمین مه طلعتان واگر جفایی شود از ساعد سیمین جادو چشمان بیت
بعهد حکم وی اندر نماند دست تطاول ؛ بجز سواعد سیمین و بازوان سمین را ؛ با وجود اشتغال
از بدو سن الی الحال بانجام مهمات دیوانی گاه بسفارت وگاه بوزارت وگاه حکمرانی در خط وربط
وجامعیت انشا واملا وتاریخ وشعر وجودت ذهن وسرعت انتقال ببرهه کمال ودر فنون ادبیه
وحاضر جوابی وحسن تقریر وتحریر بی نظیر وهمال ودر شیوه سخن دانی وطلاقت لسان همواره نزد
اهل مسالک خود از ابنای زمان مسلم ومقدم بوده ودر فصاحت وبلاغت وملاحت عبارت گوی
از فصحای شیرین مقال ربوده بیت همه نسیم گلستان او شمیم بهشت ؛ همه شقایق بستان او چراغ
مبین ؛ حکایتش همه نازک روایتش همه راست ؛ تکلفش همه دلکش عبارتش تمکین والحاصل
قلم شکسته کی تواند که از عهده اوصاف او برآید ودوات دهان ببستر بمداد سیه دود خود کجا
تصدیق امداد مینماید بیت یکی هاخام بپهنای فلک ؛ تا بگویم مدح آن رشک فلک ؛ ودیگر در
صحاری شوشتر بقاع الخیر بسیار است از آنجمله در مغربی شهر بقعه ایست که کف علی گویند وبانی آن حاجی
طهماسب ملازم اسفندیار میک میرشکار است ودر آنجا باغچه خوب مشجر نموده بود وآب آن از
نهر دارایان بود والحال محل باغچه علف کار بنایت عمارت آن برقرار است وحسب ونسب آن معلوم نیست
ودر محل حسام اباد بقعه است که شعیب گویند وآن تل خاکی بود از قدیم که کسی حقیقت آنرا نمیدانست
وچند سال قبل از این شخصی از رعایای آنجا بخواب دید که کسی باو گفت که این تل را بشکاف که حضرت
شعیب ودو دختران اطهر در اینجا مدفون میباشند وبقعه بر ایشان بساز گفت مرا مالی
نیست که صرف ساختن بقعه ایشان نمایم گفت مالی ضرور نیست در این ضلع این تل آجر پخته در زیر
خاک که کفایت بنا نماید هست ودر آن ضلع بقدر احتیاج آهک پخته هم هست اینها کها را بردار
ومصالح را بیرون بیار وبمصرف برسان چون از خواب بیدار شد واین رؤیا را حکایت کرد
همه کس باو استهزا مینمود واعتنا بهیچکس ننموده خود با اهل واولاد بشکافتن مشغول

کف علی

شعیب

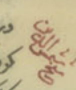
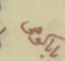
کردید

کردید تا آنکه مساوی سطح زمین شکافت میتی دید در نهایت طول قامت وعظمت جثه که جمیع
اعضای او بجا الخود برقرار ودر پایین او دو ضعیفه بهمان دستور که مطلق از اعضای اینها چیزی
نریخته بود واطراف دیگر را بشکافت وآجر وآهک را بهمان نحو که در خواب دیده بود بیرون
آورد وحاج ابوالحسن بن خواجه عنایة الله بن خواجه عبدالباقی که در آنوقت سررشته دار
آنمحل بود حاجرم علی بداد وبقعه را بنا نمودند وسابقا مقام شعیب در کنار رود دزفول مغربست
ومقامات بسیار است از انبیاء بنی اسرائیل در آنحوالی معروفست اسحق ویعقوب ولاوی ودر جبل
ودر وبیل که در محل سرخکان است وجمیع اینها در محل شک است زیرا که مساکن ایشان در مداین
وکنعان ومصر وبیت المقدس بوده وانتقال باینحدود بسیار مستبعد مینماید خصوصا
شعیب که اعمی بود وکبیر السن واز حرکت عاجز بود ودیگر از بقاعی که در سمت مغربی شوشتر
واقع است بقعه عون بن جعفر طیار است که الحال در السنه عوام عون بن علی مشهور است و
در سه فرسخی شوشتر در سمت دست راست مسافریست که از دزفول بشوشتر آید واقع است وصاحب
مجالس نوشته است که صاحب اصابه گفته است که عون در زمین جنشه متولد شد ودر شوشتر
شهید شد ودر صحرای گرگر ایضا بقاع بسیار است وآثار عمارات قدیمه الی جبال کراپد وبعضی
آثار ملوکانه ایلد وغالبا رود دو دانگه در ته بود در وسط شهر ممر سیل وبعد از آنکه حفر
نموده اند قدری کار خانها بانطرف مانده باشد وبعد از آن بمرور ایام باینطرف نقل کرده
باشند وآنطرف خراب شده باشد والحال موضعیست که سرگنج گویند که در دو دنکار بیشتر
شخصی محمود نام در آنجا گنجی یافته بود وآن افسانه میان مردم مشهور است ودر عهد حکومت
عبدالله خان ایضا دفینه در کنار رود خانه یافت شده بود وسکه آن خط کوفی بود باسم
المقتدر بالله عباسی واکثر آنها در وزن با این اشرفیها صنمی موافق بود وبعضی مقدار
نیم دانگ زیاده بود وبقعه سید محمد مشهور بگیاه خوار در کنار آب از بقاع قدیمه است
وچندی قبل از این حاج محمد تقی بن حاجی حسن کندزلو جماعت خوانه وبعض عمارات برآن
افزوده ودعا الباحان عابد باشد که شیخ بهاءالدین علیه الرحمه در منظومه نان حلوا بدین جهت
آورده قطعه نوجوانی از خواص پادشاه ؛ میشدی با حشمت وتمکین جاه ؛ دل ز نعم خالی ز سر
پر از هوس ؛ جمله اسباب تنعم پیش وپس ؛ بر یکی عابد در آنصحرا گذشت ؛ کو علف میخورد چون
آهو بدشت ؛ تر زبان در ذکر حی لا یموت ؛ شکر گویان کش میسر گشت قوت ؛ نوجوان سویش خرامید وبگفت

عون بن جعفر طیار

شیخ

سید محمد گیاه خوار

کی شد بار وحشیان در قوت جفت ؛ سبز کشته چون زمرد خرق نق : زانکه نباید جز علف در جنگ تو
شد تنت چون عنکبوت از لاغری : چون کوزیان چند در صحرا جری : کرچه من بودی تو چند شکاد شاه
در علف خوردن نشد عمرت تباه : پیر کفش کی جوان ناملا د : کت بود از خلعت شیر انقیاد

کو تو چون من نیز میخوردی علف : می نشد عمرت در اینجا هم تلف : ومقام شیخ شمس الدین کلچشم
که اکنون اکثر آن خراب شده از عمارات عالیه و اماکن پر فیض بوده حال شیخ شمس الدین الحال معلوم نیست
لیکن در قطعه نظمی که در پیش طاق ایجا نوشته است بقطب سپهر معرفت موصوفست و از جمله بقاع

که در صحرای کوه واقع است بقعه باباکوهیست که در قصبه عقیلی که از محال شوشتر است واقع شده احوال
او را مفصلا جناب فردوس مآب علیین ایاب السید السند الاواه السید نعمة الله که عم
بلاواسطه این خاکسار بوده در ذخایر الاعصار فی احوال الائمة الاطهار که از مولفات ایشانست
نثر آمده کو و فرموده و شیخ رامی که از شعرای متقدمین بوده منظم در آورده نظماً و نثراً در این
رساله ثبت شد آورده اند که در زمان باباکوهی پادشاهی بوده نامدار و دختری داشت پیکری داشت
که نسیم جان پرور سحر از کوی وی کسب لطافت و ظرافت کردی و فصل ربیع از بو و روی او
طلب نکهت و نزهت نمودی پدر برای دختر قصری بکنار شهر بنا نموده بود و در آن مسکن
داشت روزی دختر بقصد تفرج بر بام قصر و از هر طرف نظر میکرد پیرمردی جوان بخت توفیق
رخت که دست همتش دامن منت اهل روزگار نگرفته و تیشه ذلت بر ریشه عزت آشنا نکرده
بلکه در مدة العمر پشته خار را بر رشته تملق اغیار گزیده از صحرا و بیشه میآمد بپای قصر نشسته
خار بر زمین و پشت بالا داشت تا دفع خستگی شود ناگاه چشم آزاده مرد بر رخسار مهر شعار دختر
افتاد بیکنظر مهر بندگی او را بخانه دل زد دست از کار و پای از رفتار بماند حواس ظاهر و باطن
او بجز وصال نگار بکاری صرف نگشته روزی چند بر این منوال معتکف در خیال بود تا نوبتی ماه
منظر اوج برج را بنور ناصیه خود منور و از مشکوة جلال الجمال کوه و دشت را مالامال ساخت
چشم صید افکن او بجانب نیم بسمل خود افتاد از آنجا که بیت دل را بدل رهیست در این گنبد سپهر
از روی کینه کینه خیزد و از روی مهر مهر ؛ روی همت بتحقیق احوال او بکمال دقت آورد
کسی از محرمان کوی صفا نزد وی ارسال و از سبب اقامت و سایر خصال او مثال داد یا کر عاشق
بی اختیار از پای قصر بلاواسطه زمین عجز و نیاز بوسه داد و اظهار حال خود نمود علی الملا النقد سر
شوریدیک عاشق که حسن نام داشت بر وجه احسن مکشوف رای قمر اعتلای ملکه گشت پری چهره

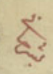
نن

نخست زبان بخشونت و تندخوئی باز کرد که گدائی پیر و پا را چه حد که هوای همسری تاجداران در حوصله
خیال راه دهد و سیمار اکجا رسد که با آفتاب تابان کمان اقتران و در صدد آن افتد بهنوای افکار و استماع
گفتار شرف نثار گلعذار آتش در خرمن صبر و قرار افکند با آن زبان با ابرام و الحاح دراز و عرض کرد بیت
ای درت کعبه ارباب نجاة : قبلتی وجهک فی کل صلوة : غم عشاق تو زایل نشود : انزل الله علیهم برکات
ای ابروی تو قبله حاجات دعا یا فرمان ده که مرا از خلعت هستی کسوت نیستی بخشند شعر اقتلونی
یا ثقاتی ان فی قتلی حیاتی : وحیاتی فی مماتی ومماتی فی حیاتی : یا که مرا از کوی خود مران ملکه را
رحم بر حال خراب عاشق مستولی یا وکفت راهی که تو میپوئی راه وصال نیست بشنو گفت همچنانکه
در دورادادی حوا راین عطا فرما از آن نه جای فرزندان درای گفت صواب اینست که گوشه غاری بعبد
قرار دهی و در آن آناء اللیل و اطراف النهار روی انکسار بدرگاه ایزد کارساز بجای که مستجاب
الدعوه شوی پس صیت استجابت دعوات و علو مقامات در دیار و امصار انتشار یابد تا که این
خبر بسمع شاه کامکار رسد هر کس بجهة احتیاج او بزیارت تو خواهد آمد بعد از آن شاید بهمت
زیارت شاهد مقصود در آئینه حصول صورت پذیرد عاشق صادق زمین عذر پذیری
بوسه و روی بکوه امید نهاد بعد از اقامه سه سال متوالی بر ترتیب معهود فایض طنطنه ریاضت
و عبادت و شنشنه زهادت و استجابت دعوتش در و دشت و امصار و بلاد و بلوک را محشو ساخت
نیازمندی از هر جا روی بعبد او کردی با بشارت بنیل مراد واصل شدی حاجتمندی از هر طرف
چون قصد مسجد وی نمودی با اندک همتی بشرف حصول مامول مشرف گشتی آخر خبر او بعرض شاه
معدلت انتباه رسید با خدم و حشم بحرم حرم وی شد ناصیه عزت و عظمت بخاک ذلت و مسکنت
سود دست ادب بسینه گرفت زبان گفتار بتملق و انکسار گشود از برکات انفاس مسیحی اقتباس
سالک مجذوب فیوضات نامتناهیه یافت مسرور و محبور از خدمت اکسیر خاصیت پیر مجهول محترم
مراجعت و نزد اهل حرم نشر کرامات مشاهده و مقامات مشاهده از وی نمود دختر خورشید منظر
که از پدر معدلت سیر این خبر شنود هوای وفای و عهدش بسر افتاد زمام اختیار از دست داد بزیب
و زینتی که بایست و شایست خود را آرایش و چون پیر طریق عشق مریض سودای خود دانست
از اجزاء جمال خود شربت وصالی ساخته و پرداخته برسم عیادت راه غار را عبیر آگین نمود اجزای شربت
برگ گل رخسار یک طبق : ورق نقره پیشانی یکصفحه : گل شمشیرک ابرو دو شاخه : بادام تر چشم دو دانه
پسته خندان دهان یکدانه : مروارید ناسفته دندان بیست و هشت دانه : عنبر اشهب خال

لا اقل یکجزو؛ سیب ذقن یکدانه؛ ترنج غبغب یکدانه؛ سنبل الطیب زلف دو دسته؛ انار پستان دو دانه؛ صدف سینه یک لوح؛ خمیره صندل شکم یک قرص؛ نافه مشکین یکجزو؛ گل غنچه ناز یکجزو؛ یاسمن سرین یکبغل؛ ماهی سقنقور ساق و ساعد چهار جزو؛ قصب الذریره انگشتان یک عقد؛ عناب تازه سر انگشتان بیست دانه؛ قند مکرر عشق انقدر که اجزا را نشاه بخش سازد؛ بعد غار که رسید حاشیه کشان بزم کمال الجمال را در بیرون نگاه داری و خود سربت مذکوره را در طبق اخلاص گذارده در معبد اخدا طلب داخل گشت نخست کاسه چشم را که از باده شور انگیز نار لبریز بوجه احسن تحفه نمود بچشم مخمور این باده حق بین سحر خیز چیزی ننمود از مشاهده انشا هد پرغنج و دلال را در مراجی کردن کر بیر در گلو کیر بسته خنداند بند کار عهد قدیم و تعریف خود نزد یار قدیم کشود هر چه از پیر استاد در فنون دلبری و جان ربایی یاد داشت بکار برد از حصول مامول سهام آمال و امانی وی بنشانه کار کر نیفتاد پس از ابرام و الحاح بسیار عابد حق شعار زبان گفتار بایاد دیرینه کشود باستغنای هر چه تمامتر گفت ای یار دلنواز وای دمساز هدایت ساز عشق مجازی تو مرا بحقیقت کشانید و بامطلوب کل نشانید و از غیر او رهانید چون بواسطه ارشاد تو محرم حرم جلال ذو الجلال گشتم مادام الحیوة در دعا گویی غلام حلقه بگوش تو ام بیش از این مطلب که نخواهی یافت بدر بهالرا از استماع این مقال عشق پاک خالق افلاک و املاک در دل جای گرفت نعره از جگر بر اورده کهنه دلقی طلب جامه خود پرستی تا دامن چاک لباس حق پرستی حسبان و چالاک بتن راست و با عابد هر دو مشغول حق پرستی و عبادت شدند بیت جذبه که از شهر بکوهش کشانید چون نتوانند که بخویشش نشانند و ذکر این حکایت بنظم چنین بیت

نظم
پادشاهی بود ملک نام او ؛ خلد برین ملک ایام او ؛
از همه خوبان گل باغ بهشت ؛ داشت یکی دختر نیکو سرشت ؛
زهره جبینی که سیما کوی ؛ برده کرو از مه و از مشتری ؛
سوره و الشمس مه روی او ؛ آیت و اللیل چو گیسوی او ؛
غمزه بفن رهزن صنعا ردین ؛ عشوه بتن معجز روح الامین ؛
چاشنی از لبش آب حیات ؛ یافته زان خضر و مسیحا نجات ؛
یک نظر از نرگس شهلای او ؛ بر زجهانی ز و غوغای او ؛
قد و رخش کرده ببستان خجل ؛ سرو و گل بسته از ایشان سجل ؛
تازه نهالی که چه بر خاستی ؛ جلوه کبک دری آراستی ؛
مثل رخش دید بعالم نه و کس ؛ دید احول دگر اینه بس ؛
خوبتر از خلد برین منظرش ؛ خیل ملک طوف کنان بر درش ؛
بود گدایی خوش طبع سلیم ؛ داغ غم یکته نازش در یتیم ؛
عمر بسر برده باندوه و غم ؛ سال وی از پنجه و چل بیش و کم ؛
از فلک او بتره سرانجام داشت ؛ دل بهمین خوش که حسن نام داشت ؛
رفت قضا را سوی آن ره گذر ؛ دید رخ چشم سیهش یک نظر ؛
تیر کمانخانه ابروی او ؛ کار گر افتاد بپهلوی او ؛
وه چه نکو گفت نکو گوهری ؛ در صدف نطق زبان پروری ؛
تیر که از سخت کمانی بود ؛ زخم گر خانه جانی بود ؛
با کجی قد چه ابروی خویش ؛ کرد سوی قبله خود روی خویش ؛
که من و دل هر دو بقربان تو ؛ نیم کش ناوک مژگان تو ؛
زلف چلیپای تو ای کلعذار ؛ از دل من برده شکیب و قرار ؛
چون خم ازان بر رخ مهوش فتاد ؛ مهر لم نعل در آتش نهاد ؛
شد ز قضا سوی تو ام راهبر ؛ یک نظر از لطف بحالم نکر ؛
شاید از احوال پریشان من ؛ رحم کنی بر دل من جان من ؛
زهره جبین چون مه از اوج برین ؛ کرد نظر جانب شخص حزین ؛
گفت من تو ز کجا تا کجا ؛ که بر خور شید نشاید سها ؛
این چه خیال چه تمناست این ؛ گو نه جنونست چه سوداست این ؛
خوکه اینک معاقب ز راه ؛ مرسد اغیار نکردی تباه ؛
نام رقیبان چه شنید آن فکار ؛ در دیکی بود شدش صد هزار ؛
گفت چه سازم بکجا دو نهم ؛ دل بکه با اینهمه راهو نهم ؛
ای نظر جان بتو از مکیان ؛ یا بکشم باز در خود عران ؛
شاه که احوال گدا گوش کرد ؛ مهر گدا در دل او جوش کرد ؛
از ره الطاف که شاهانه بست ؛ رحم بر احوال گدا کرد نست ؛
گفت اگرت آرزوی وصل ماست ؛ گرچه تمنای تو یکسر خطاست ؛
باید ت از خلق کناری گرفت ؛ تا رسدت کار بجایی که شه ؛
از دم اخلاص تو گیرند بهر ؛ سوی تو از بهر دعا رو کنند ؛
قبله حاجات خود آن کو کنند ؛ شاه خبر یابد از احوال تو ؛
باعث وصل تو شود حال تو ؛ منهم اگر بخت تو یاری کند ؛
در ره دعاهای تو کاری کند ؛ خیزم و اهنگ کنم سوی غار ؛
تازه نوا کردی و عشاق وار ؛ عاشق بیچاره چه اینها شنید ؛
گفت روم چون ره دیگر ندید ؛ کرد زمین بوس و بره رو نهاد ؛
کرد چنان کان صنمش یاد داد ؛ رفت بکوه او بسه سال تمام ؛
شد لقبش کوهی و بابا ش نام ؛ رفت ز وصل همه نومید شد ؛
باعث نومیدیش امید شد ؛ گشت مجازش بحقیقت دلیل ؛
شد نفسش همنفس جبرئیل ؛ یافته به گوشه دیهش و دیار ؛
ططنطنه حالت شیخ انتشار ؛ شاه کنان حال خبردار شد ؛
بهر زیارت سوی آن غار شد ؛ دید هوای نظر ذو المنن ؛
دانا تر سجده بوجه حسن ؛ خاک درش بوسه با عجاز داد ؛
رفت سر خویش بپایش نهاد ؛ که حرمت کعبه هر بیدلی ؛
حل شد از لطف تو هر مشکلی ؛

نسر فلك طاير ايوان تو : كوى اجل در خم چوكان تو : سوده ملك خاك در تو بر جبين :
در ره دين ثانى روح الامين : هست اميدم كه ز لطف عميم : باز رهانيم ز اميد و بيم :
ساعت چندى بر درويش بود : وز نفسش بوى سعادت شنود : رفت پس انكاه بماواى خويش :
دختر شه نيز بدستور شاه : كشت عبير از قدمش خاك راه : با تن چندى ز رفيقان خويش :
رفت پس انكاه مكان خويش : مخزن اسرار سخن باز كرد : چون كل چون غنچه دهن باز كرد :
لابه كنان كفت كداى نامراد : مژده كه همت در دولت كشاد : جاذبه عشق تو چون شد قوى :
امدم تا كنمت پى روى : زهر فراقم چه بكامت رسيد : بايدت از شربت وصلم چشيد :
زاهل روشن دل بى چين كار : با جكر خسته و جان نكار : كفت كه اى سرو خيل پرى :
من بحقيقت شدم از خود برى : عشق تو زينسان بدلم جا كرفت : كز الم لذت دنيا كرفت :
مطلب تو كر چه نيايد بدست : شكر كذارى تو ام واجبست : چون بخدا راهنماى منى :
پير منى بلكه خداى منى : مه چه شنيد اينهمه چه درد : كشت تهى از خود و از دست برد :
كرد اثر در جكرش عشق پاك : نعره زد كرد زتن جامه چاك : حله ديباز بر خويش كند :
وانكهش از نصو معه بيرون فكند : خواست يكى خرقه و بر دوش بست : عاشق معشوق بيكجا نشست :
جمله كه از شهر بكوهش كشاند : چون نتوانند كه بخبيش نشاند : رامى كر عاشق صادق دلى :
لخ چه حريفان دغا غافلى : خيز و بكف دامن همت بكير : در قدم اهل حقيقت بمير :

و بر اينمعنا بر روايات بسيار است استماع اينكونه حكايات اشعار تمام دارد بر اينكه عشق صورى را در تصفيه نفس و تلطيف روح و تجويد ان از علايق شهوانيه مدخلى عظيم است و نفوس مستعده بسبب ان شايسته مكاشفات غيبى و فتوحات عظيمه لاريبى ميكردند سخن مشايخ كه المجاز قنطرة الحقيقة شايد باين نكته اشارت باشد از نخست وضع لذات ثلاثه كه از همه الذ براى انست كه انسان صاحب ذوق اكر در دنيا مزه لذات ابدى و نعيم موعود سرمدى عقبى را خواهد فهميده باشد چه مشتهيات نشاء نجر منحاست و از لذات نشاه حسيه فانيه چاشنى لذات باقيه را چشيده باشد و بر اينها ما تشتهيه الانفس و تلذ الاعين را در روح و ريحان و جنة

نعيم قياس كند نه اينكه از فرط حرص بحساب ظمان صفت سراب دنيا را اب پندارد و هلوع صفت از انها سير نكردد و مانند پيل دمان در هتك عرض مردمان منهمك باشد ربنا اغفر لنا ذنوبنا و كفر عنا سياتنا و توفنا مع الابرار ديكر در قصبه دلكشاى عقيلى بقعه ايست كه بشر ان كويند

صاحب

٣

صاحب مجالس المومنين ذكر نموده كه بشر بن الحارث الحافى بشره الله بفيض فضله او از ابن خلكان اورده كه جد پنجم او عبد الله بوده است حضرت امير المومنين ع اسلام اورد اكرچه اصل او از مرو است اما مولدش بغداد بود و او در اوايل حال بملاهى و مناهى اشتغال مينمود پس خدايتعالى او را توفيق فرمود كه بر دست حضرت امام موسى كاظم ع نمود در كتاب منهاج الكرامه مسطور است كه انحضرت از پيش خانه بشر ميكذشت اواز غنا و سازى شنيد و كنيزكى بر در خانه ديد پس سوال فرمودند كه اى كنيز صاحب تو ازاد است يا بنده كنيز كفت ازاد است حضرت فرمود كه راست كفتى اكر او بنده ميبود بندكى ميكرد و از خدايتعالى انديشه مينمود پس انكنيزك باندرون رفت و ماجرا را ببشر تقرير نمود بشر از انكلام هدايت انجام متنبه شده پاى برهنه از خانه بيرون امده در عقب حضرت امام شتافت و بانحضرت رسيده در قدم مبارك او انداخته بر دست همايون او توبت توبه را نابر عزو فراخت و هميشه پاى برهنه ميبود تا عالم بقا رحلت فرمود و بنابراين ملقب بحافى شد از ابو على رودبارى منقولست كه كفت در بغداد در همسايكى ما دو جوان بودند كه باتفاق مرتكب مناهى ميشدند اتفاقا روزى يكى را بهمسازى فرستادند او بسيار توقف كرد و ايشان خشم الود براو شده بودند ناكاه خندان از در در امد و خربزه در دست داشت مى بوسيد و ميبوسيد حريفان باو كفتند كه همين بس نبود كه ما را انتظار بسيار فرمودى كه الحال بر ما ميخندى او در جواب كفت اكرچه دير امده ام اما با فايده عظيم امده ام كه بشر حافى را ديدم بر در دكانى دست بر خربزه نهاده پس در ايستيدم تا ما لك ان راضى نمودم و بده درهم خريدم چون ياران او اينمعنى شنيدند هر يك از ايشان بنوبت ان خربزه را از او ميكرفتند و ميبوسيدند و بر چشم و روى خود ميماليدند پس يكى از ايشان كفت كه بشر نيز مانند ما بى قيد بود ديكرى كفت بسبب تقوى و عمل صالح باينمقام رسيد انشخص مهتدى شده كفت خدا را كواه ميكيرم بعد از انشما را كه تايب شدم قربة الى الله تعم از هر كناه و از هر حرج مرضى اندركاه نباشد و انشا سلوك طريقه بشر خواهم كرفت پس هر يك از ايشان كفتند كه من نيز توبه كردم و برين طريقه خود را اقرار دادم و بالجمله همكى تايب شدند باز كشت بجدايتعالى نمودند و از انجا بطرسوس بقصد غزا رفتند و در انجا بشرف شهادت رسيدند و ايضا منقولست كه در وقت مرض الموت بشر جمعى از ياران او بر بالين او جمع شدند و كفتند كه ميخواهيم تا دو روه تو را بطبيب بريم كفت من در نظر طبيبم هر چه اراده اوست با من ميكند ايشان كفتند فلان طبيب فرنى

بغایت حاذقست البته قاروره ترا باو میبریم بشر گفت بگذارید مرا که طبیب مرا ایمان ساخته است باز ایشان مبالغه
بسیار کردند انگاه بشر بخواهر خود گفت که فردا قاروره مرا بایشان بده چون صباح شد و قاروره را نزد
طبیب نصرانی بردند در انجا نظری کرد و گفت او را حرکت دهید حرکت دادند پس گفت او را بزمین نهید
نهادند باز گفت حرکت دهید حرکت دادند پس گفت بنهید بنهادند تا سه مرتبه این کار کردند پس
یکی از انجماعت گفتند که ما ترا صاحب دقت نظر و سرعت ادراک و حدت صایب میدانستیم
الحال می بینیم که تکرار نظر و تامل در این قاروره می کنی و این دلالت بر قلت معرفت میکند طبیب
نصرانی در جواب گفت والله که من در اول نظر تشخیص مرض او کرده بودم و از روی تعجب تکرار نظر
مینمودم بهر حال در این قاروره اگر اب نصرانی است آب راهبی بود که خوف الهی جگر او را پاره کرده باشد
و اگر اب مسلمانیست اب بشر حافی خواهد بود و او را نزد من دوای نیست خود را باو برسانید که خواهد
مرد ایشان گفتند والله اب بشر حافیست و چون طبیب نصرانی اینمعنی را شنید مقراض گرفت و قطع
زنار نموده شهادتین ادا نموده و مسلمان شد از انجماعت منقولست که چون طبیب نصرانی مسلمان
شد بسرعت تمام متوجه خدمت بشر شدیم که این بشارت باو برسانیم چون چشم بشر بر ما افتاد گفت
طبیب مسلمان شد گفتیم بلی که شما را باینمعنی خبر داد گفت چون شما از من جدا شدید حالتی میان
خواب و بیداری عارض شد در ان اثنا شنیدم که کسی بمن میگوید که ای بشر بشارت باد ترا که برکت
اب تو طبیب نصرانی مسلمان شد و بعد از ان سخن بیکساعت بشر بدار الوصال انتقال نمود بعضی
گویند در بغداد از دنیا رفت و بعضی گویند در شوشتر فوت شد والحال مزار او در قصبه دکستا
که از اعمال شوشتر و از جمله اقطاع سیورغال سادات رفیع الدرجات انجا و محل اخیام طوایف و احشام
عقیلی است مشهور است و مردم انحدود مراسم زیارت او بجا میاورند و چون بشر بنابر ظهور انتساب
او بائمه اهل بیت عم نزد صاحب نفحات متهم برفض بوده در مقام ذکر او تعصب او کار فرموده و بسه
چهار سطر از اخبار او اختصار نموده و این بیچاره رغما للانفه و انف امثاله در مقام بیان احوال و مقامات
او طریقه اطناب پیموده هر چند منافی سلوک این کتاب بود و کان تاریخ وفاته یوم العاشوراء عن
محرم الحرام لسنه سبع و عشرین و مایتین انتهی کلامه اعلی الله مقامه انچه مذکور شد در این فصل کلی
بود از مفصل و مختصری بود از مطول احوال اشخاصی که در شوشتر بقعه و بارگاهی دارند و مقابر
دیگر بسیار و بقاع محترم بیشمار است اصل انها معلوم نیست و مردم شوشتر بسبب مزید صفای
اعتقاد و نهایت ارادت که باهل صلاح و سداد دارند بادنی کرامتی که از احدی مشاهده نموده

باشند

باشند قبه و بارگاه بنا نهادند و وصایا و نذور و موقوفات مخصوص ساخته و باعظام و احترام او کما هو حقه
پرداخته اند و بعلت قدم اینولایت احتمالی هست که بسیاری از صدیقان و مقربان بارگاه احدیت در
اینصفحه مدفون باشند که الحال بهیچوجه نام و نشانی از ایشان مذکور نیست و اگر شخص بنظر اعتبار ملاحظه
نماید می بیند که هر اجر پاره بفنای دنیا اشاره و هر تخته سنگی لوح مزار ازاده و هر سفال شکسته از کنگره
ایوانی نشانه و هر بانگ جغدی از احوال گذشتگان داستانی و هر بوته خاری شمع مزار گلعذاری و هر
گیاهی محل خوابگاه نازنین کلاهی بیت هر که آمد اینجهان سوفار ادید و رفت ؛ پاره بر سستی عهد جهان
خندید و رفت ؛ کس ازین ویرانه یکدانه حاصل برنداشت ؛ هر که آمد پاره تخم هوس پاشید و رفت ؛
گلعذاران بسکه در زیر زمین خابیده اند ؛ همچو شبنم میتوان بر روی گل غلطید و رفت ؛
دار دنیا کاروان زندگی را منزلی است ؛ کار با دخیشرا فرزانه باید دید و رفت ؛
از ازل صادق بدنیا میل امیزش نداشت ؛ چند روزی امد و یاران خود را دید و رفت ؛
فصل دویم در ذکر بقاع واقعه در دزفول و معظم انها بقعه متبرکه منوره جعفر طیار است رح
محمد بن جعفر الطیار
در مجالس المومنین مذکور است که محمد بن جعفر در عهد حضرت پیغمبر صلعم متولد شد و انحضرت
چنانکه سابقا در احوال عبد الله مذکور شد چون خبر فوت جعفر رسید بخانه او رفت اولاد امجاد
او را بنواخت و از لباس تعزیت بیرون اورد و در حق ایشان دعا کرد و از روی شفقت فرمود که
محمد شبیه عم ما ابو طالب است یعنی از این حیثیت نیز محبوب ما خواهد بود محمد بن جعفر بعد از فوت
عمر بن الخطاب بشرف مصاهرت حضرت امیر المومنین عم مشرف گشته ام کلثوم را با عدم کفائت او از روی
اکراه در حباله عمر بود تزویج نمود صاحب روضة الشهداء اورده که محمد با برادر خود عون در کربلا
شهید شدند و صاحب استیعاب گفته هر دو برادر در شوشتر شهید شدند مولف گوید قول صاحب
استیعاب در باب محمد صوابست زیرا که مزار محمد بن جعفر در یکفرسخی دزفول که از توابع شوشتر است
واقع شده پس میتواند بود که شهادت در شوشتر واقع شده باشد و او را باینموضع نقل کرده باشند
یا انکه در همان موضع شهید شده باشد و اطلاق اسم شوشتر بر انموضع از انجهت باشد که دزفول و
لواحق ان از توابع شوشتر بود انتهی و عم مکرم معظم و مطاع عرب و عجم صاحب تذکرة الشوشتریه
انار الله برهانه در کتاب مزبور ایراد فرموده که محمد بن جعفر طیار رحمه در فتح شوشتر شهید شده
و در حوالی دزفول مدفونست و قریه جعفر اباد که از اعمال عربستان معدود است بتمامه موقوفات
سرکاران بزرگوار است و همچنین قریه شرفه اباد که متصل بجعفراباد است و واقف این هر دو سرف

بیکم است بنت شاه طهماسب بن شاه اسمعیل صفوی و بمرور ایام از تصرفات مباشرین موقوفات بیرون
رفته‌اند و اکنون الحجر اسم وقفیت بر آن باقیست همان قطعه زمین پرچم است و انهم در تصرف
اعیان و چیزی عاید از آن عاید انرکار عنیکر دائمی کلام مخفی نماند که الحال قطعه زمین پرچم را نیز اعیان تصرف
نموده‌اند و بالمره قطعه داخل بقعه متبرکه را فرموده‌اند سید مرحوم اطلاع از این اوضاع نداشته‌اند
لا یأتی زمان الا و الذی بعده اشر منه زیاده بر این نتوان نوشت بیشتر در دم نفته تر زطبیبان مدعی
باشد که از خزانه غیبش دوا کنند حل یثبت که پس از آنکه رحمت الهی شامل احوال قوم کردد
پادشاه عادلی زمام اختیار ایشان را در قبضه اقتدار خود خواهد کرفت زیرا که السلطان کالاب
الرحیم و مرهم هر دل ریش و محرم راز و عجز هر درویش خواهد بود امید هست که از برکت نفاذ
احکام تدبیر نظام بندکان ارفع و الاعلا اللّه ملکه رفع اینکونه بدع و قمع امور فاسده مخترع بشود اللهم
و فقه لبسط الامن و الامان و اقرنه بالنصر فی کل مکان و اجعله مبارکا اینما کان و از جمله بقاع متبرکه — دانیال نبی
واقعه در دزفول مزار دانیال پیغمبر ع در بعض تواریخ از ابو موسی اشعری منقول است که چون عساکر
اسلام شوشتر را مفتوح نمودند در انجا تابوتی از سرب یافتند که میتی در آن بود و کیسه زری با او بود
که هر کس ضرورت داشت بقدر احتیاج از آن زرها بعنوان قرض بر میداشت و چون رفع احتیاج
شده بود رد مینمود و میکذاشت بجای خود و اکر بدون سبب تاخیر نموده بود بیمار می شد این امر
غریب را بصحابه که در مدینه بودند عرض نمودند و صحابه در جواب نوشتند که این میت حضرت
دانیال است و امر نمودند که او را دفن نمایند و الحال مدفن دانیال در شوش مشهور است و بارکاه
بزرکی بر آن ساخته‌اند که آب نهر چند مشاهیر از زیر آن جاریست و موید این شهرت حدیثی است
که در کتب معتبره روایت شده که مردم شوش از کثرت باران بخدمت حضرت امام علی النقی ع شکایت
نمودند و آنحضرت فرموده این است که بسبب آنست که استخوانهای حضرت دانیال را استماد دفن نکرده اید هر کاه استخوانهای
انبیاء اللّه چیزی منکشف شود آسمان بر او کریه میکند و ایشان بانجا معاودت و استخوانها را دفن
نمودند و باران منقطع کردید غالبا چون شوشتر اعظم بلاد خوزستان و شوش از توابع آن — سلطان سید علی
معدود بوده صاحب تاریخ اینواقعه را در احوال شوشتر مذکور ساخته باشد و دیکر از بقاعی که در
دزفول واقع است بقعه سلطان سید علی است مشهور بشاه رودبند در طرف جنوبی شرقی رودخانه واقع
شده از حیثیت نزهت و صفا بهترین اماکن آن ولایت و اهالی آن بلد نسب او را منتهی بحمزة بن الامام موسی
الکاظم ع میدانند به بیست یک واسطه و در احوال شرح و بسطی مذکور ساخته‌اند که ملخص اینست که

سید معظم

سید معظم الیه از عرفان و اصحاب نفوس کامله است و موطن اصلی ایشان اردبیل بوده پس از تخلی و تحلی
بعزم عتبه بوسی ائمه عراق علیهم سلام اللّه ملاء الافاق متوجه بغداد کشته بعد از تشرف و نیل مقصود
شبی حضرت جواد را در خواب مشاهده نموده و او را بتوجه بسمت دزفول و توطن در آن ولایت دلالت
و هدایت امر فرموده بعد از انتباه بر مسافرت دزفول عزم را جزم نموده و روانه شده بعد از ورود بیلده
ز بوده اهالی آن کوش بنصایح و مواعظ سید جلیل بداده و پای در طریق اطاعت ننهاده و شاهد صدق سعی
از کرامات و امور خارق عادات از سید خواستند لهذا ایشان باب حکم فرموده که سد شود و بایستد
نظر بمنطوق صدق مشحون من خاف اللّه خاف منه کل شیء آب رودخانه فی الفور بایستاد و از جریان
فتاده چون این کرامت از او مشاهده شد منکرین در مقام اعتذار و انکسار برآمدند عجز و نیاز ها
نموده تا آنکه جناب سید اغماض از هفوات و عفو از زلات ایشان نموده امر فرمود که بحالت اول رجوع
نماید لهذا بشاه رودبند ملقب شد و چنین میدانند که بانی بقعه او امیر تیمور کورکانست و در سنه — ملا رجب
هفتصد و نود و نه وفات نموده و دیکر از بقاع دزفول بقعه ایست واقعه در محله نعمتی خانه مشهور
ببقعه ملا رجب و اعتقاد بعضی آنست که شیخ رجب برسی است صاحب کتاب مشارق الانوار که از فحول — شاه رکن الدین
علمای امامیه است چون مستندی در این خصوص نیست در صدد ذکر احوال بر نیامده دیکر از بقاع
دزفول بقعه شاه رکن الدین است و اعتقاد اهل دزفول آنست که سید علی نامی است از سادات
موسوی درویش مسلک دیکر از بقاع دزفول بقعه ابو العلا است که قدمکاه شخص جلیلی است — ابو العلا
ابو العلا نام و از جمله بقاع بلده مزبوره بقعه ایست مشهور بسبز قبا در محله لب خندق و کویند
محمد بن الامام الهمام موسی الکاظم ع است و از بقاع واقعه در دزفول بقعه ایست متصل بباد ادوی — سبز قبا
کویند که اسمعیل نامی است نبیره محمد بن ابی بکر ره و از بقاع دزفول بقعه ایست نزدیک بحصار شهر
و میکویند بقعه عقیل و ابراهیم ابناء علی بن ابیطالب ع میباشد و بقاع دیکر نیز در اطراف شهر بسیار است — اسمعیل
که حقیقت آنها معلوم نیست سکنه آن ولایت نظر بحسن اعتقاد و صداقتی که دارند باندک کرامتی که — عقیل و ابراهیم
در خواب یا بیداری مشاهده نموده بقعه و بارکاهی ساخته‌اند و در خارج شهر دزفول نیز بقاع
بسیار است که اعظم و اصح آنها بقعه متبرکه حضرت دانیال است و بقعه محمد بن جعفر الطیار که در — جعفر طیار
ابتدای این فصل احوال این دو بزرکوار سبق ذکر یافت و از جمله بقاع واقعه در حوالی دزفول
بقعه ایست مشهور ببقعه حضرت اسحق ع و روایات بسیار وارد شده بر آنکه مدفن حضرت
اسحق در بیت المقدس است بنابر این اعتباری بر قول اول نیست و از انجمله است بقعه که در دو

نعم ع

فرسخ نیم دزفول در قریه شاه اباد مشهور بشاه اباد واقع است مشهور بشاه ابو القاسم و میگویند فرزند
موسی بن جعفر ع است و از انجمله است بقعه که در خارج شهر متصل بپل واقع شده مشهور ببقعه
علی که اصل و نسبش معلوم نیست و در حوالی شهر بقاع بسیار است که بعضی انها مقابر و بعضی
قدمگاه و نظرگاه میباشد بجهت انکه شخصی از ائمه در انجا در خواب یا بیداری دیده اند بقعه و بارگاهی
ساخته اند و بتعظیم و تکریم ان بارگاه پرداخته اند که ذکر انها طول بلا طایل خواهد بود فصل سیم
در ذکر تسطیر و بیان و تحریر مفصل احوال شاذروان چون از بندگان اشرف ارفع والا اشاره بانشاء رفت
صدور یافته بود که مفصلا در این رساله تحریر یابد بناء علیه مذکور میشود که پس از انکه
قلعه شوشتر بنا شد بامر هوشنگ که ثانی پیشدادیانست و تفصیل احوال او و بنای شوشتر در فصل
اول سبق ذکر یافت بجهة انخفاض رودخانه و ارتفاع اراضی سکنه و ولایت انان بهره در نمیگردیدند و
برای شرب و طبخ و سایر مصارف آب را بدوش میکشیدند تا انکه نوبت سلطنت بکیان رسید
و مصداق تلک الایام نداولها بین الناس ظاهر گردید ع هر کسی پنج روز نوبت اوست ؛ چون ایشانرا بتعمیر
شوشتر عنایتی وافر بود قنوات کلو کرد حفر و احداث نمودند و اب را از رودخانه در ان قنوات جاری
و باراضی کتوبند و جوبند رسانیدند و محصولات صیفی و غرس اشجار نمودند و در انوقت رودخانه
از اصل شهر بقدر نیم فرسخ دور بود و مردم قری و قوافل از رودخانه بکشتی عبور مینمودند
و این قبل از ظهور اسکندر ذوالقرنین بود و در ان اعصار بنحوی که از مطالعه کتب سیر معلوم
میشود معموری شوشتر از تمامی بلاد فارس و عراق بیشتر و نعمت و خصب و رخا در ان اکثر و اوفر
بود تا انکه بمرور دهور و تمادی اعوام و شهور رودخانه عمق و قنوات بالا گرفته اب از انها
منقطع و مزارع فلریاب دیم و محصولات صیفی و اشجار و ثمار موقوف و معدوم گردید و قحط
و غلا مستولی شده خلق و ولایت متفرق شدند و احدی از ایشان باقی نماند و مدتهای مدید
بدینمنوال خراب و ویران بود تا انکه دارای اکبر نهر داریان را ابتدا نمود و دارا بن دارا انرا باتمام
رسانید و دهنه انرا از اواسط کری که قلعه سلاسل بر ان بنا شده بود داشته انرا از میان شهر
بصحرای عسکر جاری نمود و ان نیز قبل از ظهور اسکندر بود و باز ولایت معمور و اباد و مردمی
که در ان جمع شده بودند در کمال رفاه و حسن عیش زندگی میکردند و بعد از ان بمرور روزگار
و تمادی ازمان و اعصار باز رودخانه عمیق و اب از رودخانه منقطع گردید و قحط و غلا ابدید
امده باز مردم انجا و باره متفرق شدند و همچنان خراب بود تا زمان سلطنت اردشیر بابکان ساسانی

دادا

دارا بعمارت شوشتر التفاتی عظیم بهم رسیده از هر جانب کوچانیده و حکم کرد تا خانه بسازند و در ان
باب تاکید و تشدید بسیار نمود در اندک زمانی بحکم ان پادشاه ذوالاقتدار عمارات و برج و باروی
ان باتمام رسید و منظور او این بود که پایین تر از دهنه داریان شادروان بنا کنند بعرض رود
خانه تا اب مرتفع و بنهر جاری شود اما فرصت نیافت و قبل از شروع بان از این دار فنا گذشت و مردم
بمشقت و تعب روزگار میگذرانیدند تا انکه شاهپور بن هرمز بن نرسی اردشیر بسلطنت نشست و
در انوقت بحسب سن کودک بود و بان سبب اعراب از اطراف هجوم و اخلال در ایالات خراسان ساختند
و انواع خرابی در ان بلاد بظهور رسانیدند و قیصر نیز فرصت یافته با جنود نامعدود از روم
حرکت و بر بعضی بلاد ایران تاخت و از خرابی انچه توانست کرد و این ابتداء عقد الامل طول کشید
تا انکه شاهپور بسر حد رشد رسید اولا بمواخذه اعراب پرداخت و در هر تاخت و شبیخون جمعی
از ایشان را عرضه تیغ بلا و جمعی را اسیر و دستگیر نمود و امر نمود تا شانه های ایشانرا سوراخ کرده
دو دو بریسمان بر یکدیگر بستند و همراه میگردانیدند و باین سبب اعراب او را ذوالاکتاف
میگفتند و بعد از قلع و قمع اعراب بحرب قیصر کمر بسته او را مغلوب و اسیر کرد و بایران مقید
داشت و پس از مواخذه و مصادره باو فرمود که اگر نجات جان خود را میخواهی انچه از ممالک
من خراب کرده باید بحال عمارت اوری و چون شاهپور را باقتداء جد خود بعمارت و ابادی
شوشتر رغبتی تمام بود قیصر را الزام نمود که ابتداء شادروان شوشتر را ببندد و چنان کند
که در حوالی شهر زرع ابی توانند کرد مؤلف گوید در کتاب زهر الربیع از مؤلفات جد علامه مرحوم
کیفیت تسلط شاهپور بر قیصر
سید نعمة الله جزایری تغمده الله برحمته و اسکنه فرادیس جنته کیفیت تسلط شاهپور را
بر قیصر از کتاب سلوان المطاع بوجهی دیگر نقل نموده چون خالی از لطف و غرابتی نبود ایراد
آن نمود و ان اینست که شاهپور ذوالاکتاف بعد از انتظام و انتساق امور سلطنت عازم
ان شد که خود بتنهایی بنحوی که هیچکس بر او مطلع نشود و او را نشناسد بممالک روم سیاحت
و تفرج و ملاحظه اوضاع و اخلاق قیصر نموده باشد و چون در این باب با عقلاء ارکان دولت
خود مشورت نمود مجموع و در راس ناصحان او را از ان عزم منع و نهی نمودند و او بمنع ایشان
منزجر و ممنوع نشد و اعقل و اکمل وزراء خود را که وزیر پدر او بود و از دیرباز مردمان
در مراتب حزم و سداد رای و عارف بانواع مختلفه لغات و ادیان بود با خود برداشت و
ما یحتاج و ضروریات سفر را بنحوی که لایق او بود سفر مهیا ساخت بوزیر سپرد و باو مقرر فرمود

که در راه و منزل باهم در یک مجلس نباشند بلکه از یکدیگر دور باشند بحیثیتی که کسی ایشان را رفیق
سفر ندانسته باشد و چنان از یکدیگر هم دور نباشند که از احوال و اوضاع همدیگر غافل و بی اطلاع باشند
و باین نهج بیرون امده بجانب شام روانشدند و وزیر متلبس بلباس رهبانان و متکلم بلغت ایشان شد
و حرفه خود را بصنعت طبابت جراحات قرار داده و دهن صینی که بمجرد تدهین جراحت بان مندمل می شد
همراه داشت و مداوای جراحات بان مینمود و اجرت نمیگرفت و اینمعنی موجب اقبال مردمان باو شده
حسن صفات و اخلاق او شیوع یافت و باین نهج میرفتند تا انکه جمیع بلاد شام را سیاحت و بنظر دقت
گذرانیدند و بعد از تماشای شام متوجه قسطنطنیه که پای تخت قیصر بود شدند و بعد از ورود
بانمکان نزهت نشان شاهپور بیکی از خانات منزل کرده و وزیر بدر خانه بطرک که وزیر و محل
اعتماد قیصر بود رفته بلطایف الحیل خود را باو رسانید و بعد از انکه بطرک از مردمان خود توصیف
و تعریف او را بعنوان استفاضه و شیاع شنید او را نوازش نمود و از مقصد و سبب مسافرت
او پرسید و او چنان اظهار نمود که مقصد او تشرف بشرف خدمت بطرک و دخول در جمله اتباع خود
و خدمت اوست و بغیر اینمطلبی و مقصودی از مسافرت و تحمل شداید غربت نداشته و هدیه‌ای
بغایت نفاست و عظم قدر و قیمت گذرانیده و این معانی موجب زیادتی محبت و نوازش بطرک
نسبت باو شده او را رتبه تقرب و اکرام داد و چون بطرک از مراتب دین و مذهب با او در میان اورده
او را بدین خود در نهایت غزارت علم دید پس مصاحبت مینمود با بطرک بصحبتهائی که با طبع او
و مذهب و ملایم و موافق بود و از نوادر اخبار و حکایات ملیحه او را مسرور و خوشوقت میداشت
پس در چشم بطرک بزرگ مقدار و در دل او جا کرده او یکسی که در مجالس عامه و خلوات بطرک داخل
میشد و اخر کسی که بیرون میرفت او بود و با وصف ان معالجه جراحات میکرد و از هیچکس عوضی
قبول نمینمود و هر روزه خود را بشاهپور میرسانید و تعهد احوال او میکرد تا انکه قیصر روزی
ولیمه عامه نموده و همه طبقات مردم برسمی که در نزد ایشان متعارف بود در ولیمه حاضر می
شدند و شاهپور نیز اراده حضور ولیمه و اطلاع بر احوال قیصر و مرتبه او در مجلس و قدر
عظمت او در مجلس او نموده و اینمطلب بوزیر گفته وزیر با شدت منع او را از ان حرکت نهی نمود
و او منتهی نشده خود را بلباسی که گمان میداشت که بان لباس حال او مستور خواهد ماند متلبس
نموده در جمله مردمان داخل قصر و در حاشیه مجلس ولیمه نشست و چون قیصر بغایت از شاهپور
خایف و هراسان و از سطوت و صولت او دایم الاوقات مشوش و پریشان بود مقرر کرده بود

الصور

که مصور انصورت شاهپور را بر پردها و فرش مجلس و الات و ظروف اکل و شرب تصویر نموده بودند
و چون شاهپور در مجلس قرار گرفت و اهل مجلس شروع باکل و او نیز مرافقت مینمود یکی از حکمای
روم که در انمجلس حاضر و نزدیک بقیصر نشسته بود چشم او بشاهپور افتاد پس بدقت و تامل
شخص او نموده علامات ریاست در بشره او دریافت نمود و در بین تامل و تعمق شراب داد کاسه شراب
بدست حکیم داده صورتی که بر کاسه منقوش بود بنظر او امد او را مطابق با شخص شاهپور
دیده یکنظر بصورت میکرد و یکنظر بشاهپور و شاهپور از نگران نظر حکیم باو متفطن شده
رخسار او تغیر یافت و ان باعث غلبه ظن حکیم شده رو بقیصر کرد و گفت این صورتی که در
این قدحست خبر غریبی بمن میدهد قیصر گفت چه خبر میدهد گفت میگوید که اینشخص
جالس و اشاره بشاهپور کرد شاهپور ذو الاکتافست قیصر حکم بر امدن شاهپور را از نزدیک
خود طلبید و گفت تو کیستی شاهپور در جواب تعلل نمود حکیم بقیصر گفت ایها الملک عذر
و تعلل او را قبول مکن که بی شک شاهپور است پس قیصر او را بقتل تهدید نمود اقرار کرد پس
او را احترام نموده بر مسند خود نشانید بعد از ان فرمود تا زنجیری از طلا بساختند و هر
دو دست او را بان زنجیر بکردن او بستند بحیثیتی که تناول طعام او را ممکن باشد و صورت
گاوی از صورت گاو مطبق بهفت طبقه بساختند و شاهپور را در میان انصورت گاو در
سوراخ مبالی و دری برای دادن طعام برای او گذاشتند و قیصر باجتماع لشکر خود فرمان
داده و مستعد غزو بلاد فرس شد و صد نفر از ابطال و شجعان لشکر خود را انتخاب و ایشان را
بر انصورت موکل نمود و امارت ایشان را بنایب بطرک که او را مطران میگفتند مرجوع داشت
و مقرر نمود که ان صورت در راه همه جا پیش روی مطران باشد و هر نزول بمنزل در وسط
لشکر خیمه نصب نمایند و انصورت در ان خیمه باشد متصل بخیمه مطران پس قیصر بطرک را بنیابت روم
و خلافت خود در ان مرز و بوم گذاشته بعزم خرابی بلاد فرس سوار شده بعجل تمام میرفت و بعد از
روانه شدن ایشان وزیر شاهپور ببطرک گفت ای پدر مرا از خدمت تو رغبت بکارهای خیر و
صلاح بهم رسانیده و تو دانسته که مرا در مداوای جراحات بندگان خدای سعی و اجتهاد بسیار است
و نفس خود را بصحبت ملک قیصر در این سفر شایق و راغب می بینم شاید که بوسیله معالجه جرحی
مرا تقربی بجناب احدیت عز و علا و اجر و ثوابی عاید بشود بطرک باو گفت چگونه میشود این و حال
انکه مرا طاقت مفارقت تو نیست پس وزیر الحاح و تضرع مینمود تا انکه بطرک را حیا مانع شده و او را

مرخص نمود و زاد و راحله باو داده سفارش نامه بمطران نوشت متضمن انکه این شخص صدیق جانی
و رفیق جنانی منست و در کمال علو رتبت و سمو منزلت است و سزاوار مرتبه رفیعه او انست که پاس
حرمت و کرامت او را در اعلای مراتب نگاه داری و در مشکلات و معضلات امور برای رزین
و فکر متین او عمل نمائی پس زاد و نامه را گرفت و بطریق را وداع کرده بجد تمام خود را بموکب قیصر
رسانیده در خیمه مطران نزول نمود و بعد از حصول علم مطران بر مضمون نامه در اکرام و احترام او
باقصی الغایة کوشیده در خیمه خود جا و مکان داد و لحظه بلحظه در مراتب توقیر و تکریم او می افزود
و زمام امر و نهی ملازمان و متابعان خود را باو تفویض نمود پس وزیر باواز بلند بامثال و حکایات
و اخبار با مطران صحبت میداشت و شاهپور از استماع اواز وزیر تسلی و انس حاصل میشد و در
حکایات و ضرب امثال بکنایات و تعریض شاهپور را بحصول فرج و خلاصی از ان محبس اطمینان میداد
و او را راحت و لذت عظیمه از ان استماع میشد و وزیر بعد از ورود بمطران بفکر صائب چند
نوع حیله برای استخلاص شاهپور مرتب داشته از انجمله یکی این بود که در اکل با مطران رفاقت نمیکرد
و هر وقت که طعام حاضر میشد وزیر برخواسته بگوشه می نشست و از توشه که همراه داشت میخورد
و میگفت طعام دیگری بر زاد بطریق ترجیح نمیدهم و طعام دیگری را با زاد او مخلوط نمیکنم و قیصر در
سیر مسارعت نموده تا انکه بزمین فارس رسید و از نهب و غارت و قتل و سبی و قطع اشجار
و تغویر میاه و خراب کردن قری و حصون بهیچوجه خود داری نمینمود و در هیچیک از بلاد
و قلاع توقف نمیکرد و همه سعی و جد او این بود که خود را بپای تخت شاهپور برساند و بران
مستولی بشود پیش از انکه اهل فارس یکی از دودمان سلطنت را بر خود پادشاه بکنند و بوجود
او مستظهر بشوند و مردم فارس چون گله بی شبان سراسیمه و متفرق و بهیچوجه تاب مقاومت
و مقابله با او در خود نمیدیدند و بهر یک از بلاد و دیار که متوجه میشد بغیر از فرار و تحصن
بقلاع و حصون چاره نداشتند و بلا دستور برفت تا بدار الملک شاهپور رسیده انرا محاصره
و در همه اطراف ان الات حصار از توپ و منجنیق و غیره نصب نموده همگی عزم و همت ان بفتح
ان مصروف داشت و شاهپور همه این احوال را از کنایات مصاحبت وزیر با مطران فهم میکرد
و چون شدة عمل قیصر و اهتمام او در تخریب بلاد و معمورها و وصول او بدار الملک و محاصره
ان برا و معلوم شد بغایت محزون و متاسف و از حیاة نومید شده در نهایت قلق و اضطراب
بود و در همان شب که وزیر بصحبت مطران نشست در بین مسامره بمطران گفت امروز حکایت

عجیبه

عجیبه غریبه شنیده ام مطران گفت ان حکایت کن وزیر حکایت طولانی مشتمل بر انواع امثال و کنایات
و تعریضات بقرب حصول فرج و زوال اخطار و هموم اغاز نهاد و از ان امثال و کنایات بر شاهپور
معلوم شد که وقت فرج و خلاصی او نزدیک شده و در شب اینده وزیر بلطایف الحیل خود را در خیمه
مطبخ رسانیده قدری معتد به داروی بیهوشی در دیگهای طعام ریخت و برگردیده در منزل خود بخیمه
مطران قرار گرفت و چون مطبخیان طعام اوردند وزیر بعادت مستمره خود از مجلس برخواسته بگوشه
نشست و از زاد خود بیرون اورده مشغول باکل شد و مطران با مجموع عمله و تبعه او بعد از صرف شام باندک
زمانی مغمی علیه و بیهوش افتادند پس وزیر باطمینان قلب و جمعیت حواس بدون مانع و مخل بخیمه
شاهپور در امده و در صورت گاوی را مفتوح و قدری از ان ابکار در و خنجر پاره نموده شاهپور را بیرون
اورد و او را بلطف و حیل از میان معسکر بیرون برده بپای حصار رسانید موکلان حصار که ایشان را دیده شروع
بضرب باد و سنگ و تیر انداختن وزیر پیش رفته و خود و شاهپور را با ایشان شناسانید پس ایشان از اطلاع حال
شهر نمودند و مجموع اهل بلد از قدوم و سلامتی پادشاه خوشوقت و قوی دل شده بلوازم شکر و سپاس
قیام نمودند و شاهپور ایشان را تسلی داده خزانه سلاح را وا کرده و بهر یک از ایشان اسلحه که در خور او بود
داده فرمود که سلاح بر خود راست بکنید معد و مهیای حرب بشوید و چون ناقوس اول را زدند بهیئت
اجتماع از شهر بیرون روید و گرداگرد لشکر روم را احاطه بکنید و چون ناقوس دویم را زدند همگی دفعة
واحدة بر ایشان حمله بیاورید و شاهپور خود با جمعی از ابطال مردم خود در مقابل خیمهای قیصر قرار
گرفته چون ناقوس دویم را زدند از همه اطراف حمله اوردند و لشکر روم چون بضعف فارسیان
متیقن بودند در بستر استراحت خوابیده و مستعد حرب نبودند وقتی خبردار شدند که فارسیان باتیغهای
اخته در خوابگاه و خیمهای ایشان ریختند و بقتل و اسر و نهب ایشان همت گماشتند و شاهپور قیصر را
اسیر و دستگیر کرده بلشکرگاه خود جار رسانید که دست از قتل باز دارند و مجموع خزاین قیصر و اثاث
و سلاح و اسباب لشکر او را بغنیمت گرفته داخل شهر نمودند و شاهپور جمیع امور خود را بوزیر
تفویض نموده قیصر را بحضور خود طلب داشته و با او بملاطفت و اکرام محاوره نموده باو گفت خاطر
اسوده دار که چنانچه تو بمن ابقا کردی و بقتل من فرمان ندادی من نیز بر تو ابقا خواهم کرد و بپاداش
تضییقی که بمن کردی بر تو تضییق نخواهم کرد و لیکن مواخذه که از تو برفق واقع میشود همین است
که انچه از مملکت من خراب کرده بحال عمارت در اوری انچه از ابنیه منهدم کرده بنا بکنی و انچه
از اشجار قطع کرده مثل ان غرس نمائی و اسرائی که از مردم من بروم فرستاده بر گردانی و شاد درین

شوشتر را بر وجه کمال بنا و آن را بمزارع برسانی و چنان کنی که زرع ماش در مزارع بشود و بعد از اتقان این محکمه
همه این احکام ترا مرخص و روانه دیار خود خواهم نمود و قیصر که بر جان خود امان یافت همه آن امور را
متقبل و ضامن شده بر وجه کمال باتمام رسانید و شاهپور بعهد خود وفا و او را باحترام تمام بدیار
خود روانه نمود و قیصر مدة الحیاة بر اطاعت و انقیاد و امتثال اوامر و نواهی شاهپور مستقر و مستمر
بود و در بعض کتب سیر مسطور است که چون شاهپور در روم گرفتار شد آوازه حسن منظر
و لطافت پیکر او در دار الملک قیصر شیوع یافته دختر قیصر از پدر خود التماس نمود که او را بمجلس
شاهپور و تماشای جمال الاضیاء او برساند و چون دختر بدیدار طلعت آن پادشاه جم اقتدار نایر
گردید بیت تیر کمانخانه ابروی او ؛ کارگر افتاد به پهلوی او ؛ دختر از عشق خورشید تابان چهره
پادشاه ما بیان خسته و ناتوان گردیده توسن اختیار از دست بداد و خواهش عقد تزویج و
مواصلت از آن مفخر دودمان ریاست و سلطنت نمود شاهپور بزبان رفق و مدارا او را تسلی
داده گفت پدرت اگر چه مرا در حبس نگاه داشته اما منت حیاة بر من دارد و تزویج تو باین نوع
خیانتی است که از او بر خود روا ندارم اگر مرا نجاتی حاصل شد و بدیار خود معاودت نمودم مواصلت
ترا از پدرت درخواست مینمایم و بدستوری که باید و شاید ترا بحباله نکاح در میآورم و بر همه اهل حرم خود
مطاع و فائق میدارم و دختر باین وعده خورسند شده منتظر می بود و مکرر بمجلس رفت و آمد مینمود و اتفاقا
شاهپور را سوء مزاجی عارض شده بیمار شد روزی دختر بعیادت او آمده باو گفت اگر رغبت بهر نوع از
ماکول و مشروب داری اعلام نمایی که برای تو بیاورم شاهپور آهی سرد از سینه بر آورد و گفت شربة من
ماء دجلة و شمة من تراب اصطخر یعنی جرعه از آب دجله و بوی از خاک اصطخر فارس میخواهم دختر برفت
و بعد از چند روز ظرف سیمین سربسته آب و صره خاک بیاورد و بشاهپور داد و گفت این آب دجله
و خاک اصطخر است که قاصدان ره نورد بتعجیل فرستاده ام و برای تو آورده اند شاهپور از آن آب
بیاشامید و خاک را ببویید از مرض شفا یافت و بعد از آن قیصر او را در صورت گاوی مطبوق از جلود
محبوس و بالجود برداشته روانه ایران شد و بعد از ظفر یافتن شاهپور بر قیصر خواهش دختر از او
نموده بعد از رخصت و وصول او بدار الملک دختر را با جهاز و اثاث ملوکانه بشاهپور داد علی
ای التقدیرین چون قیصر بر جان خود ایمن شد بفرمود تا مهندسان و معماران دانشمند با فرهنگ
از روم و فرنگ بیامدند و مال و خزاین بسیار برای صرف آن کار بیاوردند و چون منظور شاهپور آن
بود که آب بدهنه رود داریان جاری و از آنجا بصحرای عسکر برسد و قعر رودخانه قدیم که بسمت

مغرب

مغرب شهر جاری بود عمیق و دهنه داریان بالا گرفته بود بایست اولا زمین رودخانه را بسنگ بست بالا آورده
و پایین تر از دهنه داریان سدی بنا شود که آب بالا گرفته بداریان جاری شود و این مطلب بسبب غزارت
آب و شدت جریان آن محال و لا ممکن بود لاجرم رای رومیان بآن قرار یافت که اولا رخنه نمایند و آب را بطرف
دیگر سر دهند تا قعر رودخانه قدیم از آب منکشف و بالا آوردن آن بسنگ بست ممکن باشد پس از زیر کوهی
که بقعه سید محمد گیاه خوار بر آن واقع است الی بند قیر که دوازده فرسخ تمام و بسمت جنوبی شهر است بکلند
بریدند و مجموع این مسافت را دره نمودند و آب را بآن دره سر دادند و این اول خطائی بود از مردم قیصر
و نخستین غدری از ایشان با ایرانیان چرا که این دره آن بالای رودخانه در محل همین نهری که اکنون بنهر
حاج سیف الدین خان مشهور است میکردند و آب را از آن بهمان سمت مغرب سر میدادند همان مقصود
حاصل و قعر رودخانه از بالاتر از بقعه سید الی پایین دهنه داریان از آب منکشف میشد و این
مفاسدی که بر احداث دره جنوبی که تا انقراض عالم اهل ولایت بآن مبتلا اند مترتب در آن نبود
بهر حال کردند آنچه کردند بعد از سر دادن آب بسمت جنوب شهر و انکشاف قعر رودخانه قدیم شروع بکار نمودند
و قیصر بفرمود که از مال خود روزی هزار گوسفند و شبی هزار گوسفند بایوان روانه نمایند که هر صبح
و شام دو هزار گوسفند میرسید و در گردن هر یک بقدر طاقت آنقدری طلا یا نقره یا سرب یا آهن بود
و سنگهای بزرگ بسیار که جر جر الثقیل حرکت توان دادن در دو و بطون آهنین بیکدیگر بسته بر بوده و گلی که
بشیر گوسفند تر کرده بودند بکار مینهادند و از دهنه مافاریان الی زیر پل پایین دستور رودخانه
بیک تراز و فرش و سنگ بست و لبرب تابیده درزهای سنگها را مسدود و استوار نمودند و
باین سبب آن را بند میزان گفتند و در جای پلی که الحال هست و مشهور است بپل دزفول و شادروان بکمال
استحکام بهمان دستور بنا نمودند و پل را بالای شادروان برای سهولت تردد انسان و حیوان بساختند و
آن رخنه را که از زیر بقعه سید محمد کرده بودند عرض آن را بهمان طریق مسدود نمودند و آب رود قدیم
انداختند با عمال بردند و بعض رخنها در سد دره که بریده بودند گذاشتند که چهار دانگ آب برود قدیم
و دو دانگ آن از آن رخنها بطرف جنوبی شهر جاری شد بجهة آنکه بعد از جریان آب با عمال در صحرای عسکر
آثار معموری در ولایت پیدا و زرع صیفی و غرس اشجار و ثمار بمرتبه وافر و بسیار شد که تا بلاد
بعیده میبردند و چنان آباد شد که صحرای عسکر را بزمین مینو تسمیه نمودند و هنوز بآن اسم
مسمی است و یکی از محلات شهر را از سمت دستو بمناسبت مجاورت صحرای عسکر محله مینو میگویند
و مینو بمعنی بهشت است و اینکه در این عهد عوام الناس بلکه بعض خواص هم ماه نو میگویند

تصحیف مینواست و ارباب سیر در وصف شادروان شوشتر مبالغه بسیار نموده اند و گفته اند در عالم بنایی
از ان محکمتر نیست و کلمات ضابطین در ضبط لفظ و معنی شادروان مختلف اند شیخ بهاء الدین مشهور به ملا
هندی در مبحث طواف از شرح قواعد گفته است شادروان کعبه بفتح ذال معجمه بعض اساس کعبه است که
قریش که بناء کعبه را تجدید مینمودند و اخراجات انرا از اموال طیبه حلال میکردند انقدر مال حلال که در
دست ایشان بود وفاء به بناء کل ان ننمود بانجهت بعض اساس انرا خارج از حد مکرم گذاشتند شبیه به دکانی
وانرا شاذروان گفتند معرب چادر بند یعنی جایی که چادر کعبه را در ان بطنابها می بستند و در کتاب فرهنگ
موسوم به برهان قاطع گفته است شاذروان بضم ثالث و سکون رابع و واو بالف کشیده و بنون زده
پرده بزرگی را گویند مانند شامیانه و سراپرده که در پیش در خانه ملوک و سلاطین بکشند و سایبان را نیز
گفته اند و بمعنی فرش و بساط بزرگ گرانمایه هم هست و نام لحنی باشد از سی لحن باربد که بشادروان
مروارید مشهور است و زیر کنگرهای عمارتها و سردرخانها را نیز گفته اند و شادربان که بجای واو با
ابجدی باشد هم بنظر امده است و درست چه در فارسی باء ابجد و واو بهم تبدیل مییابند و نیز در
برهان گفته است شادروان مروارید نام لحن دوازدهم است از سی لحن باربد وان اول شادروان
نام داشت بواسطه انکه در زیر شادروان این تصنیف را ساخته بود روزی باربد همین تصنیف را بجهة
خسرو مینواخت خسرو را بسیار خوش امد فرمود طبقی مروارید بر سر باربد نثار کردند بعد از ان شادروان
مروارید نام نهاد و در فرهنگ شاهنامه گفته است شادروان سپهر و طارم و بساط بزرگ است و نیز در برهان
گفته است طارم بر وزن ادم خانه را گویند که از چوب سازند همچو خرگاه و غیره و بام خانه را نیز گفته اند
و بمعنی گنبد هم امده است و محجر را نیز گویند که از چوب سازند و بر اطراف باغ و باغچه بجهة منع از دخول
مردم و نیز در برهان گفته است سایه بان افتاب گیر را گویند وان چیزیست مانند چتری بر سر پادشاهان
دارند تا مانع از تابش افتاب گردد و در اینجا مراد چادری باشد که انرا به چهار لای بر روی یکدیگر دوخته
باشند و انرا شامیانه خوانند و در بعض کتب بنظر رسیده که شادروان محمد بیک را گویند مؤلف
گوید که از همه این اقوال معلوم میشود که لفظ شادروان فی معربت و ظاهر انکه بفتح دال مهمله و معجمه
و ضم ان و ابدال واو بباء هم درست چه در کلام لغویین مذکور است که عرب لفظ عجمی را تعریب
میکنند بازی میکنند بان هر قسم بخواهند این در لفظ و اما در معنی اکثر معانی مذکوره مناسب مقام
هستند چون سد زیر پل از تعرض رودخانه بلندتر و شبیه به دکانست و هم چنین حوض زمین مافاریان را
تا زیر پل و سدی که در محل زیر پل بسنگ و ساروج درکمال موزونی و نقش و زیبایی فرش و بنا کرده

بعض

بوند شادروان گفتند و بمعنی جدول و مراب چنانچه نقل ان از بعض کتب ذکر شد مناسبت ان
بر ظاهر است والله اعلم و در این عهد قدیم ورود راشطیط گویند وان بضم شین است تصغیر شط
و شط بمعنی رودخانه است و عوام الناس بلکه خواص هم بکسر شین گویند وان تصحیف است و رود
خانه را از حوالی بقعه سید محمد تا نزدیک بدهنه داریان مافاریان گویند و همچنین دروازه
انجا را دروازه مافاریان گویند و در وجه تسمیه ان گفته اند که در زمانی که در میان بساختن
شادروان و سد نمودن رخنه رودخانه مشغول بودند قریب بهشت نه دفعه انجیر ان
رخنه مسدود میشد و میمودند بزور اب اساس ان بر کنده و بدره میرفت چنانکه کار گذاران قیصر از
هجوم اب و تکرار بر افتادن بنیاد سد بستوه امده و از کثرت اخراجات و مؤنت انجنان در یافت
کردند که خزانه قیصر بخرج ان وفا نخواهد نمود و بسبب زحمت عمل هر مزدوری که یکروز
در انجا کار کرده بود روز دیگر طاقت نداشت و هرچند اجرت را مضاعف مینمودند رغبت نمیکردند
پس دانشمندان برای تحریک دواعی شوق کارکنان و رغبت ایشان بان کار دشوار و تخفیف
مؤنت و اخراجات تدبیری انگیختند و بعرض قیصر رسانیدند قیصر نیز رای ایشان را استحسان نموده
بفرمود که جمعی کثیر از سیم تنان فرنگی گلعذار و شاهدان رومی خورشید مه رخسار و مغنیات
خوش اواز با سبک چادار از روم و فرنگ بیاورند و با انواع بادهای ناب و نقل و مزه و طعامهای
خوشگوار بر سر کار حاضر و اماده داشتند و باطراف خوزستان جار رسانیدند که هر کس در این کار
زحمت روز را بر خود هموار نماید شب بوصال این قمر طلعتان و هم اغوشی این سرو قامتان مشغوف
و خوشوقت است پس باین اوازه مردم بسیار از اطراف و جوانب ازدحام و فراهم امده در کمال شوق
و شعف بکار اشتغال نمودند و انچه را بر سم اجرت باز یافت مینمودند شب بان غارتگران
عقل و هوش میرسانیدند و صبح ان زر باز بسر کار قیصر میرسید تا انکار سمت اتمام یافت و مجمع
ان ماه پارگان کنار رودخانه بود و باین سبب رودخانه را ماه پارگان گفتند بعد از ان لفظ را
تعریب نموده ماه فاریان گفتند الحمد لله تسلط و غلبه قزلباش بر روم و فرنگ از عهد قدیم
بوده که پادشاه عجم با انکه در حمام هفت طبقه محبوس بوده قیصر روم با ان اساس استعداد و
ازدحام مغلوب و منکوب او گردیده و او از اینمعنی پروا ننموده که بخوف و هراس نقص مال و
و کثرت خزانه و مشالزات حوان صاحب جوان صاحب جمال مملکت خود را از فرنگ و روم با پایه انها
زمین اورده برقص و خوانندگی و هم اغوشی امارسا ایرانی در نظر مردم قزلباش جلوه دهد و اجرت

الشان از سرمایه و بقایه اموال و خزائن خود نماید و از مذلت نسبت بخل و جبن و تحمل عار و شنار دامن کردا
ناصحان را اصلا مبالات ننماید و چنین بوده است و هست از سوالف الازمان الی الان انچه گفته شده است
که شنیده ایم و در کتب معتبره تواریخ خوانده ایم و دیده ایم و الحمد لله در این عصر و زمان از وفور صولت
و سیاست و شدت باس و کیاست درة التاج سلطنت و شهریاری و واسطة العقد مملکت گیری و
جهانداری نواب اشرف حشمة الدولة العلیة العالیة ادام الله ملکه و سلطانه و انفذ امره و اثار
برهانه بمرتبه رعب و خوف بر رومیان مستولی است که نتوان تصویر نمود و خصوصا بعد از تسخیر
قلعه منذلیج که در سنه سوچر موکب همایون واقع شد و بسیاری از رومیان بقتل رسیدند و ازواج
چندار و دختران گلعذار و پسران ماه رخسار اسیر گردید و تفصیل این قضیه در خاتمه رساله انشاء
مذکور خواهد شد فصل انچه از ملاحظه کتب سیر و اثار معلوم میشود انست که بند میزان
اسم بوده برای بندی که قیصر در پایین دهنه داریان بنا نموده تا انکه اب ماقاریان بلند گردیده بدهنه
داریان جاری شود و بعد از ان پل را بالای ان ساخته و شادروان عبارت از انست و ان از انوقت الی
الان باقی و در نهایت استحکام و استواری است و باعث انهدام پل این شد که بعد از غرق شدن شبیب
خارجی بهمین رودخانه محاذی پل و داخل شدن حجاج بن یوسف ثقفی بشوشتر و مواخذه نمودن
از اهل شهر بر تمکین شبیب بجوی که در اول این رساله مذکور شد اهل شهر معتذر شدند با انکه غفلة
اندر واره داخل شهر شد و شبیخون زد حجاج امر نمود که پل را خراب کنند تا دیگر غنیمی ناگاه داخل
ولایت نشود و چنان کردند و مردم بدستور قدیم بر کشتی عبور مینمودند و همچنان خراب بود
تا در حدود سال یکهزار و هشتاد هجری فتحعلی خان بن واخشتو خان که از جانب شاه سلیمان
صفوی حاکم شوشتر بود از تجدید و بنا نمود و اما بند میزان تا زمان فتحعلیخان مذکور برقرار و صحرای
عسکر که در این ازمان میاناب گویند فاریاب و معمور بود اما دیگر معلوم نمیشود که اینستی که تا زمان
فتحعلیخان باقی و برقرار بود همان سد قیصری بوده یا انکه ان خراب شده و سلاطین بعد از شاپور
از تجدید نموده اند الا انکه باقی بودن ان از عهد شاپور که پادشاه بهمین ساسانیه بود تا زمان
شاه سلیمان صفوی قدری مستبعد مینماید و الله اعلم و مراد بمیاناب قطعه زمینی است که واقع است
در مابین رودخانه شطیط و رودخانه رود دانکه که ابتدای ماقاریان و منتهای ان حوالی بند قیر است
در جایی که هر دو رودخانها باهم میپیوندند و ان میانه را میاناب گفته اند چون در میان هر دو رود
خانهاست بجهت انکه چون فتحعلیخان بر بنای پل دزفول عازم شد زیادتی اب مانع بود پس بهمود کرده

بند

بند میزان رخنه اشکافند که زور اب برود و دوانکه منحرف و اساس پل قدیم منکشف و بالای ان کار کنند
و در انوقت جمعی از معمرین و مردمان هوشمند او را از شکافتن بند منع بلیغ نمودند و او ممنوع نشده بر
عزیمت خود اصرار و بند را شکافته شروع بکار پل نموده و در مدة چهارده سال باتمام رسانید و بعد
از ان باندک وقتی او را بادروی معلا طلبیدند و دیگر بشوشتر مراجعت ننمود و فرصت مسدود
نمودن رخنه بند را نیافته و بمرور ایام و تمادی سنین و اعوام متزاید گردید و حکام بعد از او باختلال
اوضاع و کثرت عزل و نصب از عهده سد ان بیرون نتوانستن امد و شاه سلیمان در ان بین وفات
و پسر او شاه سلطان حسین جلوس نمود و او مرد عاجز ضعیف الرای بود و عزیمتی که ملوک را در امور
میباید نداشت و چندین دفعه حال شکستگی بند و خرابی ولایت را باو عرض نمودند و مقرر شد که
مهندس و اهل خبرت از فارس بیایند و ملاحظه و براورد نمایند اما بجایی نرسید لکن
حکام انزمان بقدر مقدور اب بندی مینمودند که اب بالمره منقطع نمیشد و قلیل حاصل صیفی
بعمل میامد تا بعد از شاه سلطان حسین و جلوس شاه طهماسب پسر او در خراسان اینمطلب را باو عرض
نمودند و فرمان واجب الاذعان بعهده نادر شاه که در انوقت سردار و از شاه طهماسب بقلی خان
مخاطب و در حدود خوزستان بود عز صدور یافت که اخراجات انرا براورد و تنخواه انرا بمالوجهات
کاشان حواله و انکار را بانجام و اتمام رساند لاجرم سردار مبلغ یکهزار و چهارصد و هفتاد تومان
فضی که استیفا نموده بودند بکاشان حواله و اسفندیار بیک که از اعاظم شوشتر بنیک نفسی و
خیرخواهی رعایا ممتاز بود بسرکاری ان و چهار نفر از معارف کدخدایان ولایت بتحویلداری وجه
مامور گردیدند و دو نفر از ایشان روانه کاشان و وجه را بازیافت و مراجعت نمودند و اسفندیار
بیک اهتمام تمام معمول داشته بمشورت و استصواب حاج محمد بن حاج زمان گرگری که بفنون
معرفت معروف و بجمیع محامد و محاسن ذاتی موصوف بود باتمام رسید و چنان شد که خلایق
ان بالای بند میزان بصحرای گرگر تردد مینمودند و کثرت محصولات و ارتفاعات صیفی بحدی
رسید که مردم اداء شکران نعمت نتوانستند کرد و بعد از فوت اسفندیار بیک اب سیل در ان
سال طغیان زیاد نمود و بقدری از کارهای تو دهند خلل یافت و کسی در مقام سد ان در نیامد
و در این بین طهماسب قلی خان شاه طهماسب را از سلطنت خلع و خود امر سلطنت را بدست گرفته
جرات عرض مراتب باو نمینمودند و در رفته رفته خرابیان زیاد و مزارع و بساتین را از طیب
تشنگی اتش در نهاد افتاد و چنان شد که صحرای میاناب که نمونه جنات تجری من تحتها الانهار بود

نمونه دشت کربلا و بزرگان ان بلوک که هموار طریقه مکرمت مسلوک میداشتند در طلب یکجرعه
اب متحمل هزار کونه بیکار و بلا تا در سال یکهزار و دویست هفتاد هیجده هجری اوضاع صفحه
خوزستان مغشوش و بعلت جور و تعدی الوار و اعراب که اهل انصفحه بمجاورت ایشان
مبتلا اند و بتخصیص خلق شوشتر بعلاوه مجاورت ان طوایف پر شور و شر بخشکی مزارع و قلت
اقوات و ازدیاد بضیق معیشت و مردم ان از وضیع و شریف در زحمت و بشدت تعب و نصب
بیداد ان دو فرقه کرفتار و مدتی دراز در این کیرودار بودند و اینمعنی که بعرض واقفان پایه
عرش اشتباه شاهنشاه ظل الله رسید و برامناء دولت کردون عدت ابد مدت پادشاهی
اینمعنی محقق و معلوم کردید که امور مغشوشه انصفحه بتعیین حکام جزء التیام و انتظام پذیر
نیست لاجرم ریاست و داراء انصفحه از حویزه و شوشتر و دزفول و توابع بعلاوه ولایت کرمان
شاهان و لرستان از بلد و بلوک و احشام اندر باد عظمت مدار شوکت پادشاهی برجوهر
مبرور المکسو حلل النور حضرت دولت شاه حشره الله مع من کان یتولاه تفویض فرموده
شده و مواکب جاه و جلال در اواسط سال یکهزار و دویست و بیست یک از دار الخلافه طهران
که مقر سلطنت عظماست بعزم تمشیت عربستان و انتظام و انتساق انساما نشقه کشای
سفر خوزستان و در چهاردهم ماه ذیقعده سال مذکور وارد دزفول شدند و چون مردم
شوشتر و دزفول از جور و تغلب شیخ سلطان بن شیخ سعد بن فارس الکثیر بغایت شاکی و
متظلم بودند و شمه از ظلم و بیداد او بعرض وکلا رسیده بود حکم مطاع از مصدر معدلت
و صولت شرف صدور یافت که بپاداش اطوار ناهنجار او دیده بینای او و پسر او سعد و خاهر
زاده او بنی سعد باشان نوک تیغ ظلم زدای از نور بصر عاری و در زاویه نامرادی مختفی و متواری
کردیده بجزاء اعمال خود رسیدند بیت بر نقش پای مور باهستکی خرام * زنجیر پیل مست
مکافات پاره است * بندکان خدای از محنت و ظلم و ستم ایشان در مهد امن و امان اسودند
و نیز فرمان واجب الاذعان باحضار کلانتر انطایفه شقیه شهی که کاه کاهی بخلق اینصفحه
چپاول و دست انداز و در ایذاء عباد الله بی انباز بودند از منازل نشیمن ایشان بحضور
معدلت دستور والا فرمان دادند و چاپاران سرعت اثار برای احضار روانه و ایشانرا طوعا او
کرها بدربار عظمت مدار معدلت شعار اقدس اوردند و امر ایشانرا بنوعی منسق و کار بند
فرمودند که از انوقت الی الان در کوشه خمول و کمنامی خزیده و بهیچوجه یارای سر براوردن و مردم را

ایذا

ایذا نمودن ندارند و بهمین دستور با مشایخ اعراب کعب و باوی و بنی لام و سایر طوایف قرار بعید و نظم
اعراب اینصفحه دستور العمل ایشانرا مضبوط و منتظم نمودند و در انوقت از مشاهیر امراء و اعاظم
ایران در رکاب ظفر انتساب نواب مالک رقاب بودند محمد خان قوانلو و ابراهیم خان بن جان
محمد خان دولو و محمد علیخان شام بیاتی و محمد قلیخان بن مصطفی قلیخان دولو و محمد خان بن
رضاقلیخان دولو و محمد صالح خان مکری شهیر باقاجانیخان که هر یک از ایشان در حد ذات
خود امیری نامدار و صاحب دولتی با عساکر و اقتدار بودند و هر یک در سرکار و معتمد دار باشوکت
و اقتدار و الاجل مستی بخصوص نامزد و مشغول بودند و نیز در کوکبه جاه و جلال بودند والی
لرستان و مولی عبد علی والی حویزه و اعاظم و بیکزادهای کرمانشاهان و اسد خان بن حیدر
خان بختیاری هفت لنک و جمعی دیکر از اعاظم و خوانین هفت لنک و چهار لنک که راه رسم
چاکری و خدمتکذاری مینمودند و از وزراء و مستوفیان عظام بودند میرزا مرتضی قلیخان
و میرزا محمد وزیر و میرزا عبد الوهاب قزوینی و میرزا محمد نصیر و میرزا اقاسی و میرزا محمد رضا
منشی کرمانشاهی و در انوقت حاکم شوشتر و دزفول حسب الرقم نواب مالک الرقاب والا حاجی
میرزا زمان تبریزی بود مصدر موکب اقدس بعد از توقف ایامی چند در دزفول در دویم
ماه صفر سال بیست دو خطه شوشتر را بنور قدوم معدلت لزوم مواکب جاه و جلال و کتائب ظفر
و نصرت و اقبال اضاءت قرین و ساحت انبلد یادرا بطلعت خورشید صولت اقدس والا رشک فردوس
برین فرمودند خاص و عام ولایت بکمال شعف و امیدواری و شادمانی بدعا کوئی و ثناخوانی اشتغال
استقبال استعجال و دیده امیدواری بغبار اشهب کردون نورد نورانی و اکتحال نمودند نواب
مالک رقاب همه ایشانرا عموما ملحوظ نظر لطف و مرحمت داشته بنوید سراسر امید شفقت
و غمخواری و عطوفت و پرستاری مشعوف و مباهی و مورد امید و افتخار و سرور غیر متناهی
و خصوصا در باره زمره واجب التعظیم سادات و ارباب عمائم و علم و فضیلت که بسعادت استقبال
مواکب شوکت و اجلال اقدس ارفع والا مستسعد و بیک جانب راه پیاده شده منتظر
وصول کوکبه عزت و حشمت بودند عنان شرع پروری و مرحمت کستری باز کشیده لحظه
توقف و ایشانرا تحیت و تفقد فرموده بنواخت و بسوار شدن و مرافقت کوکبه خاصه
امر و تکلیف فرمودند الحاصل نظر بخرابی و بی ابی مزارع ولایت و قلت مؤنت و استطاعت و
ضیق معیشت رعیت بان علت و حکایات بندمیزان و خرابی ان که شهره زمان و زبان زد عموم

مردم ممالک ایرانست قبل ازان بسمع اقدس والا رسیده و بعد از وصول کوکبه عز و جلال بشوشتر اعیان ولایة
بتوسط امناء دولت گردون عدت بزبان عجز و نیاز مندی مراتب شکستگی بلد و ضعف و ضیق معاش
رعیت آنسرحد را بعلت خرابی بند میزان و فقدان آب که منشاء حیوة انسان و حیوانست بعرض اقدس رسانیده
استدعاء بستن آبند از ان صاحب دولت ابدپیوند نمودند نواب مالک رقاب که بتقویت احوال ضعفا
و زیردستان مفطور و بذات و سرشت الکرم والاشکوه بترفیه و تربیت رعیت مجبول و مخمور است برایات
حال رعایا که ودایع پروردگار اند جل علا مسئول ایشان را باجابت مقرون و فرمان قدر نشان شرف نفاذ
یافت که مسرعان بتعجیل روانه دار الحکم کرمانشاهان و آقا محمد ابراهیم شیرازی معمار باشی سرکار شوکت
مدار دولا که باستاد میرزا اشتهار دارد بشوشتر بیاورند و بعد از ورود استاد میرزا بحضور اقدس
بعهده او مقرر فرمودند که مصالح و ادوات انکار را از سنگ و هیمه و آهک پزی و خشب آلات سلها
و صندوق و اجرت نجاران و بنایان و عمله و تعلق بهای هیمه و غیر ذلک بر وجه اکمل داوری منتظم
و تنخواه اخراجات را من کل الجهات و الحیثیات از وجوه مال و جهات انصفحه را از حکام و عمال بازیافت و بجد
موفور بدون فتور و قصور بانکار اشتغال نماید و در عرصه اوقات سعادت آیات توقف اردوی
کیوان پوی در شوشتر همه ان مقاصد و مهمات منتظم و کاربند شدند و وجوه نقود بر بایات اذا صنف
عملات تنخواه و هر یک بکار خود و اجتهاد مشغول گردیدند و چون حیوان هیمه کش که از ولایات
دستگیری میشد کفایت انکار را نمیکرد حکم شد که جمعی تبردار در بیشه‌های خداآفرین کنار
رودخانه منزل ساخته بهیمه بری اشتغال و بکشتیها از انجا نزدیک بولایت حمل و نقل نمایند و هیمه
آهک پزی و مصالح سلها و صندوقها بکشتیها نیز علاوه بر حیوانات محلی وردند و نواب گردون
قباب والا بعد از نظم و نسق حوائج مذکوره در نوزدهم ماه مذکور از شوشتر و در نهم ماه ربیع
الاول از دزفول عطف عنان شوکت بنیان بجانب دار الحکم کرمانشاهان فرمودند و استاد
میرزا با اردوی اقدس برای انتظام امور منزل و عیال خود که در کرمانشاهانست روانه و
بعد از انکه قدری معتدبه مصالح جمع و سرانجام شد بشوشتر معاودت و در اواسط سال بیست
دو مقارن امنا بایسد شروع در کار کرد و چنانکه اولا از طرف باغ عبدک سلها انداختن آغاز
نمود سلهای بسیار بزرگ بچوبهای قوی میبست و میانداخت و میان سلها و اطراف و جوانب
انرا بسنگ پر میکرد که زور آب امیکر نشد و پشت انها از آب خالی میشد و بعد از انکه قدری سلها
انداخته و شقه از زمین پشت انها از آب منکشف شده بود صندوقها کلفت بسیار بزرگ که

بجهها

بجهها و طوقهای آهنین قوی مستحکم و روی انهارا بقیر تابیده مقیر و اندوده بودند در ان زمین
منکشف از آب می انداختند و جوف انهارا بسنگ و ساروج در کمال استحکام و استواری پر می
کردند در بعضی جاها سه صندوق در عرض و بعضی چهار و پنج صندوق بکار میرفت و بهمین دستور
از دیر باغ عبدک تا وسط رودخانه سلها و صندوقها انداختند و بفاصله سی چهل ذرع شاه رخنه در
میان کار میگذاشتند که آب از ان رخنه برود و دو دانگه میر بخیت و بلبند زور بمیاورد و این رخنه را
نفس کش میگفتند تا انکه کار بوسط رودخانه رسید و انجائی از رودخانه بود که انرا ساباطی
میگفتند در نهایت انحدار که آب از بالا بپائین بهجوم و شدت میریخت و کلکچیان که از بلوک
عقیلی با انجا میرسیدند در نهایت تشویش و احتیاط کلک را از ان دور میداشتند که آگاه بودند که زور آب
اختیار کلک را از ایشان میگرفت و در ان میانداخت و کلک با انچه در ان بود غرق میشد الحاصل
کار با انجا رسید زور و هجوم آب از حد اعتدال گذشته فرصت سلها انداختن نمیشد سلها
که می انداختند فی الفور انرا غلطانیده و بدر میانداخت لهذا کار را از وسط موقوف و از جانب
دیگر که بباغ دهکی اتصال دارد سلها انداختن شروع نمودند و باز بهمان دستور سلها و صندوقها
میانداختند و بسنگ و ساروج پر میکردند و هر قدری نفس کش میگذاشتند تا انکه انتهای
وسط رودخانه نزدیک بکار اول رسید و با انکه آب از همه نفس کشهای دو طرف بشدت
جریان و هجوم میریخت در ان وسط بمرتبه زور آور بود که سلها را که میانداختند فی الفور انرا
می غلطانید و از دست عمله بدر میبرد استاد در کار متفکر و از جور این رودخانه ژرف زور آور مضطر
و متحیر مانده بعد از فکر بسیار و اندیشه بیشمار رای رزین و فکر متین او باین نهج راه نموده
شد که از هر یک از طرفین وسط کار بقدر هفت هشت ذرع بجا گذاشته متصل بهمبند انداختن سلها
شروع و اندک اندک از هر دو طرف میل بجانب ان طرف دیگر نموده رو بسینه آب مخروطی سلها می انداختند
و بان حسن تدبیر و عنف بر وزن آب از وسط بطرفین میل آب نفس کشها شده از انها میریخت و زور آن
از وسط کاستن گرفته و در مدت دو ماه کما بیش طرفین سلها بهم رسیده آب وسط منحصر شد بقلیلی که
از فرجهای سلها میریخت پس صندوقها انداختن در وسط بنیاد کردند و یک صف تمام صندوق
انداخته و جوف انرا بسنگ و ساروج بالا آورده شروع بصف دوم نمودند که در حین باران
بارید و آب سیل طغیان نموده در وقتی که مجموع بنایان و عمله بر بالای سلها و صندوقها مشغول
کار بودند بیخبر هجوم سیل رسیده مجموع سلها و صندوقهای وسط را بام دمانی که بر بالای انها بکار

اشتغال داشتند بصدمه زور آب از هم گسیخته و چنان از جا بر داشته و از هم پاشیده که هر تخته
پاره و هر شاخچه و پارچه جلاکان بر روی آب شناوری میکرد لاراد لقضائه اما مردمی که در آب
فرو رفته بودند از صفاء نیت و حسن طویت نواب ولی نعمت مجموع ایشان از آن بحر بیکران سالم
و صحیح بیرون آمده و اصلا بهیچیک از ایشان ضرر و خطری نرسید و این از خارق عادات که منشاء
آن جز قوت اقبال و حسن نیات ولینعمت دولتمند باجاه و جلال نتواند بود پس زور آب دریا با
مرتبه اول پل اشکر دید و بعد از فرو نشستن طغیان آب باران شروع بسل انداختن بطریق
اول بحر و طی نمودند و نزدیک شده بود که طرفین بهم برسد باز باران آمد و همان هنگامه برپا شد
و سلهای که انداخته بود بسیلاب فنا و هباء منثورا شد استاد که این اساس ملاحظه نموده بود
داشت که اسراف و تعجیل در کار موروث ندامت است لهذا دست انکار باز داشته انچه از دو طرف
بند تمام شده بود بساروج اندوده و مستحکم ساختند عمله را مرخص نمود بقرار انکه بعد از زمستان
و موسم قطع باران باز بر سر کار آمده آماده و حاضر باشند اما جماعت سنگبر را بشغل خود
مشغول داشته وجه نقد برای تدارک معاش زمستان بایشان داده چون زمستان و بارندگی
باران مانع از عمل ایشان نبود کماکان بکار خود مشغول شدند استاد خود در منزلی که در شوشتر
برای او معین بود بعبادت و حق طلبی مشغول گردید و مراتب مقدار کار و صدمات زور آب
و تاخیر نمودن از ام مفصلا مشروحا عریضه قلمی و با امناء دولت ابد مدة والا عرضه داشت نمود
وصل در سال بیست و سه زودتر از موسم سال گذشته مقارن آفتاب بجوزا شروع بکار و
بدستور مذکور سلها از هر دو طرف ساباطی میانداختند و چون هنوز از بقیه آب برف که از صحاری
و جبال محال عراق و فارس باقی و از آن سرزمینها داخل رودخانه میشد آب زیاد و بان علت بفاصله
هرچند روز قدری از سلها که انداخته بودند بهجوم آب بساباطی میریخت و باز عمله از سر میگرفتند
تا سلها از طرفین بهم رسیده آب در سه ساباطی کم و هموار گردید و شروع بصندوق انداختن کردند
و چون مزدور و عمله که از شوشتر حاصل میشد کفایت انکار نمیکرد حکم اشرف نفاذ یافت که از دزفول
نیز جمعیتی وافر بیامدند و باعانت عمله شوشتر امداد مینمودند و روز بروز در جد و سعی کار
میافزودند تا انکه صندوقها از طرفین بیکدیگر وصل شده از زیر باغ عبدک الی باغ دهکی
بیک اساس ممر انسان و حیوان بی دهشت و هراس بود اما آب رودخانه مجموع از نفس کشهای
هر دو طرف برود دو دانگه میریخت و از آن چیزی داخل ماهیان نمیشد بعض اهل ولایت از

بستو

استاد خواهش نمودند که برخی از نفس کشها را مسدود نماید تا انکه آب برود شطیط و داریان جاری
و بانهار و مزارع رسد و استاد باحتیاط انکه کار تازه و ترو موسم باران و طغیان سیل در پیش
بود از قبول آن خواهش امتناع نمود و از آن مصلحت ندید و چون حسب الامر الاشرف الاقدس بساختن
پل دزفول بنهجی که مذکور شد بانی ثانی آن محمدعلیخان و برود شطیط در محل قدیم آن بستر و بعد
از جریان آب برود ممر عبور انسان بر آنست و بسیاری از آن خراب و منهدم شده مامور بود تا مردم
شهر و قری و دهات و احشام بسهولت از آن عبور نمایند و محتاج زحمت کلات نباشند و فتنه زمستان را
غنیمت شمرده پیش از سد نفس کشها و اجراء آب بشطیط شروع بان نمود و انچه از ستونهای اساس آن
منهدم شده بود بسنگ و ساروج بالا آورده بساخت و بعد از اتمام ستونها که زمستان منقطع
و قطع مطر شده و از استحکام بند اطمینان حاصل و اساس پل از آب گرفته شده و وقت تسقیف
آن وسیع بود بناء سقوف پل را بتاخیر و بجهت انکه موسم زرع صیفی و احتیاج زارعین باب بود
اولا شروع بساختن بندخاک نمود و آن بند از سنگ و ساروج است در پایین دهنه نهر
میاناب باندک فاصله که اگر آن بند نباشد آب که از رود داریان بانجا میرسد بدره که از ارفت گویند
بفتح راء و قاف میریزد و از آن برود دو دانگه می افتد و داخل نهر میاناب نمیشود و از ابعرض وقت
ستون ستون نزدیک بیکدیگر میسازند و در اوقات احتیاج مزارع باب مابین ستونها را بحار و
خاک مسدود و محکم کنند که مجموع آب بنهر میاناب برود و در اوقات زمستان و بارندگی باران که
در مزارع احتیاج باب نیست بلکه از وفور آب خرابی مزروعات و محصولات متصور است آن خار
و خاک را بر میدارند و ابواب رفت سر میدهند و باین جهت آنرا بندخاک گفته اند مجملا انکه استاد بساختن
بندخاک اشتغال نمود و از ابتدا ستون مذکور با اتمام رسانید پس شروع بسد نفس کشها نمود و بیشتر
آنها را یکیک را واحدا بعد واحد در عرض یکماه مسدود نمود و یکنفس کش بزرگ که نزدیک
بمحل ساباطی بود با چند نفس کش کوچک احتیاطا بحال خود غیر مسدود گذاشت و بیاری الطاف
اعلیحضرت مالک الملوک جل و علا و مدد کاری همت و عزم ملوکانه نواب اقدس اشرف والا آب برود
خانه بالا گرفته در ماه مبارک رمضان سال بیست و چهار داخل شطیط و از آن برود داریان جاری
و بانهار و مزارع میاناب رسید و از غرایب انکه اعداد لفظ آبادی شوشتر مطابق با تاریخ سال
اتمام اتفاق افتاد فلله الحمد علی الاتمام و له الشکر علی بلوغ الامل و المرام قلیل امردمی که تا در عایاد
دهاقین و زارعین و باغبانان بلوک میاناب باقی مانده بود و در زوایای نامرادی و بی استعدادی

در کمال فقر و پریشانی و نهایت فاقه و بی سامانی گذران مینمودند جمعیت نموده هر یک در محل زرع
خود بفکر تنقیه انهار و سواقی مزارع و زرع صیفی شده قطعات مزارع را فیمابین خود تقسیم و
بزرع صیفی از همه انواع حبوب و پنبه و فالیزات بقدر وسع و مقدرت اشتغال نمودند و در انسال از
وفور نعم الهی از انواع حبوب و اصناف بقول و فالیزات بمرتبه رسید که زبان مردمان از اداء شکر
یکی از هزار و اندکی از بسیار قاصر و حاسر بود الحمد لله الذی احیا الارض بعد موتها و بعد از انقضا
چند ماه از اتمام کار در محل ساباطی از زیر بند رخنه بهم رسیده و آب بشتاب از آن میریخت و مانند
فواره بلند میجست استادان مشاهده آن بیتاب شده در فکر مرمت آن افتاد و رای او باین
گونه ارشاد نمود که بقدر صد ذرع شاه تخمینا دورتر از بند در میان دره بند دیگر که طرفین
آن ببند متصل بود بارتفاع بند بالا بنا نمود و این میانه را اگر گر گویند بفتح کاف فارسی و ها
بسنگ پارهای بزرگ و کوچک و واج و خاک ریزه پر نموده و باین وسیله رخنه مذکور مسدود
و باعث استحکام قدری محاذی آن از بند اول شد و چون بند قدیم را که قیصر بامر شاهپور بسته
بود چنانکه مذکور شده بند میزان میگفتند و گاهی ببند قیصر و بند شاهپور هم از آن تعبیر
مینمودند و درین عهد و زمان بهجت نشان که اساس و آثار بند قدیم بالمره اصلا و راسا
زایل و مستاصل و بهیچوجه اثری از آن باقی نمانده بود بند جدید که باتمام رسید بشرف
لقب شاهنشاه زمان و خاقان دوران و سلطان ایران لا زالت اطناب دولته مشیده
باوتاد الدوام والخلود مشهور و معروف و ببند خاقان موسوم گردید فصل ۵
بعد از اتمام بند خاقان فرمان قضا توامان از مصدر احسان و امتنان ببناء و تجدید
بارو و بروج قلعه سلاسل بعهده و اهتمام استاد میرزا شرف صدور یافته و این قلعه
بر یک قطعه کوه بسمت جنوبی شهر است و در سه ضلع آن رود ماقادیان بمنزله خندق
و در ضلع دیگر که در میان شهر است خندقیست بسیار عریض و عمیق که در اوقات احتیاج
رود خانه را بآن جاری مینمودند و از اطراف اربعه آن آب جاری بود و اصل بارو و قلعه را
بطریق هندسی چنان بنا نموده اند که توپ گیر نیست و هر چه توپ بزنند بکوه میخورد و اگر
توپ را بلندتر ببندند از بالای بارو میگذرد و باینجهت در کمال ضبط و استحکام است و چاه و
قناة بسیاری در آن هست که در اوقات محاصره در تحصیل آب تعب نکشند و عمارات عالیه
و قصور مشیده منقش بطلا و لاجورد در همه اطراف و اضلاع آن بوده که مسکن و منزل

حکام

حکام عالیمقام و وزراء و مستوفیان و سایر عمله جات بوده اند تا دولت نادرشاه محل سکنای
حکام و اهل حرم ایشان و عمله خلعه عمارات نزهت نشان بوده و بعد از دولت نادری آن
اساس بر چیده و آن قصور دلکش مجموع خراب و ویران و آن منزل با زیب و زینت که آرامگاه
مردمان با هیبت و وقار و منزلگاه سیمین بدنان گلعذار بوده اند مسکن جانوران وحشی
شده اند تا ایام فیروزی انجام ملکزاده عادل و شهزاده باذل دریادل که تعمیر و تجدید آن منظور
نظر رعیت پرور معدلت گستر افتاد و حکم محکم بالخصوص عز صدور یافته پس استاد میرزا
شروع بکار نمود و اولا بتعمیر و تجدید حصار و بروج پرداخته بعد از اتمام بتعمیر عمارات داخل
شروع نمود و بعد از آنکه قدری معتد به از عمارات بنا و برپا شده تقدیر الهی بساطی تازه ساخت
و طرحی از نو انداخته کار قلعه در حیز تعویق افتاد یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید
فصل در دو ساعت شب سه شنبه سیم ماه ربیع الاول سال بیست هفت زمانه دگر
گونه آیینی نهاد و جور آب خاک مزرع معیشت اهل شوشتر را بباد فنا داده آتش در نهاد ایشان
افتاد و بقدر ده ذرع شاه از بند خاقان از سمت باغ دهکان از بیخ برکنده بدر رود و آنگه بخت
خروش این مصیبت و صعوبت این رزیت در ولایت چنان افتاد و دست داد که فتنه چنگیزی
و تالان نادری را بر طاق نسیان نهاد و عموم مردمان در آن شب تا بسحر از هجوم دواعی عجز
و اضطرار از محل آسودگی خود بی اختیار بیرون شتافته در کنار آن رود انگشت تحسر و تحیر
بدندان می گزیدند و از حدت آن سانحه هایله نفس را در سینه می دزدیدند دهقانان
و فلاحان با هزار گونه حسرت و اسف بیلها بر دوش و خانها بر حیوانات در پیش از محل قرار
خود در بحال میاناب چون انهار و شطیط تقهقری متراجع گردیدند انا لله و انا الیه راجعون
بحال میاناب که نمونه خلد برین و مشرب ماء معین شده بود خشک و بی آب و اهالی آن
چون ماهی دور مانده از شط در تب و تاب افتادند بیت دم ماهی شده در قعر گرداب
عبادانکی چون چادروب بی آب : کیفیت را شرحها بعرض مقربان بارگاه عرش اشتباه اقدس
اعلی و الارسانیده متلبث بعروة الوثقی لطف و فرج خدایی و متمسک باذیال جود و کرم
خدایگان شده با انتظار ورود فرمان دوران پرور نواب مالک رقاب عدالت گستر بتعمیر و تلافی
آن وهن جانگداز دیده امید باز بود و در آن فتره که آب از رود شطیط منقطع و فرصت کار دیل بحصول
پیوست باز استاد عطف عنان بکار آن نموده بتدریج ستونهایی که ساخته و پرداخته بود با جز مجدد

وبکچ مسقف مینمود که در این بین فرمان مبارک والا بسد نمودن انجیر از بند خاقان شکافته بود و اب
رفته بود رسیده باعث شعف و اطمینان مردمان گردید پس استاد بعد از انقضاء ایام شتاء
و فرو نشستن سیل باز شروع ببسله انداختن نمود در پیش شکستگی بند و صندوق میانداخت
اما این بار بتانی و شمرده کار میکرد و بان جلد و سرعت که در اول وهله میکرد نبود با اینجهت زمان
اتمام انطولی کشیده در اول ایام مطر صندوقها تمام و بسنگ و ساروج پر شدند و در بین
عمل که بالا اوردن کار مشغول بود باران بارید و اب سیل مانند اجل ناگهان لبر وقت نگار تا
تمام رسیده بطلوع فجر یوم السبت بیست ششم ماه ذیحجه سال مذکور انجیر سله و صندوق
انداخته بود از جا برداشته بدره انداخت کار از دست و دست از کار برفت ما شاء الله کان
و ما لم یشا لم یکن باز استاد بساط عمل را برچید و در گوشه کاشانه خزید و ثانیا که عرض صدمه
اب بتوسط مقربان سده سنیه بنواب مالک رقاب اشرف اقدس رسیده از کمال وقار و ثبات عزم
و همت در عزیمت اند دولتمند صاحب همت بلند ره نداده و ثالثا جبران کسر و تعمیر ان دهر فرمان
فرمودند و رقم مرحمت شیم لبر افرازی استاد میرزا شرف صدور یافته که در موسم باز شروع
بکار و رخنه را مسدود نماید و حسب الامر اشرف بعد از گذشتن زمان باران و جمع اسباب
و مصالح سله و صندوق و سنگ و اهک و سایر ادوات و ضروریات بکار اشتغال نمودند
و در بین کار در هشتم ماه شوال سال بیست هشت پیش از طلوع افتاب صدای هایلی بگوش
اهل شهر رسیده و از هول ان صیحه عظیمه مضطرب گردیده از منازل خود بتفحص منشاء
ان اواز بیرون دویدند معلوم شد که پل گرگر که از غرایب بناهای عالم و بر رود خانه
دودانگه بود گرگری که بر ان پل بود از هم گسیخته پل برود خانه افتاده و چند نفر مرد و زن
و حیوان باد که بعضی بشهر میامدند و بعضی بیرون میرفتند با ان قنطره عظیمه باب رفته
غریق بحر فنا گردیدند ذلک تقدیر العزیز العلیم و این صدمه علاوه اسباب حیرت و اضطراب
خلق ولایت شده در بتیه تفکر و تحیر فرو شدند چه اسیاهای بلد در خارج پل و همراه امد شد
مردم بلوک عقیلی و احشام کندزلو و کرایی و راه اهدار و قوافل رامهرمز و کوهگیلو و اکثر
طوایف بختیاری ان پل بود که با فتادن ان طریق معاش مردمان بالمره قطع شد و اعلام
صبح هشتم ماه شوال مطابق با افتادن پل است و هذا عجیب و بانی این پل مرد درویش
پریشان حال ملا حسینی نام بود که در سال یکهزار و صد و سی شش بنا نموده و ادباء انزمان

مصرع

مصرع تاریخ انواع این پل از جهد حسینی شد تمام دریده و ثبت نموده اند و حکایت بناء ان در
تذکره شوشتر بهمین نهج مذکور است که چون ملا حسینی این اراده کرد بهر که اظهار نمود او را
تمسخر و ملامت میکرد تا انکه بطرف افتاده کمر عزیمت بر میان بست و بتوفیق الهی باتمام رسانید
و ذکر خیر او بیرون کار باقی ماند و گویند روز اول که تصمیم عزم نمود برسم نیازمندان طبقی از
گل و نقل بدست گرفته بود که خود را بصاحبان مروت عرض و از ایشان استمداد نماید و چون
حاجی محمد تقی کلانتر از هر جهت یکانه عصر بود برسم تیمن ابتدا بمجلس او در امد و بدعا و ثنا لب
بگشود و طبق را پیش او بنهاد کلانتر چون بر مدعا واقف شد او را بسیار تحسین و یکمشت گل
و یکمشت نقل از طبق برداشت و یکی فلوس بجای ان گذاشت درویش از مشاهده ایحال ببسیار بشکفت
و انواع مدح و ثنا بگفت و روی بهمراهان خود نمود که انشاء الله فتح است و فال خیر است و کار ما
بیش است و انجیر را حضرت شهریاری کرامت فرموده است برکت کیسه و روسفیدی ما خواهد بود
و شکر کنان بیرون رفت کلانتر در جزو کس بتعاقب او فرستاده تفتیش گفتگوی او نموده باشند بعلوم
شد که چون از انجا بیرون رفته بود زیاده از انچه در حضور ستایش نموده بود دعای خیر میکرد
و مطلق سخن منافی از او بظهور نرسید شهریاری گفت که غرض من استعلام حقیقت حال درویش
و امتحان او بود که ایا در عزیمت خود رسوخی دارد و اینکار دشوار از او متمشی خواهد شد یا نه
معلوم شد که میتواند انگاه از خالصه خود مبلغی کلی که لایق مروت او بود برای درویش فرستاد
و سایر ارباب توفیق را ترغیب و تحریک نمود تا باتمام رسید و مبلغها از اخراجات فاضل ماند که
ملا حسینی طواحین و دکاکین بساخت و املاک بخرید فصل بنهجی که ذکر شد استاد بکار بند
خاقان اشتغال داشته اما بان سرعت و جلدی که بایست کار نمیکرد و موسم در گذر و وقت
انتظار نمیکشید و قبل از اتمام وقت از دست رفته در شب دوشنبه پنجم ماه ذیحجه سال بیست و
هشت که باران و اب سیل امد انجیر سله و صندوق انداخته و میان صنادیق را بسنگ و ساروج
بالا اورده بود مجموع را بقوت طغیان سیل از بیخ بر کنده بباب که خراجان بعرض اقدس دلالت سیل
فرمان قدر نشان باحضار استاد میرزا در دار الحکم کرمانشاهان شرف صدور یافته بعد از
تشرف او بعتبه بوسی جاه و جلال او را بعقاب مساهله و مماطله در کار معاتب فرموده حکم والا
بحبس او صادر و بعد از انکه چند روزی محبوس بود باز مرحمت شاهانه شامل حال او گردیده
او را از حبس بیرون اورده بمعاودت شوشتر و رجوع بکار مامور فرمودند و مقرر شد که محل

تفتی بیلت فواش با او رفیق و در شغل و عمل ممد و معین او باشد و هر دو ایشان وارد شوشتر شده
شروع بکار نمودند و سلها انداختن بنیاد نهادند و بعلت وفور و طغیان اب و ضیق و انحداد
مجرای انها سلها را که میانداختن زور اب انها را از دست عمله گرفته میبرد پس نفس کشهایی که در سال
اول مسدود نموده بودند همه را شکافته اب را بانها سر دادند و باین سبیل اب از سر دست عمله
سبک شده سلها از طرفین بهم رسیدند و احتیاطا کرتی که در پایین تر از محل خرابی در زیر بند واقع
بود قدری از اب را بکلند برید نفس کش دیگر بان پایین متصل بباغ دهکی قرار دادند که بقیه اب
که از نفسکشهای دو طرف بند باقی و بسلها زور آور بود از این نفس کش جدید میریخت و چون
زیاده بر دو سال بود که بیشتر اب رود خانه از ان محل خرابی بند میریخت و بانجهت ان محل در ته بسیار
عمیق شده بود و اب بران مسلط و لشلد جریان در ان میریخت چنان مناسب دیدند که اساس
قد خراب شده انرا بالاتر از محل اول ان در جای سلهای سال گذشته قرار بدهند و چنان
کردند و در سرعت و جد و اجتهاد عمل ترتیب بدستور سال اول مساعدت نمودند و بقدر سی
چهل ذرع شاه پایین تر از کار در میان دره بندی دیگر که از هر دو طرف متصل بطرفین بند بالا
بود بنا نهادند که ان میانه را بطریق کرسا باطی که ذکر ان گذشت پر نمایند و در جلد شدن و اهتمام
و سرعت تمام کار میکردند تا انکه بند بالایی تمام شده پایینی هم ترتیب با تمام رسید و چون سلهایی که از
سال گذشته در انمکان باقی مانده و در زیر اب مستور و ناپیدا بودند و ندانسته بالای انها
صندوق انداخته بودند اب از زیر صندوقها بوفور میرفت و سبب ان بر کسی معلوم نبود
و بانجهت در کار بند پایینی بکمال جد و اجتهاد مساعدت و شروع بریختن سنگ و ساروج و خاک
در کمر نمودند که در این بین باران امده اب طغیان نمود و جایی که اب از زیر صندوقها از ان
میرفت وسیع تر شده بیکطرف بند که بر بالای ان بود شکاف بهم رسید و در وقت زوال روز
سه شنبه بیست هشتم ماه محرم سال یکهزار دو بیست سی در شهر و لوله افتاد که اب بند را
بشکافت خلق و لایت از شهر بیرون شتافتند این ضعیف مسود اوراق نیز از ان غوغا
بیتاب شده بباغ دهکی در جایی که مشرف بکار بود رفته و بانجا رسیده که فی الفور انشکاف زیاد
شده قدری از بند فرو ریخت و اب هجوم نموده در محل خرابی بزور و قوتی که در وصف نیاید
میریخت و همان لحظه قدری دیگر از بند نو شکافت بر داشته کوه کوه انبوه انبوه از بنیاد
بر کنده شده برود خانه میریخت و صندوقهای بنیاد بدین نظاره کیان امده که منعکس

شده بدره میریختند و در کمتر از نیم ساعت مجموع انچه در انسال ساخته بودند از بند بالا و بند پایین
بالتمام از بیخ بر کنده اثر از انها باقی نماند انوقت معلوم شد که قدری از صندوقهای بالای سلها
افتاده بودند و مردمان با دل کباب و دیده پر اب مراجعت نمودند استاد قالبی بیجان و کالبدی بی
روح و روان بود بنده کان بحال او ترحم مینمودند و او را تسلی و دلداری میدادند و اعیان
بلکه عموم مردمان علاوه بر تاسف و تلهف ایشان بخشکی ولایت و قلت اقوات از امر تغیر طبع نمود
نواب مالک رقاب و لینعمت مشوش و ترسان بودند و جرات بعرض نمینمودند فصل
از حدوث اینوقایع از خرابی پی در پی بند خاقان رعیت پرور معدلت گستر و قطع مر با افتادن
بلکه کر طرق اسباب معیشت بر خلق شوشتر بالمره مسدود شده متحیر و مضطر بودند و علاوه بران
دست انداز طوایف اعراب باوی و بنی لام که از نحوست عصیان اسد خان جری شده بودند مزید
علت گردید پس بمضمون شعر استغفر الله خیرا و ارضین بر فبینما العسر اذا دارت میاسیر
چاپار از دربار معدلت مدار عظمت و شوکت اثار شاهزاده جلیل الاقتدار رسیده رقم مسرت
توام بشارت عظمای عزم و اراده نواب فلکجناب اقدس اشرف والا بمشرف فرمودن صفحه عربستان
بقدوم میمنت لزوم برکت فرجام مواکب جاه و جلال بمسامع حال کثیر الاختلال خاص و عام رسانید
مردم را از این نوید پر امید جان در بدن دمید و دل قوی گردید و بعد از اشتهار ان بشارت
این خبر سعادت اثر اسد خان اثاث و اموالی که در بیرون دز داشت مجموع را ببالای ان برده خود
نیز با عیال و معدودی از رجال در ان نقل نموده خاطر بر تحصن حصار قرار داد و بخصوص
رایات نصرت ایات شاهزاده اعظم از دار الحکم کرمانشاهان و اینکه اردوی کیوان پوی
کوچ بر کوچ متوجه عربستان است بتحقیق پیوسته و از عرض راه پیغام با اسد خان فرستادند
که ما بعون الله تعم منزل بمنزل بدون توقف و درنگ بعربستان امدنیم هرگاه بورود
اعلام ظفر انجام با تصفیه دل از غش مخالفت و اصرار بر غلط باک و صاف کودی و بلیه رکاب
خلایق امیدگاه رو اورده نقوش جرایم گذشته را بزلال رحمت و عفو و مشمول عواطف
مراحم خسروانه خواهی شد و الا کوکبه جاه و جلال بقلعه دز خواهد رسید و انچه در کار
خانه تقدیر اعلیحضرت مالک الملوک جل و عز مقرر و مقدر شده بظهور خواهد انجامید
و از رسیدن این پیغام اسد خان در بحر تحیر و تفکر فرو شده بقدم رجال و بوخر اخری
و بالاخره استیلای خوف و هراس او را از التزام سبیل فوز و رشاد باز داشته از تشرف

خاکبوسی فضاء کرپاس فلک مماس امتناع نموده و باستظهار قلعه استوار مغرور گشته در حصار بر روی خود
بست و در کنج نامرادی نشست در این اثناء خبر بهجت اثر قرب ورود رایات فتح آیات رسید حاکم و اعیان
و اکابر بلدین تا چند منزل بالاتر از دزفول بشرف استقبال مواکب حشمت و جلال استعجال و بعد از وصول
و حصول افتخار و مباهات بان سعادت عظمی مشمول عواطف بیکران و مراحم بی پایان گردیدند و موکب
اقدس در روز شنبه دهم ماه صفر سال مذکور وارد دزفول و یکماه در انجا توقف و در دهم ماه ربیع
الاول وارد شوشتر گردیدند و تا ورود دزفول هنوز شکستگی بند خاقان بسمع اشرف نرسیده بود
در دزفول که از ان استفسار فرمودند همه ساکت و هیچیک جرات بعرض ننمودند تا انکه میرزا
حسنخان که اوجه و اسن سادات مرعشیه شوشتر و در انحدود بکمال توقیر و احترام در میان خاص
و عام مشهور و معروف و باخلاق و صفات حمیده متخلق و موصوف بود کیفیت را در معرض عرض
و اظهار در اورد نواب اقدس والا از ان عرض بهیچوجه متاثر نشده در کمال بشاشت فرمودند
مشوش مباشید و خاطر جمع داشته باشید اگر هزار مرتبه بریده شود که از برای شما اندام
اضطراب بخود راه مدهید خلایق از ان وسعت صدر و متانت رای و عزم تعجبها نمودند
لوازم شکرگذاری و اظهار حصول امیدواری بمراحم بی پایان و عواطف بیکران اقدس بجا
اوردند و بمراسم دعاء خلود ظل ظلیل و انعام جلیل و احسان نبیل اشتغال نمودند و هم در دزفول
فرستادگان مشایخ کعب و باوی و بنی لام با پیشکش و عرایض منبئه بر طاعت و خدمتگذاری
بعتبه بوسی سده سنیه حشمت و جلال رسیدند و بتوسط امناء دولت گردون عدت پیش
کشها را گذرانیده از زبان مشایخ خود بکمال نیازمندی عرض و اظهار طاعت گذاری و جان نثاری
رسانیدند و بعد از ورود موکب اقدس بشوشتر که بیقین پیوست که اسدخان در بادیه ضلالت
و غوایت تایه و وفور دهشت و خوف او را از سلوک طریق خدمت و طاعت مانع است امر اقدس
شرف نفاذ یافت که جمعی وافر از عمله سنگ بر و گچ بر و استادان بناء با آلات یراق و اسباب کار
روانه بختیاری و در پای دز قلعه بسیار مرتفع بحیثیتی که مشرف بسطح قلعه دز باشد بنا نمایند
تا آلات فتح حصار و اسلحه کارزار را بر سطح ان بالا برده غازیان شیرشکار در بالای ان بام حرب و
قلعه گیری اشتغال و بسهولت و وسعت مجال بعون مالک الملوک ذو الجلال عز و علا گرفتن قلعه
میسر شده باشد و متعاقب ایشان موکب ظفر انجام مشحون بمردان کاری و شیران کارزاری با
توپخانه و زنبورکخانه و منجانیق و تیر و تفنگ و سایر اسباب قلعه گیری بکوکبه و احتشامی گردیده

بهر تا انروز مثل ان ندیده در حرکت آمده از راه گتوند روانه مقصد گردیدند و بعد از ورود نصرت نمود لشکر
قیامت اثر بپای قلعه دز و شروع عمله ببر انجام و جمع مصالح قلعه منظوره قصر خانه عمر خود را مشرف بانهدام و
تصور و سفینه جانرا از ساحل فلاح و نجاة دور دیده غلق و اضطراب آغاز نهاد و بزبان تضرع و زاری
و ابتهال و بیقراری پیغام فرستاد که عصیان این کمینه غلام نه از راه سرکشی و طغیانست بلکه منشاء آن
استیلاء خوف و هراس جانست هرگاه حضرت سپهر منزلت ولینعمتان کمترین غلام را بجان اطمینان
دهد و مقرب الخضره میرزا محمد وزیر پیغام امان باین درمانده ناتوان بیاورد کفن و شمشیر در گردن
باستان سلطنت بنیان مرحمت نشان شتافته بدرگاه خلایق امیدگاه خواهم امد نواب اقدس
و الاکریمه والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس را مطمح نظر مرحمت اثر اشرف ساخته بضعف و درماندگی
و عجز او ترحم فرموده میرزا محمد را مقرر فرمودند که او را بامان اطمینان داده از بالای قلعه بزیر اورد و
میرزا حسب الامر الاقدس ببالای قلعه رفته او را بامان نواب مالک الرقاب خوشدل ساخت لیس ماده
و جمیع عورات اهل حرم خود را پیش انداخته بقدم امید از بالا بزیر امده بخاکبوسی درگاه خلایق پناه
شتافت نواب اشرف والا او را بملاحظه خدمات سابقه که از او بظهور رسیده بزبان در بیان رفق
و مجامله مورد امن و امان و بجان و مال اطمینان مرحمت فرمودند و چون اسدخان ابهه حسن اخلاق
و علو اشفاق مشاهده نموده ساحت خاطر و فضاء ضمیر را از زنگ خلاف و اعتساف پاک و صاف
داشته از روی صفاء نیت و خلوص عقیدت و طویت در زمره چاکران جان نثار در وفد و بار
اخلاص شعار ملتزم رکاب ظفر انتساب اقدس اشرف ارفع والا گردید و توقف موکب شوکت و جلال
در پای دز زیاده از سه چهار روز نشد معطف عنان ظفر توامان شوشتر فرمودند و بعد از ورود
موکب اقدس بشوشتر نصرت و فیروزی و ظفر حکم والا بجمع و انجام مصالح بند خاقان شرف نفاذ
یافت و نواب اشرف والا چند بار بنفس نفیس ملاحظه ان تشریف فرموده مداخل و مخارج اب را از بالا
و پایین بدقت نظر ثاقب و فکر صائب براورد و تعیین محل بناء و کمیت عرض و سایر خصوصیات انرا باستادان
القاء تعلیم و مقرر فرمودند که نفس کش دیگر پایین تر از نفس کش سال گذشته که استاد بریک بود بریک
قرار بدهند که اب فاضل نفس کشهای بالا از دو نفس کش جاری و بکار جدید زود از سر نشکند
و حسب الامر بریدن نفس کش جدید شروع و عمله و معماران بحفاری و جمع مصالح مشغول شدند و محمد
بیگخان حاکم باسبابی چند معزول و محمد صالح خان سابق الذکر بحکومت هر دو بلد سرافراز شده
سعی و جد و اهتمام او مقرر فرموده شد که از هر جهت معین استاد بوده در پیشرفت کار

مسافت جبیل بغلهو برسانند و موکب اقدس اشرف بعد از تمهید مقدمات مذکوره بعنی و زی و ظفر
از شوشتر متوجه دزفول و از انجا بمقر دولت و جلال حرکت فرمودند فصل بعد از انکه موکب
اقدس اشرف والا از عربستان متوجه کرمانشاهان شدند محمد صالح خان حاکم در اصل شهر دزفول
دار و غیر تعیین و جمعی از مردم خود را برسر بند ضبط محال و دهات انجا فرستاده و خود بار حال
در حال در شوشتر بنظم و نسق امر بند خاقان مقیم و مشغول گردید و بعد از انکه مصالح و آلات
ان مهیا و جمع اوری شده در اوایل ماه جمادی الاولی سال مذکور شروع بکار نمودند و محل
بناء انرا در همان مکان اول قرار داده در پیش ان بنهج سابق از هر دو طرف نجر و طی سد می انداختند
و با انکه مجموع نفس کشها از بالا و پایین شکافته و مکشوف و اب از انها بشدت جریان روان بود
در بین هر دو سه روز و بعضی اوقات همه روزه مقداری از سدها بزور اب در دره میریخت
تا انکه در مدت قریب بسه ماه بتعب و زحمت تمام سدها بهم رسیدند و موضع بند فی الجمله از اب
منکشف شده شروع بصندوق انداختن نمودند و محمد صالح خان و مجموع اعیان و اکابر
ولایت بموافقت استاد همه روزه بر سر کار میگذرانیدند الغرة لله کثرت و ازدحام ایشان
و حیوانات که اهک و سنگ و خاکستر و هیمه و سایر مصالح و ادوات سد و صندوق می کشیدند
بمرتبه بود که بر سر بند و باغ عبدک و دهکه و باغ سبزه میدان که بمغربی و جنوبی ماقاریانست
با ان فضاء و وسعت مرور در نهایت تعسر بلکه قریب بتعذر بود و مجموع دور و اب از همه طرف
بکلنده و کلکچیان و شناوران که هر یک بشغل و عملی مخصوص مامور و مشغول بودند مشحون
بود و بدون اکتفا کرده اکثر شبها مشاعل و شموع بیرون از حد و احصا افروخته بجد بلیغ
بکار اشتغال مینمودند و نجاران و اهنگران و اهل پزان و قیر اندوده کاران در ان فضاها
عرایش و کپرها و سایبانها هر یک در محلی جداگانه قرار داده بساختن و اتمام و اتقان سند و تهای
کوه مانند مشغول بودند و از کمال شوق و شعف نه در روز و نه در شب مکر بهدر میسد
رمق بمنا سودند حاکم و مجموع اعیان شهر من الصباح الی الرواح بر سر کار در اطراف و جوانب
عمله و باز دید عمل ایشان دوندگی میکردند و بتاکید اکید ایشان را بسرعت و عدم ضیاع
وقت ترغیب و تشویق مینمودند و در هر یک از اصناف عملات که از بابت وجوه مصالح
و آلات کار اندک عطلت و پریشانی بهم رسانیدن میکردند فورا انجه را لازم و درکار داشتند سرانجام و
اماده می ساختند و مجموع امور نظم و نسق ولایت از انجه متعلق بحاکم و عمال دیوانی و عرض عریضه

دادخواهی رعایا و حواله و اطلاق مالوجهات دیوانی و بیشتر معاملات اهل کسب و حرفه بر سر کار
بود بحیثیتی که بساط مجالس و محافل حاکم و عمال و اکابر و اعیان بالمره از اصل شهر برچیده بود
هر کس از خواص و عوام که بدیگری رجوعی و حاجتی داشت بایست بر سر بند رفته او را از انجا جستجو
کرده امر خود را با او فیصل بدهد و اکثر بازاریان و بساط اندازان از بقال و عطار و کبابی و
تمار و خباز و سایر اصناف بیع و شری ماکولات و مجمع بساط انداز ایشان بر سر بند بود حتی
علماء اعلام و فضلاء با احترام و ائمه مساجد و مشایخ طریقت و شریعت که هر کز از کنج خانه و
مدرسه و مسجد پا بیرون نمینهادند با افواج تلامیذ و مستفیدان و مریدان اکثر روزها
در انجمع میگذرانیدند و عمله و کارکنانرا بمواعظ شافیه و نصایح دلپذیر و افید مجسن عاقبت
و یمن خاتمت اینکار و سعادت مدار ارشاد میفرمودند و چون صندوقی را از محلی که ساخته
بودند بر سر کار میکشیدند مجموع علماء و اعیان بلکه حاکم هم بامداد عمله و سایر الناس طنابهای
که بر صندوق بسته و استوار نموده بودند بدست و دوش کشیده و باستعانت چوبهای
دارک بطوری که استاد تدبیر نموده بود بر زمین مخدره مفروش بعلف و شاخهای و برگ درختان
بید میکشیدند و باب انداخته در محل خود قرار میدادند و بطنابهای بسیار قوی انرا نگاه
میداشتند تا از محل قرار پس و پیش نشود و از جای خود نلغزد و چون قرار گرفته بود
فورا بنایان چابک دست در کمال سرعت و چالاکی خود را در صندوق انداخته بسنگ و ریگ
جوف انرا بالامیاور دند و بدینسان متواتر علی الاتصال بدون فصل و فتور بجد بسیار و جهد
بیشمار مشغول بکار بودند تا اوایل ماه ذیحجه سال مذکور که باتمام رسید و از طرفین بکار
سابق متصل و ممر خلایق از باغ دهکه بباغ عبدک گردید پس استاد شروع بسد نفس کش متصل
بباغ عبدک و نفس کش بزرگ را که قریب بمحل سا باطی بود غیر مسدود گذاشت و این نفس کش
بزرگ بغایت وسیع بود و در وقت بریدن انشخصه از کردر و سطان گذاشته بود که مجرای
اب از طرفین شخصه بود و بمرتبه وسیع بود که بعد از سد نفس کشهای دیگر مجموع اب رودخانه
از ان بدره میرفت و داخل ماقاریان نمی شد و استاد احتیاط نموده انرا هم چنان بحال خود گذاشت
و روانه دیار خود گردید تا انکه کار جدید قرار گرفته و خشک شده انرا مسدود نمایند و
آبرا باعمال ببندند و در انسال باریدن باران تاخیر شده و در اواسط ماه محرم سال سی و یک
که منتصف افتاب بقوس و موسم زرع شتوی بود و تا انوقت باران نشده بود و از استحکام

وچوبهای داك از حرکت میدادند و آن روز بشب رسیده رسانیدن ان بنفس کش میسر نشد فردای
ان بجموع خلق ولایت جمعیت نموده بکشاکش طناب و دست وچوب داك از جای خود حرکت
داده در تندی اب نزدیك بنفس کش رسانیدند و بقوت اب بدهنه نفس کش رسید وچون
از همه اطراف زیاده از دهنه بود بدهنه چسبیده قرار گرفت وفور اب بالا گرفتن اغاز نموده
در همان ساعت بما فاریان جاری و بدهنه داریان رسیده داخل ان شد قلیلی اب بنفس کش میرفت
وچون نفس کش از اب خالی شد و میان ان پدید امد معلوم شخص کشت که گری کرده دسطان بوده اب
از ان بتدریج شسته و از میانه برداشته و این همه مرارت و زحمت از مر استیصال ان شخص بوده
وهمچنان اب در شطیط و داریان جاری و لحظه بلحظه در زیادتی بود و تا شب بهمه انهار بحال
میا ناب رسید فردا بطلوع نجر اب قوت کرده لیف لاف از زیر تخته گذرانید و از هم پاشیده
بدره انداخت باز نفس کش رود خانه را بخود کشیده اب از شطیط و داریان متراجع و در نفس
کش رفت صبح که این خبر وحشت اثر شایع گردید بجموع خلایق در رکاب حاکم بر سر بند رفته تهیه
لیف لاف دیگر کردند وچون هیمه که بر سر بند موجود بود کفایت نمیکرد و زمان بریدن از بیشه
و نقل ان بر سر کار طولی داشت جمعی از تجار ولایت وغیرهم متقبل شدند که انچه هیمه در خانها
دارند حمل و نقل و بر سر کار بیاورند وچنان کردند و از روز جمع اوری هیمه و فردای دیگر به بستن
و پیچیدن لیف لاف دیگر اشتغال ورزید بعد از ان که بیست پنجم ماه صفر سال مذکور بود کثرت
وجمعیت وغوغایی که دیده چرخ مثل ان ندیده و گوش فلك شبیه ان نشنیده لیف لاف را نزدیك
بنفس کش در تندی اب انداختند و بمجرد رسیدن ان باب اب او را کشیده در پیش دهنه چسبانید
وچوب بر کیری که از لیف لاف سابق بنهجی که مذکور شد بطرفین دهنه مستحکم بود از بالا و پایین
تخته از پایین عماد و ستون ان شده بر حسب دلخواه قرار گرفت و اب لحظه بلحظه بالا گرفته نفس کش
از اب خالی و از شطیط و داریان جاری شد و همان لحظه بفرمود تا چوبهای بسیار بلند قوی
اوردند و یکطرف انها را در زمین نفس کش فرو برده طرف دیگر را که بلند تر از ارتفاع نفس
کش بود مستحکم و میان انها را انجار و علف و خاك پر نمودند تا اگر اب لیف لاف را از جای قرار او
حرکت دهد ان چوبها برکیر و ستون ان باشند و از روز تا شب و قدری از شب بروشنی مشاعل
بان مشغول بودند تا انکه بر طبق مراد از استحکام و استوار نمودند و نواب حاکم با مجموع
خلایق بمنازل خود رفته قرار گرفتند روز دیگر که کار را بقرار خود دیدند و از عروض دهن

دهن

وخطر مطمئن خاطر گردیدند بمرتبه مشعوف وخوشوقت بودند که ما فوق ان متصور نیست تا
چند روز از ابتدای دهنه داریان که در زیر قلعه سلاسل واز قلعه گذشته بمیان شهر در زیر خانها
وکوچها جاریست تا جایی از میان شهر که چوب بندی کویند و از ان گذشته تا پلی که بور رود داریانست
و پل سنکبران کویند و ان اخر شهر و اول صحراست تا پل بقیمان کران نیز بر رود داریان و مراکنون
بحال میاناب است و از دهنه تا انجا قریب بثلث فرسخ است عجب ازدحام و غوغایی و طرفه کثرت و
جمعیت و صوتی های مردم شهر رجال و نساء صغیر او کبیر و مملوکا و حرا مانند ماهی و بط در میان آب و
دو طرف انشط شادی کنان و قهقهه زنان بتماشا و تفرج روز را بشب میکردند و بدعاگویی
طول عمر و دوام دولت و سلطنت و جاه و منزلت نواب فلکجناب شاه زاده والاجاه اشتغال و اهتمام
ورزیده هزار بار بجان خود را فدای وجود با برکت وجود نواب ولینعمت و وقایه نفس نفیس آن
منعم صاحب دولت مینمودند و در این بین استاد میرزا وارد و براه بر سر نفس کش رفته بعد
از ملاحظه و اطلاع بر کیفیت محمد صالح خان حاکم را به نهایت تحسین و بر حسن اعمال و تدابیر او افزین
گفت و در همان روزها در چهاردهم افتاب بدلو شروع بباران شده سه روز و چهار شب علی
الاتصال سحاب رحمت الهی عز و علا در فیضان بود و با انکه موسم زرع شتوی گذشته بود دی
ان اواخر مردمان بزرع اشتغال و مدت چهارده پانزده روز و بعضی بیست روز هر قدر که
توانستند زرع نمودند و بعد از فراغ از زرع بحفر و تنقیه نهر داریان و انهار و سواقی مزارع
میاناب کما ینبغی اقدام نموده بنظم و نسق زرع صیفی پرداختند والحمد لله علی افضاله
والشکر علی نعمائه

